

فصل نامه «مشرق موعود» براساس نامه شماره ۳/۱۱/۱۴۳۳ مورخه ۱۳۸۸/۹/۱ کمیسیون نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از شماره نهم و براساس نامه شماره ۳۱/۵۷۸۱ مورخه ۱۳۹۱/۱۲/۵ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی حوزه، از شماره بیستم دارای درجه علمی - پژوهشی است.

هیئت تحریریه:

حجت الاسلام والمسلمین سید مسعود پورسیدآقایی
استاد حوزه علمیه قم

حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی هادی زاده
استاد حوزه علمیه قم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضا اکبریان
استاد دانشگاه تربیت مدرس تهران

حجت الاسلام والمسلمین دکتر فتح الله نجارزادگان
استاد دانشگاه تهران (پردیس قم)

حجت الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسانیا
دانشیار دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه
دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی قم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر فرامرز سهرابی
استاد یار و عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر غلامرضا بهروزلک
استاد یار دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر جواد جعفری
استاد یار و عضو هیئت علمی پژوهشکده حج قم

مدیرمسئول و سردبیر:

سید مسعود پورسیدآقایی

مدیر داخلی و دبیر تحریریه:
مصطفی ورمزیار

ویراستار:
محمد اکبری

مدیر هنری:
علی قنبری

طراح جلد:
ا. اکبرزاده

حروف نگار:
ناصر احمد پور

مترجم چکیده های انگلیسی:
مجید فتاحی پور

مدیر پخش:
مهدی کمالی

همکاران این شماره:

دکتر نصرت الله آیتی، دکتر محمدرضا

جباری، دکتر محمدرضا حاتمی،

دکتر مهرباب صادق نیا، دکتر سیدرضی

موسوی گیلانی

دفتر نشریه: قم، خیابان شهدا (صفاییه)، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۴۰۰۸۵ - ۳۷۷۳۳۳۴۶ - ۰۲۵

صندوق پستی: ۳۷۱۸۵ - ۴۷۱ - ۳۷۱۳۷ - ۴۵۶۵۱ - کد پستی

مرکز پخش: قم، خیابان شهدا (صفاییه)، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷، تلفن: ۳۷۸۴۰۹۰۲

شمارگان: ۱۰۰۰ قیمت: ۲۹۵۰۰ ریال

پست الکترونیک ارسال مقالات: mashreq110@gmail.com - mashreq110@yahoo.com

وبسایت نشریه: www.mashreqmouood.ir

«این نشریه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی SID نمایه می شود.»

ایمان و اعتقاد به امام زمان علیه السلام، مانع از تسلیم شدن است و ملت‌های باایمانی که حضور قطب عالم امکان را در میان خود احساس می‌کنند، از حضور او امید و نشاط می‌گیرند و برای مجد و عظمت اسلام، مبارزه و مجاهدت می‌کنند.

مقام معظم رهبری (دامت برکاته)

فهرست عناوین

- ۵..... طرح اندیشه مهدویت از امام علی تا امام سجاد علیه السلام
امیر غنوی
- ۲۷..... سناریوهای آخرالزمان و ظهور جهان قلع‌های به رهبری امریکا
سید وحید عقیلی، فؤاد حبیبی
- ۵۹..... بررسی برخی ادله روایی احمد بصری؛ یمانی دروغین
مهدی یوسفیان، محمد شهبازیان
- ۸۳..... مقایسه نقش موعودباوری در ایجاد فرقه‌های نو در اسلام و مسیحیت (در دو قرن اخیر)
مهراب صادق نیا، رضا کاظمی‌راد
- ۱۰۷..... استخلاف و مهدویت
حسین الهی‌نژاد
- ۱۴۷..... تحلیل روایی «ایستادن هنگام شنیدن لقب قائم»
خدا مراد سلیمیان
- ۱۶۳..... بررسی علل تداوم غیبت امام زمان علیه السلام در دوران شکوفایی دولت‌های شیعی
نعمت‌الله صفری فروشانی، مجید احمدی کچایی

فصل نامه «مشرق موعود» از مقالات پژوهشی اساتید محترم حوزه و دانشگاه در موضوع امامت و مهدویت با تمامی رویکردهای تخصصی استقبال می‌کند.

راهنمای تدوین مقالات

الف) شرایط تدوین و ارسال مقالات

۱. مقاله ارسالی، به طور همزمان به دیگر نشریات ارائه نشده و یا قبلاً در دیگر نشریات به چاپ نرسیده باشد.
۲. مقاله با مباحث امامت و مهدویت، ارتباط مستقیم داشته باشد.
۳. مقاله دارای محتوای پژوهشی (مسئله محور و دارای نوآوری) باشد.
۴. نویسنده مقاله دارای درجه دکتری یا سطح چهار حوزوی (حداقل استادیار) باشد، یا از راهنمایی شخصی با این شرایط بهره گیرد.
۵. مقاله باید در ۱۵ تا ۲۵ صفحه A4 با فرمت word حروف چینی شده و فایل وپرینت آن به دفتر نشریه ارسال گردد. (حداکثر ۷۵۰۰ کلمه)
۶. ساختار مقاله باید دربرگیرنده این موارد باشد: عنوان مقاله (منعکس کننده محتوای مقاله و تا حد ممکن موجز)، چکیده (چکیده فارسی و انگلیسی، حداقل یکصد و حداکثر دویست کلمه)، واژگان کلیدی (حدود هفت واژه پس از چکیده)، مقدمه، مباحث تفصیلی، نتیجه گیری و پیشنهاد، فهرست منابع (به ترتیب الفبا براساس نام خانوادگی نویسنده).
۷. چکیده مقاله دربردارنده مسئله تحقیق، روش تحقیق و نتایج تحقیق باشد.

۸. درج نشانی کامل پستی، شماره تماس، پست الکترونیک نویسنده یا نویسندگان، مقطع تحصیلی (دکتری، یا ...)، گرایش تحصیلی (علوم قرآنی، یا ...)، رتبه علمی (استاد، دانشیار و...) و تعیین نویسنده مسئول الزامی است.

ب) روش ارجاع به منابع در متن و پایان مقاله

۱. آدرس دهی مقاله باید به روش APA (درون متنی) باشد و از درج پاورقی یا پی نوشت پرهیز شود. آدرس دهی به کتاب‌ها و نشریات در متن، پس از پایان مطلب در داخل پرانتز و بدین صورت انجام می‌پذیرد: نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار کتاب، صفحه. مانند: (نعمانی، ۱۴۰۸: ۲۵۳). روش آدرس دهی به کتاب‌های چند جلدی نیز بدین شکل است: (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۱۷۴). ممکن است در کتب روایی «باب» و «حدیث» نیز به آن افزوده گردد که به شکل: (...، ب ۴، ح ۹) ذکر می‌شود. آدرس دهی به نشریات نیز مانند کتاب هاست و ابتدا نام خانوادگی نویسنده، سپس سال انتشار نشریه و بعد شماره صفحه مطلب مورد اشاره نوشته می‌شود. همچنین، در آدرس دهی به آیات قرآن، تنها نام سوره و شماره آیه بدین شکل می‌آید: (انبیاء: ۱۰۵)

۲. فهرست منابع در پایان مقاله به ترتیب ذیل می‌آید:

برای درج مشخصات کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، نام کتاب، ترجمه یا تصحیح یا تحقیق: نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح یا محقق، شهر محل انتشار، انتشارات، نوبت چاپ، سال نشر.

برای درج مشخصات نشریات: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، «نام مقاله»، نام نشریه، شماره، محل نشر، سازمان یا مؤسسه یا ارگان منتشرکننده، تاریخ انتشار.

ج) تذکرات

۱. نظریات مندرج در مقالات، الزاماً بیان‌گر دیدگاه‌های مجله نبوده و مسئولیت آن به عهده نویسنده آن است.

۲. مجله در ویرایش، تلخیص، تقطیع، پذیرش یا رد مقالات آزاد است.

۳. مقالات ارسالی به هیچ وجه پس فرستاده نمی‌شوند و نویسنده محترم می‌تواند پیش از ارسال، از مقاله خود کپی تهیه کند.

۴. نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ بلامانع است.

۵. از نظریات اندیشه‌وران، جهت ارتقای کیفی مجله استقبال می‌شود.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۱۲

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۴

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۲

طرح اندیشه مهدویت از امام علی تا امام سجاد علیهما السلام

امیر غنوی*

چکیده

این نوشتار تأملی است در چگونگی طرح آموزه‌های مهدویت از سوی ائمه علیهم السلام از زمان امیرالمؤمنین تا عصر حضرت سجاد علیه السلام. ارائه معارف مهدوی از سوی قرآن و اهل بیت علیهم السلام با توجه به اهداف کلی دعوت دینی، نیازهای مخاطبان عصر صدور و همچنین نیازهای شیعه در اعصار متأخر شکل گرفته است. بررسی محورهای مورد تأکید در این بیانات و تأمل در نسبت آن‌ها با اهداف کلی و نیازهای هر عصر می‌تواند از یک سو طرح کلانی را نشان دهد که در این شکل از تعلیم و تربیت تعقیب شده است و از سوی دیگر، تأثیر تربیتی و اخلاقی هر یک از آموزه‌های مهدوی را نمایان‌تر کند. این پژوهش بر تحلیل محتوایی روایات صادره از چهار امام نخستین شیعه تکیه دارد و می‌کوشد با توجه به شرایط عصر صدور، آثار آموزه‌های مهدوی بر شیعیان را معلوم کند. از این رو، با تعیین محورهای مورد تأکید در سخنان هر یک از معصومین علیهم السلام همراه با ارائه نمونه‌ای از آن و تأمل در نسبت این سخنان با شرایط مخاطبان، تلاش دارد به حکمت و جهت طرح هر یک از آموزه‌ها دست یابد.

پیش‌تر در مقاله‌ای از پیش‌فرض‌ها و روش‌های این تحقیق گفت‌وگو کرده‌ایم. مقاله حاضر، روشن‌گر این سخن است که تعلیم آموزه‌های مهدوی در این برهه از تاریخ ائمه علیهم السلام افزون بر ارائه معارف مهدوی و آخرالزمانی، به نکاتی مهم در تربیت مخاطبان توجه دارد و نوعی زمینه‌سازی برای جلوگیری از آفات بحث مهدویت و نیز انحرافات را متناسب با عصر ائمه نخستین علیهم السلام دنبال می‌کند.

واژگان کلیدی

آموزه‌های مهدویت، عصر غیبت، ویژگی‌های قائم، علایم ظهور.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی قم. (amir_ghanavi@yahoo.com)

مقدمه

پس از رحلت رسول خدا ﷺ طرح آموزه‌های مهدویت، از سوی علی علیه السلام ادامه یافت. پس از طرح مباحث عام در قرآن و آموزش‌های گسترده و همه‌جانبه رسول صلی الله علیه و آله و سلم، طرح این آموزه‌ها از سوی ائمه هدی علیهم السلام نیز ادامه یافت.

طرح آموزه‌های مهدوی از سوی ائمه با اهداف تازه‌ای نیز همراه شد تا پاسخی به نیازهای فکری و روحی شیعه در عصر حضور ائمه علیهم السلام و در عصر غیبت ایشان باشد.

این نوشتار، مروری بر روایات وارده در بحث مهدویت از عصر امام علی علیه السلام تا زمان حضرت سجاد علیه السلام است و تلاش می‌کند محورهای مورد توجه و تأکید در این آموزش‌ها مشخص شده و نسبت آن با نیازهای جامعه اسلامی معلوم گردد.

محورهای بحث در سخنان امام علی علیه السلام

۱. تأکید بر وقوع فتنه‌ها و شمارش آن‌ها تا قیام قائم، ترسیم اوضاع بد آینده و عصر غیبت و حکمت آن؛^۱ جامعه جوان شیعی در عصر خلافت علی علیه السلام از حضور امام معصوم بهره‌مند است و تصویری از آینده پرفراز و نشیب خود ندارد؛ آینده‌ای که در آن حکومت‌های جور با فتنه‌های رنگارنگ، این جامعه جوان را به چالش خواهد کشید. بی‌خبری و ناآمادگی برای آینده می‌تواند زمینه‌ساز حرکت‌های کور باشد و انحطاط و انهدام را به دنبال آورد.^۲

تأکیدهای علی علیه السلام بر وقوع فتنه‌های گسترده در آینده، شناخت و توجه، آمادگی و حتی انتظار را به دنبال می‌آورد و ظرفیت و تحمل را افزایش می‌دهد. این آگاهی‌های پیشاپیش حتی می‌تواند ایمان و تسلیم مؤمنان را افزایش دهد. قرآن کریم دربارهٔ یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم به همین نکته اشاره دارد:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾؛ (احزاب: ۲۲)

۱. «أخبرنا عبد الرزاق قال: أخبرنا معمر عن طارق عن منذر الثوري عن عاصم بن ضمرة عن علي قال: جعلت في هذه الأمة خمس فتن: فتنة عامة، ثم فتنة خاصة، ثم فتنة عامة، ثم فتنة خاصة، ثم تأتي الفتنة العمياء الصماء المطبقة، التي يصير الناس فيها كالانعام؛ ابن ضمره از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا در این امت پنج فتنه قرار داده: ۱. فتنه عمومی، ۲. فتنه خصوصی، ۳. فتنه عمومی، ۴. فتنه خصوصی، ۵. فتنه‌ای که مردم در آن مثل چارپایان خواهند شد.» (صنعانی، بی‌تا: ج ۱۱، ۳۵۶ - ۳۵۷؛ موسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۸: ج ۴، ص ۱۳ - ۵۰، ۱۱۹ - ۱۲۰، ۱۳۳ - ۱۴۴، ۱۹۰) و...؛ برای حکمت غیبت، نک: شریف رضی، ۱۴۱۴: ۲۶۲)

۲. «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَةً فَعَمُوا وَصَمُوا»؛ «و گمان کردند که فتنه‌ای نخواهد بود، پس کور و کر شدند.» (مائده: ۷۱)

و هنگامی که مؤمنان لشکرها را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده دادند و خدا و رسولش راست گفتند و نیفزودشان مگر ایمانی و تسلیمی.

در کلمات نقل شده از علی علیه السلام این فتنه‌ها، شمارش شده که گاهی با توصیف کوتاهی نیز همراه است. این توضیحات فضای آینده را در پیش چشم مخاطب روشن‌تر کرده و آمادگی و ظرفیت را در پی دارد. فتنه‌های پی‌درپی و رنگارنگ به تحیر و تزلزل می‌انجامد و گمان‌های بد را در دل‌های ضعیف به جنبش درمی‌آورد. اشتیاق به گشایش، روحیه‌های عجول را به امیدهای نابجا می‌رساند؛ امیدهایی که با طولانی شدن راه و تنوع مشکلات، زمینه‌ساز بدبینی، ناامیدی و حتی بازگشت خواهد بود.

شیعه در عصر حضور معصوم از مواهبی برخوردار است که خود التفات چندان به آن ندارد. ترسیم فضای غیبت و مشکلاتی که در انتظار جامعه شیعه است بردباری و رهایی از تحیر را به دنبال دارد و از آفات غیبت می‌کاهد.

بهره‌گیری امام علیه السلام از تعابیر پیچیده و رمزگونه موجب شد تا با وجود انتقال آموزه‌های مهدویت به اهلش، سخن فاش نشده و در گوش‌های نامحرم ننشیند. این اشاره‌های مرموز در دست عالمان اهل بیت علیهم السلام گشوده می‌شود و به هنگام رخداد حادثه، غبار اجمال از چهره آن به کنار می‌رود.

۲. اسم و نسب قائم و این‌که او نهمین فرزند حسین علیه السلام است؛^۱ اگر آموزه مهدویت با نشانه‌ها و توضیحاتی همراه نشود بستری مناسب برای پیدایش مدعیان دروغین خواهد بود. ائمه هدی علیهم السلام در روایات بسیاری به نسب و اسم موعود اشاره کرده‌اند. این توضیحات راه را بر مدعیان تنگ می‌کند و برای تشخیص صادق از کاذب‌هایی که در اختیار می‌گذارند.

تعیین نسب و این‌که او فرزند حسین علیه السلام است، تأکیدی بر خط وصایت بود که مدعیان بنی‌الحسن و بنی‌فلان را رسوا می‌کرد. این نکته که او نهمین فرزند حسین است، راهی دقیق

۱. «عن أبي وائل قال: نظر أمير المؤمنين علي عليه السلام إلى الحسين عليه السلام فقال: إن ابني هذا سيد كما سماه رسول الله صلى الله عليه وآله و سيخرج الله من ضلبي رجلاً باسم نبيكم يشبهه في الخلق و الخلق يخرج على حين غفلة من الناس و إمامة للحق و إظهار للجور؛ ابوائل نقل کرده است: امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه می‌کرد به حسین کرد و فرمود: این پسر من آقا است؛ همچنان که رسول خدا آقا پیش نامیده است و روزی خداوند از نسل او مردی را هم‌نام پیغمبر شما بیرون می‌آورد که در صورت و سیرت مانند اوست؛ به هنگام غفلت مردم و مرگ حقیقت و ظهور ستم، خروج می‌کند. (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۱۵)

«قال أمير المؤمنين عليه السلام لابنه الحسين عليه السلام: التابغ من ولدك يا حسين، هو القائم بالحق؛ امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام فرمود: ای حسین، نهمین فرزند تو همان قیام‌کننده به حق است.» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱؛ مؤسسه المعارف الإسلامية، ۱۴۲۸: ج ۴، ۵۱ - ۶۸)

برای تشخیص او نشان می داد و هر شبهه‌ای را درباره وجود فرزند و وصی برای امام عسکری علیه السلام از بین می برد.

۳. مشخصات اخلاقی و جسمی قائم علیه السلام (مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۸: ج ۴، ۱۰۵ - ۱۱۸): این‌ها نیز علامت و نشانه‌اند، اما از آن مهم‌تر شخصیت حاکم دینی را به رخ می‌کشند و جایگاه ممتاز امامت را ترسیم می‌کنند.

۴. ویژگی‌های اصحاب قائم؛^۲ یاران قائم، نیروهای حکومت مهدوی هستند؛ بزرگانی که بار

۱. «و جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فقال له: يا أمير المؤمنين! نبتنا بمهديكم هذا. فقال: إذا درج الدارجون و قَلَّ المؤمنون و ذهب المجلبون فهناك هناك. فقال: يا أمير المؤمنين! ممن الرجل؟ فقال: من بني هاشم من ذروة طود العرب و بحر مغيضها إذا وردت و مخفر أهلها إذا أتيت و معدن صفوتها إذا اختلفت لا يجبن إذا المنايا هكعت و لا يجوز إذا المؤمن اختلفت و لا ينكل إذا الكماة اضطرعت مسير مغلوب ظفر صرغامة حصد مخدش ذكّر سيف من سيوف الله رأس فتم نشؤ رأسه في باذخ السؤدد و عارز إغارزاً مجده في أكرم المخيد فلا يصر فنك عن تبعته صارف عارض ينوض إلى الفتنة كل مناص إن قال فشر قائل و إن سكت فذو دعائر ثم رجع إلى صفة المهدي عليه السلام فقال أوسعكم كهفاً و أكثركم علماً و أوصلكم رجماً اللهم فأجعل بنته خروجا من العمّة و اجمع به شمل الأمّة فإن حاز الله لك فاغريم و لا تنش عنه إن وفقت له و لا تجوزن عنه إن هديت إليه هاه و أوماً بيده إلى صدره شوقاً إلى رؤيته؛ مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به آن حضرت عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، ما را از این مهدی خودتان آگاه کنید! فرمود: آن‌گاه که رفتنی‌ها بروند و منقرض شوند و مؤمنین اندک شوند و آشوبگران از میان بروند [در بعضی از نسخه‌ها به جای "المجلبون"، "المخبتون" است، یعنی خصوص کنندگان] پس همان‌جا و همان‌جاست. عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، این مرد از کدام طایفه است؟ فرمود: از بنی‌هاشم، از برترین نژاد عرب، و از دریایی که از هر سو آب‌ها بر آن سرازیر است، و اما نگاهی که پناهگاه پناهندگان است و کان صفا است، آن‌گاه که همه بی صفا شوند. هنگامی که مرگ شبیخون زند او را ترسی در دل نباشد و چون مرگ چهره خود را نشان دهد او ضعف و ناتوانی از خود نشان ندهد، و در میدان نبرد و کشتی قهرمانان عقب‌نشینی نکند، دامن همت به کمر زده باشد و پرجمعیت و پیروز و شیربیشه شجاعت باشد که ریشه ستمگران را از جای برکنند پشتوانه‌ای باشد مردانه و شمشیری از شمشیرهای خدا، سالار و پر خیر و بزرگ‌شده خاندان جلالت و شرف ریشه مجد و بزرگواری‌اش در اصل ترین ریشه‌ها باشد. پس تو را هیچ موجب انصرافی - آن‌کس که به سوی هر فتنه‌ای شتابان بگریزد، آن‌کس که اگر سخن بگوید بدترین سخنگوست و اگر خاموش نشیند خیانت‌ها و فسادها در اندرون دارد - از بیعتش منصرف نکند. سپس آن حضرت به توصیف مهدی علیه السلام بازگشت و فرمود: ساحت و درگاهش از همه شما گشاده‌تر و دانش او از همه شما فزون‌تر است و خویشان و نزدیکان را بیش از همه شما سرکشی می‌کند و حفظ پیوستگی می‌نماید. پروردگارا، برانگیخته شدن او را مایه به در آمدن و سر رسیدن دلتنگی و اندوه قرار ده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز؛ پس اگر خداوند برای تو خیر خواست پس عزم خود استوار گردان و اگر در راه رسیدن به خدمت او توفیق یافتی از او به دیگری بازگرد، و هرگاه به سویی راه یافتی از او در گذر! (پس از این سخن‌ها) آه برآورد، و در این حال با دست خویش به سینه خود اشاره نمود و فرمود: چه بسیار به دیدن او مشتاقم! (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۱۳)

۲. «كنا عند علي عليه السلام فسأله رجل عن المهدي فقال علي عليه السلام: هيهات ثم عقد بيده سبعا، فقال: ذاك يخرج في آخر الزمان، قال الرجل: الله الله، قتل فيجمع الله تعالى له قوماً قزع كقزع السحاب يؤلف الله بين قلوبهم لا يستوحشون إلى أحد و لا يفرحون بأحد يدخل فيهم على عدة أصحاب بدر لم يسبقهم الأولون و لا يدركهم الآخرون؛ نزد علی علیه السلام بودیم، مردی از حضرت علی علیه السلام درباره مهدی علیه السلام سؤال کرد. حضرت فرمود: دور است. سپس با دست خویش عدد هفت را نشان داد و فرمود: او در آخر الزمان خروج می‌کند و این در حالی است که اگر مردی «الله الله» بگوید کشته می‌شود! در آن روزگار خداوند قوم پراکنده‌ای را که مانند ابرها پراکنده‌اند را گرد می‌آورد دل‌هایشان را به یکدیگر پیوند داده از ترس به سوی کسی نرفته و از ورود کسی در جمعشان به خوشحالی نمی‌پردازند. به تعداد یاران بدر هستند؛ از پیشینیان کسی بر ایشان سبقت

حکومت علوی را بر دوش خواهند کشید. ترسیم ویژگی‌های اینان در دل خویش مقایسه‌ای با شیعیان حاضر و اشاره‌ای به ضعف‌های موجود را در پی دارد. همچنین بیان شرایطی را نشان می‌دهد که شکل‌گیری حکومت حجت خدا علیه السلام در گروهی تحقق آن است.

۵. **همراهان و یاوران مهدی علیه السلام**: این روایات به یاوران مهدی علیه السلام پرداخته و برخی اقوام مانند اهل خراسان را به عنوان یاوران حجت خدا علیه السلام معرفی کرده است که به هنگام ظهور، او را یاری می‌کنند. برخی از این روایات از سپاه‌یانی خبر داده که با پرچم‌های سیاهی برای یاری به مهدی علیه السلام حرکت کرده و به جنگ با سفیانی می‌پردازند.^۱

در برخورد با این روایات باید به دو نکته توجه داشت:

یکم، منبع اصلی این روایات، کتاب *الفتن* ابن حماد است که در عصر عباسیان تألیف شده و ممکن است راویان تحت تأثیر فضای سیاسی مطالب ضعیفی را برای جلب نظر حاکمان بیان کرده باشند. پرچم و لباس سیاه، نشانه و شعار عباسیان بود و این روایات، آنان را به عنوان پشتیبان مهدی علیه السلام و جریان حق معرفی می‌کند.

دوم، نقل این روایات از علی علیه السلام نباید سبب شود که از سند ابن حماد به علی علیه السلام چشم‌پوشی کنیم. سند ابن حماد در نقل این روایات از علی علیه السلام این است: «حدثنا الولید و رشدين^۲ عن ابن لهيعة عن أبي قبيل عن أبي رومان عن علي بن أبي طالب عليه السلام» (مروزی، ۱۴۱۴: ۱۲۰). در این سند، راوی از علی علیه السلام - ابو رومان - تضعیف شده و به همین دلیل، این سند - حتی از نظر

نجسته و دیگران به ایشان نرسیده‌اند. (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۴، ۵۵۴)

۱. «عن أبي رومان عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: إذا خرجت خيل السفيناني إلى الكوفة بعث في طلب أهل خراسان و يخرج أهل خراسان في طلب المهدي فيلتي هو و الهاشمي برايات سود على مقدمته شعيب بن صالح فيلتي هو و أصحاب السفيناني بباب إصطخر فتكون بينهم ملحمة عظيمة فتظهر الرايات السود و تهرب خيل السفيناني فعند ذلك يتمنى الناس المهدي و يطلبونه؛ ابو رومان از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که سپاه سفیانی به سوی کوفه خروج کند در جست‌وجوی اهل خراسان می‌فرستد و اهل خراسان نیز در جست‌وجوی مهدی خروج کرده و او و هاشمی با پرچم‌های سیاهی ملاقات می‌کنند که در طلوع آن سپاه، شعیب بن صالح قرار دارد. او و یاران سفیانی در دروازه اصطخر با یکدیگر برخورد کرده و میانشان جنگی بزرگ درمی‌گیرد و پرچم‌های سیاه پیروز شده و سپاه سفیانی می‌گریزد. در این هنگام مردم آرزوی مهدی را داشته و به جست‌وجوی او برمی‌آیند.» (مروزی، ۱۴۱۴: ۱۹۲؛ همچنین برای روایات متعدد در این باره نک: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۲۸: ج ۴، ۱۰۵ - ۱۱۷)

۲. مراد از الولید، راوی مشهور، ولید بن مسلم است (ابن سعد، بی‌تا: ج ۷، ۴۷۰ - ۴۷۱). رشدين نیز رشدين بن سعد است که بر خلاف راوی قبل ثقه نیست. بخاری او و همچنین راوی پس از او - یعنی عبدالله بن لهيعة - را قابل اعتماد ندانسته است (بخاری، بی‌تا: ج ۳، ۳۳۷). ابوقبیل راوی معروفی است که نامش حج بن هانی و مورد توثیق جمعی از علمای رجال اهل سنت است (ابن حنبل، ۱: ج ۲، ۴۸۰؛ عجلی، ۱۴۰۵: ج ۱، ۳۲۹). اما راوی از امام علیه السلام یعنی ابو رومان - که نامش عبدالملک بن یحیی بن هلال است - به ضعف در حدیث و همچنین نقل مطالب ناپذیرفتنی متهم است (عسقلانی، ۱۳۹۰: ج ۳، ۲۸۶).

اهل سنت - نیز قابل اعتماد نیست. افزون بر این، مضامین روایات فوق را در هیچ یک از روایات اهل بیت علیهم السلام نمی توان یافت.

۶. آن چه حجت خدا علیه السلام در نهان به آن مشغول است؛^۱ امام علیه السلام در خطبه ای طولانی از شیوه و رفتار اهل بیت در شرایط دشوار آینده خبر می دهد؛ او با چراغی روشنگر در دست، بند از گردن ها برداشته، بندگان را آزاد کرده، جمع هایی را پراکنده، و پراکنده هایی را جمع می کند. آن چه او می کند در نهان بوده، هیچ رد و اثری از عامل بر جای نمی ماند.

این سخنان از معدود کلماتی است که از معصومین علیهم السلام درباره رفتار حجت خدا در زمانه غیبت به دست ما رسیده است. این سخنان کوتاه، تصویری روشن از نوع فعالیت های امام غایب در اختیار می گذارد؛ فعالیت هایی که همان اهداف امامان ظاهر را تعقیب کرده، اما از ظرفیت های ناشناختگی نیز در تقویت حرکت دینی و کنار زدن دشمنان آن بهره می برد.

۷. توانمندی هایی که در عصر غیبت پدیدار می شود؛^۲ عصر حضور دوره وفور نعمت است؛ نعمتی که می تواند موجب اتکای بیش از حد شود و حتی به کندی در فهم و حرکت انجامد. زمانه غیبت نیز اگرچه عصر غربت است، اما این غربت می تواند زمینه ساز تلاش بیشتر و بهره گیری عمیق تر از هدایت های باقی مانده باشد. این تلاش های از سر نیاز و خالصانه است که با جام های مدام حکمت به پاداش خود می رسد.

۶. سفیانی و سپاه او؛^۳ ظهور سفیانی علامتی مهم در شناخت قیام حجت خدا علیه السلام است و

۱. «یا قَوْم! هَذَا إِبَانٌ وَرُودٌ كُلُّ مَوْعُودٍ وَ [دُنُو] دُنُو مِنْ طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ أَلَا وَإِنَّ مِنْ أَدْرَكِهَا مَنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَ يَخْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَخْلُ فِيهَا رِنَقًا وَ يُعْتَقَ فِيهَا رِقًا وَ يَصْدَعُ شُعْبًا وَ يَشَعَبُ صَدْعًا فِي شُرْثَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ؛ ای مردم، این زمان ورود هر موعودی است، و هنگام نزدیکی طلوعی است که نمی شناسید، آگاه باشید هر که از ما [اهل بیت] بدان رسد، با چراغی روشن در آن راه رود، و بر جای پای صالحان گام نهد تا بند [از گردن ها] بگشاید، و از بندگی آزاد نماید. جمع [گمراهان] را پراکنده گردانند، و پریشانی [مؤمنان] را به جمعیت کشاند و نهان از مردمان [کارراند]. پی شناس به نشان او راه نبرد، هر چند پیاپی نگرد.» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۲۰۸)

۲. «ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنِ النَّصْلَ تُجَلِي بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارَهُمْ وَ يُزِمِي بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَ يُغْبِقُونَ كَأَسِ الْجَكَمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ؛ پس در آن فتنه مردمی ذهن خود را چنان تیز کنند، که آهنگر تیغ را زدايد، و دیده هاشان با قرآن جلا گیرد و با تفسیرش در گوش های جان شان جای گیرد. بام و شام جام های حکمت نوشند.» (همو)

۳. «عَنْ عَمْرِ بْنِ أَدِينَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ أَبِي عليه السلام: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَخْرُجُ ابْنُ أَكَلِيَةِ الْأَكْبَادِ مِنَ الْوَادِي الْأَيْسِ وَ هُوَ رَجُلٌ رُبْعَةٌ وَ خَشِ الْوَجْهَ صَخْمٌ الْهَامَةِ بُوْجْهِهِ إِذَا رَأَيْتَهُ حَسِبْتَهُ أَعْوَرَ اسْمُهُ عُثْمَانُ وَ أَبُوهُ عَنبَسَةُ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ حَتَّى يَأْتِي أَرْضاً ذَاتَ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ قَيْسْتَوِي عَلَى مَنَبْرَهَا؛ از امام صادق عليه السلام از امیر المؤمنین عليه السلام روایت است که فرمود: پسر هند جگر خوار از بیابانی خشک خروج می کند و او مردی چهارشانه و زشت رو و کله گنده و آبله رو است و چون او را ببینی می پنداری که یک چشم است. نامش عثمان و نام پدرش عنبسه و از فرزندان ابو سفیان است تا به سرزمینی که دارای قرارگاه و خزمی است می رسد و در آن جا بر تخت سلطنت می نشیند.» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۵۱؛ همچنین برای روایات دیگر نک: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۸: ج ۴، ۱۲۱ - ۱۴۴ و ...)

توضیحات امام علیه السلام این علامت را در اختیار شیعه قرار می‌دهد تا قیام حق را بشناسد. اما سفیانی نشانه‌ی ادامه یک جریان نیز هست؛ جریانی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در برابر جبهه حق صف‌آرایی کرده‌اند. سفیانی نقطه پایان جریانی است که در برابر نبوت و وصایت قرار دارد و تا به آن روز ادامه خواهد داشت.

تعبیر سفیانی از تعلق این حرکت به آل ابوسفیان خبر می‌دهد؛ تعلقی که نباید آن را در نسبتی خانوادگی خلاصه کرد. ابوسفیان، پدر و پرورش‌دهنده سفیان‌ها و سفیانی‌هاست؛ همان جریانی که در برابر رسول بزرگ خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت.

۷. **ندای آسمانی و معرفی مهدی علیه السلام**^۱ به هنگام ظهور حجت خدا، ندایی فضای زمین را در خود می‌گیرد؛ ندایی که همگان را متوجه حادثه‌ای می‌کند که در حال وقوع است. وقوع ندایی از آسمانی راه را بر هر اشتباهی می‌بندد و حجت را تمام می‌کند؛ زیرا جعل این علامت برای مدعیان دروغین ممکن نیست. این حادثه غریب، بر اتصال مهدی علیه السلام به آسمان تأکید می‌کند.

۸. **دجال؛ ویژگی‌ها و توانایی‌ها، رفتار و آثار (مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۹۱: ۱۴۲۸ - ۲۰۱ و ۱۷۷ - ۱۷۹)**؛ ظهور دجال نیز از علایم قطعی ظهور است. مرور دقیق‌تر روایات دجال نشان می‌دهد که دجال گاه به عنوان یک تیپ مطرح می‌شود و گاه به عنوان یک شخص. روایاتی که از دجال به عنوان دغدغه همه انبیا الهی سخن می‌گویند، مسلماً مربوط به شخصی نیست که در آخرالزمان ظهور می‌کند. این نگاه عام و نمادین را حتی در ویژگی‌های دجال آخرالزمان نیز می‌توان دید.

بیانات علی علیه السلام در معرفی دجال، نه فقط معرفی نشانه‌هایی از آخرالزمان است، بلکه نشان دادن فتنه‌هایی است که دجال صفتان در هر عصر و دوره‌ای پدید آورده و مردم ساده را به دنبال خود می‌کشند.

۹. **فضل انتظار فرج و وظایف در عصر غیبت**^۲؛ شیعه پس از علی علیه السلام باید در عصری ادامه حیات

۱. «عن أبي رومان عن علي عليه السلام قال: بعد الخسف ينادي مناد من السماء إن الحق في آل محمد في أول النهار ثم ينادي مناد في آخر النهار إن الحق في ولد عيسى وذلك نحوه من الشيطان؛ از ابورومان نقل شده که علی علیه السلام فرمود: بعد از فرورفتن (خسف) بیداء یا فرورفتن لشکریان سفیانی در زمین) فریادگری در آغاز روز از آسمان فریاد می‌کند: به راستی حق در خاندان محمد است. سپس در پایان روز فریادگری فریاد می‌کند که: حق در فرزندان عیسی است، و این سخن و مانند آن از جانب شیطان است.» (مروزی، ۱۴۱۴: ۲۰۹؛ مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۸: ج ۴، ۴۵ - ۴۹، ۱۰۱ و ۱۵۹؛ این مضمون با چند سند از علی علیه السلام نقل شده است)

۲. «الحسين بن علي عليه السلام. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ، هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهِرُ لِلدِّينِ وَ

دهد که حکومت‌هایی مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس بر جان و مال مردم سیطره می‌یابند. باقی ماندن بر مسیر و تداوم حرکتی که علی علیه السلام پس از رحلت رسول صلی الله علیه و آله و انحراف عامه آغازگران بود، به ترسیم نقشه راه و تعیین وظایف، و همچنین ایجاد انگیزه‌ای که شیعه بتواند حتی در عصر غربت و غیبت بر پای خویش بایستد و زمینه‌های ظهور و حکومت حق را فراهم کند نیاز دارد. روایات فضل انتظار فرج و ترسیم وظایف شیعه بر انگیزه و نگاه‌ها اثر می‌گذارد و آنان را برای پس از علی علیه السلام آماده می‌کند.

۱۰. زمین گنجینه‌هایش را برای حجت خدا بیرون می‌ریزد و کلیدهایش را در اختیار او می‌گذارد؛^۱

تصویرهای سرشار از حکومت حجت خدا صلی الله علیه و آله اتصال زمین و آسمان در حکومت الهی را به

الْبَاسِطُ لِلْعَذْلِ... لَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةِ وَ حَيْرَةِ فَلَا يَثْبُثُ فِيهَا عَلِيٌّ دِينَهُ إِلَّا الْمَخْلُصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِيثَاقَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ مَنْهُ؛ حسین بن علی علیه السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که به او فرمود: ای حسین، نهمین فرزندت همان قائم به حق، پیروزکننده دین و گسترنده عدل است... ولی بعد از غیبت و حیرتی و ثابت نماند در آن غیبت جز مخلصانی که روح یقین را دریافته‌اند کسی بر دینش ثابت نماند؛ آن کسانی که خدای عز و جل پیمان ولایت ما را از آن‌ها گرفته و ایمان در دلشان نوشته شده و آن‌ها را با روحی از جانب خود کمک کرده است.» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۰۴)

أَنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ خِجَّةٍ لَكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَعْمُورٍ كَيْلًا تَنْظِلُ حُجُجَكَ وَ لَا يَصِلُ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ وَ كَيْفَ أَوْلِيَاؤُكَ الْأَقْلُونَ عَدْدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْرًا الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ الْأَيَّمَةِ الْهَادِينَ الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِأَدَابِهِمْ وَ يَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ نَهَجُهُمْ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحَهُمْ لِقَادَةَ الْعَلِيمِ وَ يَسْتَلْبِثُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ وَ يَأْتَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمَكْدُوبُونَ وَ أَبَاءَ الْمُسْرِفُونَ أَوْلِيَاؤُكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ صَحْبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَوْلِيَاؤُهُ وَ دَانُوا بِالْحَقِيقَةِ عَنْ دِينِهِمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَارْزَوْاهُمْ مُعَلِّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى فَعَلِمَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ خُرُسٌ صُمَّتْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ وَ سَ يُحَقِّقُ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَمْحَقُ الْبَاطِلَ هَا هَا طُوبَى لَهُمْ عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي خَالِ هُدْيَتِهِمْ وَ يَا سَوْقَاةَ إِلَى رُؤْيَتِهِمْ فِي خَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ؛ تو روی زمینت را از حجتی بر خلق خالی نسازی که او یا آشکار باشد و فرمانش نبرند و یا ترسان و پنهان، تا حجت تو باطل نگردد و دوستانت بعد از آن که هدایتشان فرمودی گمراه نشوند، ولی آن‌ها کجایند و چقدر؟ ایشان از لحاظ شماره بسیار اندک و از لحاظ ارزش نزد خدای - جل ذکره - بسیار بزرگند. ایشان پیرو پیشوایان دین و امامان رهبرند؛ همان امامانی که به آدابشان پرورش یافته و به راه آن‌ها رفته‌اند. این جاست که علم و دانش ایشان را به حقیقت ایمان آگاه ساخته و روحشان ندای پیشوایان دانش را لبیک گوید و همان احادیثی که بر دیگران مشکل آید برای ایشان دلنشین باشد و به آن‌چه تکذیب‌کنندگان از آن وحشت دارند و متجاوزان سر باز می‌زنند انس و الفت دارند. آن‌ها پیرو دانشمندانند، برای اطاعت خدای تبارک و تعالی و اولیایش با اهل دنیا معاشرت کنند و نسبت بدین و برای ترس از دشمن خویش تقیه را آیین خود سازند، روح‌های ایشان به مقام بالا مربوط است و دانشمندان و پیروانشان در زمان دولت باطل لال و خاموشند و همیشه به انتظار دولت حق هستند، خدا هم با کلمات خود (آئمه یا آیات قرآن و یا تقدیر خود) حق را ثابت کند و باطل را از میان ببرد. های، های، خوشا به حالشان که در زمان صلح و آرامش بردنشان شکیبایی ورزیدند، هان از اشتیاق به دیدارشان در زمان ظهور دولتشان! خدا ما و ایشان و پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان را در بهشت برین جمع خواهد کرد.» (کلینی؛ ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۲۵؛ برای بقیه موارد نک: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۸: ج ۴، ۸۵ - ۱۰۴)

۱. «يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَالَهَا عَلَى مَسَاوِيٍّ أَعْمَالِهَا وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضَ أَقَالِيدَ كَيْدِهَا وَ تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَذْلُ السَّبِيْرَةِ وَ يُخِيْبِي مَيْتَ الْكِتَابِ وَ السَّنَةَ؛ فرمانروایی که از این طایفه [امویان] نیست، عاملان حکومت را به جرم کردار زشتشان بگیرد [و عذری از آنان نپذیرد]. زمین گنجینه‌های خود را برون اندازد و کلیدهای خود را در اختیار او گذارد؛ روش عادلانه را به شما بنماید و آن‌چه از کتاب و سنت مرده است زنده کند.» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۱۹۵)

نمایش می‌گذارد و نمونه‌ای از پاداش ایمان و تقوای پیشگی^۱ را ترسیم می‌کند.

محورهای بحث در کلمات امام حسن علیه السلام

عصر حسن بن علی علیه السلام، عصر غربت امام و کم‌توجهی به دین و جایگاه ولی خداست. روایات بسیار محدود امام مجتبی علیه السلام نشان از وضعیت فضای فکری و بحران اجتماعی عصری دارد که آغاز تسلط بنی‌امیه و اوج تلاطم و آشفتگی شدید در جامعه شیعه است. اگرچه روایات امام مجتبی علیه السلام در بحث مهدویت بسیار محدود است، اما اعتبار و اتقان بیشتری دارد؛ زیرا در منابع شیعه نقل شده و مطالب غریب و شاذ در آن‌ها به چشم نمی‌خورد.

۱. **نهمین فرزند امام حسین علیه السلام**؛^۲ اراده پروردگار بر این قرار گرفته بود که خط وصایت در اولاد حسین بن علی علیه السلام تداوم یابد. آن‌ها که جز به خواست پروردگار نمی‌اندیشیدند فارغ از انتساب به حسن یا حسین علیه السلام با همه وجود به حمایت از کسی می‌پرداختند که مهر الهی امامت بر نامه او خورده بود. اما آدمی فرزند انتخاب خود و ساخته عمل خویش است. دنیاطلبی در هر دلی راه می‌یابد، حتی در دل اولاد علی علیه السلام.

سخنان حسن بن علی علیه السلام در ادامه خط وصایت در اولاد حسین علیه السلام حجتی تام و تمام بر اولاد اوست؛ اولادی که برخی از آنان گاه به طمع منصب دنیوی و گاه برای فرار از رنج‌های ظالمان به ادعای مهدویت و نجات بخشی تمسک کرده و دل‌های خسته از حکومت ظالمان را به سوی خود جذب کردند.

۲. **ویژگی‌های امام**؛ بر شمردن ویژگی‌ها و فضایل حضرت مهدی علیه السلام می‌تواند نصاب و توقع دین از حاکم و حکومت را نشان دهد. اما اشاره به اموری مانند ولادت پنهانی، پنهان و ناشناخته بودن امام، عمر طولانی و نبودن بیعت ظالمان برگردن او ذهنیت شیعه را برای شرایطی کاملاً نامأنوس آماده می‌کند؛ شرایطی که باور به آن و آمادگی برای تحمل فضای دشوار غیبت به زمینه‌سازی طولانی نیاز دارد و توضیح و تأکیدهای ائمه علیهم السلام در این راستا قابل درک است.^۳

۱. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْبُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». (اعراف: ۹۶)

۲. «عَنِ الْأَصْبَغِ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: الْأَئِمَّةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةً مِّنْ صُلْبِ أَخِي الْحُسَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ؛ از اصبغ نقل شده که شنیدم حسن بن علی علیه السلام می‌فرمود: امامان پس از رسول خدا ﷺ دوازده نفرند؛ نه

از پشت برادر حسین و از آن‌هاست مهدی این امت.» (خزاز رازی، ۱۴۰۱: ۲۲۳)

۳. «أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بِنِعَةِ لِبَاعِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام خَلَقَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وَ لَادَتَهُ وَ يُعَيِّبُ شَخْصَهُ لئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بِنِعَةٍ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ التَّاسِعُ مِّنْ وَ لَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَامِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ سَابِ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

۳. وسعت زمین برای بز و فاجر تا روز ظهور؛^۱ با پایان حکومت امام مجتبی علیه السلام حکومت سلاطین و پادشاهان آغاز می شود و شیعه باید خود را برای چنین شرایطی آماده کند؛ شرایطی که در آن خوبان و بدکاران در گستره زمین زندگی کرده و خوبان باید آماده باشند تا در این شرایط نیز از خوبی ها حراست کنند و به گسترش آن پردازند.

مؤمن در عصر حکومت های حق - علی و حسن علیه السلام - به پاسداری مشغول است و در دوره حکومت های باطل باید با تقیه خود را حراست کرده به ساختن نیرو و فراهم کردن زمینه ها برای بازگشت خاندان عصمت به مسند قدرت پردازد. شیعه باید بداند که تا زمان قیام حجت خدا علیه السلام در چنین شرایطی خواهد زیست و باید اهداف و حرکت دینی خود را در قالب ها و شکل های جدیدی جست و جو کند.

۴. سختی روزگار غیبت و جهل مردم و بروز اختلافات شدید در جامعه شیعه؛^۲ این بیانات نیز نوعی آماده سازی برای شرایط دشوار را در خود دارد که با دیدن صدق وعده ها می توان توقع داشت به جای ناامیدی و یأس، فزونی ایمان و تسلیم بنشینند. همچنین این تصویر امیدبخش را می توان دید که در اوج ظلمت باید طلوع نور را انتظار کشید.

۵. تأییدهای پروردگار با ملائک، عصمت یاران و نصرت با آیه ها؛^۳ آن جا که آدمیان با خدا و ولی او پیمان بسته، همراه می شوند آسمان به زمین متصل می گردد. ملائک به یاری مؤمنان شتافته و مؤمنان در لغزش گاه ها حفظ می شوند. نشانه های برافراشته از پیش، راه را بر اهل حق

شبی و قَدِیر؛ آیا نمی دانید که هیچ یک از ما ائمه نیست جز آن که بیعت سرکش زمانش برگردن اوست مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می سازد و خودش را پنهان می کند تا آن گاه که خروج کند بیعت احدی برگردن او نباشد. او نهمین از فرزندان برادر حسین است و فرزند سرور کنیزان، خداوند عمر او را در دوران غیبت طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد تا بدانند که خداوند بر هر کاری تواناست. «(صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۱۶)

۱. «أبشر یا سفیان! فإن الدنيا تسع البر و الفاجر حتی بیعت الله إمام الحق من آل محمد صلی الله علیه و آله بشارت بر تو ای سفیان، به راستی دنیا برای نیکوکار و بدکار وسعت دارد تا هنگامی که خدا رهبر حق از خاندان محمد صلی الله علیه و آله را برانگیزد.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۱۶، ۴۵)

۲. «حَتَّى یَبْعَثَ اللهُ رَجُلًا فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ كَلَبَ مِنَ الدَّهْرِ وَ جَهْلِ مِنَ النَّاسِ؛ تا آن که خداوند مردی را در آخر الزمان و روزگار سختی و جهالت مردم بر می انگیزد.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۲۹۱)

«لَا یَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ حَتَّى یَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ یَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ یَنْقُلَ بَعْضُكُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ وَ حَتَّى یَشْهَدَ بَعْضُكُمْ بِالْکُفْرِ عَلَى بَعْضٍ؛ امری که انتظارش را می کشید نخواهد شد تا برخی از شما از دیگری بیزاری جسته و برخی دیگری را لعن کرده و بعضی آب دهان بر روی بعض دیگر انداخته و حتی برخی از شما به کفر برخی دیگر شهادت می دهید.» (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۳۸)

۳. «يُؤَيِّدُ اللهُ بِمَلَائِكَتِهِ وَ يَعْصِمُ أَنْصَارَهُ وَ يَنْصُرُهُ بِآيَاتِهِ...؛ خداوند او را با فرشتگانش تأیید کرده و یارانش را مصون نگه داشته و با نشانه های خویش او را یاری می کند.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۲۹۱)

روشن و حجت را بر همگان تمام می‌کند.

۶. پیروزی او بر اهل زمین و يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ عَدْلًا و...؛^۱ پرتکرارترین ندای مهدوی در میان آموزه‌های معصومین همین سخن است؛ سخنی که شور و امید را در دل شیعه حتی در هنگامه شکست در برابر آل ابی‌سفیان و آل معاویه زنده می‌داشت.

۷. روزگار در حکومت امام علیه السلام؛ ایمان همگان، صلح و آرامش حتی میان درندگان، رویش زمین و برکات آسمان و آشکار شدن گنج‌ها، چهل سال حکومت امام؛^۲ این تصویر جامعه‌ای را نشان می‌دهد که از امام و حجت خدا علیه السلام برخوردار است. این مواهب برای آن هاست که خود را به شایستگی حضور در جامعه علوی و مهدوی رسانده باشند. این همه رشد، برکت و آرامش حاصل زندگی در سایه سار حکومت معصوم علیه السلام است و حکومت ترازوی که شیعه توقع آن را دارد همین است.

محورهای بحث در سخنان امام حسین علیه السلام

عصر حسین علیه السلام ادامه‌ای بر عصر حسن علیه السلام در غربت و تنهایی معصومین و سیطره ظالمان است. اما رهبری حسن بن علی علیه السلام از آشفتگی و تحریر جامعه شیعه کاست و محوریت اهل بیت را سبب شد. در کلمات کم‌شماری که از امام حسین علیه السلام در بحث مهدویت بر جای مانده، چند محور مورد توجه است:

۱. نهمین فرزند من؛^۳ تعیین خط وصایت هم از سوی حسن علیه السلام و هم از سوی حسین علیه السلام برای شیعه بسیار راه‌گشا است؛ زیرا این دو، مهر پیامبر و علی را بر مقام و زبان خود دارند و راه را بر سوءاستفاده مدعیان می‌بندند. مشخص کردن تعداد واسطه‌ها میان حسین علیه السلام و امام غایب، حجتی قاطع بر آنان است که ادعای وقف بر امام کاظم و غیر او را مطرح کردند و همچنین پاسخی محکم به شبهه بی‌فرزندی امام عسکری علیه السلام است.

۱. «وَ يُظْهِرُهُ عَلَىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّىٰ يَدِينُوا طَوْعًا وَ كَرْهًا يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا وَ نُورًا وَ يُزْهِنَانَا يَدِينُ لَهُ عَزْزُ الْبِلَادِ وَ طَوْلُهَا لَا يَبْقَىٰ كَافِرٌ إِلَّا آمَنَ بِهِ وَ لَا طَالِحٌ إِلَّا صَلَحَ؛ او را بر تمام اهل زمین چیره سازد تا جایی که همه - چه با میل چه با کراهت - مطیع او شوند. او زمین را پر از قسط و عدل و نور و برهان کند، تا جایی که تمامی سرزمین‌ها پیرو او شوند، همه کافران به او ایمان آورده و مردم تبهکار صالح شوند.» (همو)

۲. «وَ تَضَلُّحٌ فِي مَلِكِهِ السَّبَاغِ وَ تُخْرِجُ الْأَرْضُ نَبْتَهَا وَ تُنْزِلُ السَّمَاءُ بَرَكَتَهَا وَ تَطْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا فَطَوَّبَىٰ لِمَنْ أَدْرَكَ أَبَا مَهْ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ؛ درندگان در حکومت او آرام و در صلحند، و زمین رویبندی خود را ظاهر و آسمان برکاتش را نازل ساخته و تمام گنج‌ها برایش آشکار شده، و برای چهل سال بر تمام عالم حاکم شود؛ خوشا به حال کسی که روزگار او را درک می‌کند و سخنش را می‌شنود.» (همو)

۳. «قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ صَاحِبُ الْعَنَبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يُقْسَمُ مِيرَاثُهُ وَ هُوَ حَيٌّ.» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۱۷)

۲. کشتار سنگین قریش؛^۱ در میان قبایل عرب، بزرگ‌ترین دشمنان پیامبر ﷺ و جانشینان او از قبیله قریش‌اند. علی علیه السلام سزّایین دشمنی را در حسادت و احساس حقارتی می‌داند که با انتخاب پیامبر ﷺ و علی علیه السلام در دل ایشان جای گرفت؛^۲ احساسی که با شکست‌هایی از امیرمؤمنان علیه السلام و خواری‌ها و نابودی‌ها به کینه‌هایی عمیق بدل شد.^۳

کربلا اوج کینه‌توزی‌های قریش به هنگام قدرت است. قریش در عصر امام حسن و امام حسین علیهما السلام همه کفر، کینه، حسد و احساس حقارت خود را آشکار می‌کند. خبر دادن حسین علیه السلام به کشتار این جنایتکاران به دست مهدی علیه السلام و برقراری موازین حق و عدل می‌تواند نوعی تشفی برای شیعیان رنج‌کشیده و شاید تحذیری برای جنایتکاران قریش باشد.

۳. غلبه دین بر سایر ادیان و یماً الله...؛^۴ وعده پیروزی کامل و تکرار نوای «یماً الله...» در دل شیعیان رنج‌کشیده و محصور، بذرا امید می‌کارد و شور و نشاط آورده، تحمل رنج‌ها را سبک‌تر می‌کند.

۴. تصریح به طولانی بودن غیبت، پیدایش تردید و تزلزل‌ها در این عصر و ارزش صبر؛^۵ غیبت برای کسانی که عصر حضور را درک کرده‌اند خطر آشفتگی، بازگشت و تزلزل را دارد.

۱. «عَنْ بَشْرِ بْنِ غَالِبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: قَالَ لِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: يَا بَشْرُ! مَا بَقَاءُ قُرَيْشٍ إِذَا قَدَّمَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ خَمْسِمِائَةَ رَجُلٍ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ صَبْرًا ثُمَّ قَدَّمَ خَمْسِمِائَةَ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ صَبْرًا ثُمَّ خَمْسِمِائَةَ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ صَبْرًا؛ بشر بن غالب اسدی می‌گوید: حسین بن علی علیه السلام به من فرمود: ای بشر، از قریش چه می‌ماند اگر قائم مهدی پانصد نفر از آنان را پیش کشد و همه را دست‌بسته گردن زند، سپس پانصد نفر را پیش کشد و همه را دست‌بسته گردن زند، سپس پانصد تن و همه را دست‌بسته گردن زند؟» (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۳۵)

۲. «عن علي عليه السلام ما لي و لقرئش؟! و الله لقد قاتلتهم كافرين و لأقاتلتهم مفتونين و آتي لصاحبهم بالأمس كما أنا صاحبهم اليوم و الله ما تنقم منّا قرئش إلا أن الله اختارنا عليهم فأدخلناهم في حيزنا؛ مرا با قریش چه کار؟! به خدا در روزگار کفرشان با آنان جنگیدم، امروز هم محض انحرافشان با آنان پیکار می‌کنم. دیروز رویارویشان قرار داشتیم، امروز هم در مقابلشان ایستاده‌ام. به خدا قسم، قریش کینه‌ای از ما ندارد جز آن‌که خدا ما را بر آنان برگزید، و ما آنان را در زمره خود درآوردیم.» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۷۷)

۳. «عَنْ جَعْفَرِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: مَا أَشَدَّ بَغْضَ قُرَيْشٍ لِأَبِيكَ! قَالَ: لِأَنَّهُ أَوْزَدَ أَوْلَاهُمْ النَّارَ وَالرَّمَّ أَخْرَجَهُمُ النَّارَ؛ مردی نزد علی بن حسین علیهما السلام آمد و گفت: چه سخت بغضی دارند قریش به پدرت! فرمود: از برای آن‌که اولشان را به آتش کشید و پایانشان را با بی‌ابرویی همراه کرد.» (اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۱۰۷)

۴. «هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ؛ اوست امامی که به حق قیام می‌کند. زمین پس از مرگش به او زنده شده و دین حق بر همه ادیان پیروز می‌گردد، اگر چه مشرکان را خوش نیاید.» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۱۷)

«هُوَ قَائِمٌ أَهْلُ الْبَيْتِ يُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةِ وَاحِدَةٍ.» (همو؛ همچنین همو، ۱۳۷۸: ج ۱، ۶۸؛ حر عاملی، ۱۴۱۹: ج ۵، ۱۹۶)

۵. «هو الذي يغيب مدة طويلة ثم يظهر و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.» (حر عاملی، ۱۴۱۹: ج ۵، ۱۹۶)

«لَهُ غَيْبَةٌ يَزِيدُ فِيهَا قَوْمٌ وَ يَنْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخِرُونَ فَيُؤَدُّونَ فَيَقَالُ لَهُمْ: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمَجَاهِدِ بِالسَّيْفِ تَبِيْنٌ يَدْعِي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم.» (صدوق، ۱۳۷۸: ج ۱، ۶۸)

این خطر برای آنان که جز بر شنیده‌ها و خواننده‌ها تکیه ندارند نیز هست، البته با عواملی متفاوت.

ارائه این تصویرها از آینده، ذهن و روح جامعه شیعه را برای دوره غیبت آماده می‌کند. این تصویرسازی از سوی حسین بن علی علیه السلام می‌تواند به توجه به نقش و جایگاه امام حاضر انجامد و ارتباطی قوی‌تر را سبب شود.

۵. رنج‌های امام در غیبت و جنگ بی‌انقطاع هشت‌ماهه؛^۱ شناخت رنج‌ها و تلاش‌های مهدی علیه السلام توجه و محبت به او را به دنبال دارد؛ زیرا این رنج‌ها و تلاش‌ها برای بهروزی و سعادت مردم است.

۶. تقسیم میراث امام در زمان حیاتش؛^۲ امام چنان از دیده‌ها پنهان ماند که حتی در تقسیم ارث پدر، او در نظر نبود. شمشیرهایی که سال‌ها تولد او را انتظار می‌کشید تنها این‌گونه بود که راه گم می‌کرد. او امامی است که حتی میلادش مستور است و این پنهان‌کاری ناگزیر، هم علامتی برای راه‌جویان است و هم زمینه‌ای است برای رویش تردیدها. اعلام این نکته از سوی معصومین علیهم السلام زمینه تردید را به دلیل صداقت بدل می‌کند و از تاریکی راهی به سوی نور می‌گشاید.

۷. وسعت عدل او برای بزرگواران؛^۳ عدالت قائم وسعت‌آفرین است. رعایت استحقاق‌ها و حراست از حدود و مرزهای فردی و اجتماعی از یک سو امنیتی پایدار را به دنبال دارد و از سوی دیگر برای همگان فرصت‌های مناسب رشد فراهم می‌کند. میوه‌های این فضای تازه، در دسترس همه چه خوب و چه بد - خواهد بود.

این بشارت، شوق به ظهور او را در دل هر مؤمنی می‌نشانند. عدل چنان عرضی عریض برای

۱. «قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ، الْمُؤْتَوِّرُ بِأَبِيهِ، الْمَكْتَنِي بِعَمِّهِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ؛ بِهِ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَرَضَ كَرْدَمَ: تَو صَاحِبِ أَمْرِ هَسْتِي؟ فَرَمُودَ: نَه، صَاحِبِ الْأَمْرِ طَرْدُ شَدَّةٍ فَرَارِيٌّ اسْتِ، خُونِ خَوَاهِ پَدْر، كَنِيبَةِ اش بَا نَامِ عَمُوشِ اسْتِ كِه شَمَشِيرِش هَشْتِ مَاهِ بَر دُوشِش خَوَاهِد بُوَد.» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱۱۵)

۲. «هُوَ صَاحِبُ الْعَيْبَةِ وَهُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ حَيٌّ؛ أَوْ هَمْرَاهِ غَيْبَتِ اسْتِ وَ أَوْ كَسِي اسْتِ كِه دَر حَالِي كِه زَنْدِه اسْتِ ارْتَشِش تَقْسِيمِ مِي شُود.» (همو)

۳. «عَنْ بَشْرِ بْنِ غَالِبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا بَشْرُ بْنُ غَالِبٍ! مَنْ أَحَبَّنَا لَا يُحِبُّنَا إِلَّا لِلَّهِ جِئْنَا نَحْنُ وَهُوَ كَهَاتَيْنِ وَ قَدَّرَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ مَنْ أَحَبَّنَا لَا يُحِبُّنَا إِلَّا لِلدُّنْيَا فَإِنَّهُ إِذَا قَامَ قَائِمُ الْعَدْلِ وَشَعَّ عَدْلُهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ؛ مِنْ بَشْرِ بْنِ غَالِبِ اسْدِي نَقْلُ شُدِه اسْتِ كِه: حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام بِه مَن كَفْت: اِي بَشْرِ بْنِ غَالِبِ، هَر كَس مَارَا دُوسْت بَدَارْد نِه دُوسْت دَاشْتَنِي جَز بَرَايِ خُدَا، مَا وَ أَوْ هَمَانْدِ اَيْنِ دُو - بَا دُونِ كَشْتِ سَبَابَه اش اَنْدَازِه كَرَفْت - بَا اَيْنِ فَاصِلِه هَمْرَاهِ خَوَاهِيمِ بُوَد وَ اَكْر كَسِي مَارَا جَز بَرَايِ دُنْيَا دُوسْت نَدَاشْتِه بَاشْد، پَس بِه رَاسْتِي هَنْكَامِي كِه بِه پَادَارَنْدِه عَدْلِ قِيَامِ كَنْد، عَدَالْتِش شَامِلِ حَالِ نِيكُوكَارِ وَ بَدَكَارِ مِي شُود.» (برقی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۶۱)

رشد، امنیت و بهره‌مندی درست فراهم می‌آورد که دنیاطلبان و بدکاران گرفتار ظلم نیز برای رسیدن به این زندگی سرشار اشتیاق ظهور حکومت عدل را خواهند داشت.

۸. اصلاح امور مهدی علیه السلام در یک شب، همانند یوسف و موسی بن عمران علیهم السلام؛^۱ این نکته از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که امور مهدی علیه السلام در یک شب اصلاح می‌شود؛ همان سنتی که در اصلاح امر یوسف و موسی بن عمران علیهم السلام ظهور کرد. اشاره به تکرار سنت الهی درباره او می‌تواند اشاره به خط اتصال جریان حق باشد که سرآغاز آن را باید در اولیا و انبیای گذشته جست؛ سنتی که در اهل بیت پیامبر علیهم السلام نیز ادامه خواهد یافت.

وعدۀ امام بر اصلاح امر قائم علیه السلام در یک شب این نوید را در خود دارد که آن جا که امر حق باشد راه‌های دور نزدیک خواهد شد. در میان آشفتگی‌ها و بی‌سروسامانی‌ها نباید به یأس نشست که اگر برای او بکوشیم و خود را به شرایط امداد حق برسانیم، دخالت او هر مشکلی را حل می‌کند که او از مانع‌ها مرکب می‌سازد و از بن بست‌ها راه می‌گشاید.

محورهای بحث در سخنان امام سجاد علیه السلام

۱. از فرزندان فاطمه، از ذریه حسین، و هفتمین فرزند امام باقر علیه السلام (مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۸: ج ۴، ۲۷۸، ۲۷۹ و ۲۹۹)؛ ادعای مهدویت و سوسه‌ای است که بسیاری از دنیاطلبان را به سوی خود کشاند. وعدۀ رسول خدا صلی الله علیه و آله به نجات امتش از ظلم با ظهور مهدی به نوعی عشق و انتظار بدل شد؛ عشق و انتظاری که اگر محبوب و موعود خود را بیابد سر و دل درگروی او می‌گذارد.

دستیابی به این قدرت معنوی آرزوی کسانی شد که آماده بودند دین را برای رسیدن به قدرت هزینه کنند. توضیحات امام سجاد علیه السلام راه را بر سوءاستفاده‌ها تنگ می‌کرد. مهدی علیه السلام از اولاد فاطمه علیها السلام است و کیسانیه و عباسیان جایی برای ادعای مهدویت ندارد. تنها جانشین سبط پیامبر صلی الله علیه و آله - یعنی امام سجاد علیه السلام - خط وصایت و مهدویت را در اولاد حسین منحصر می‌کند تا جایی برای مدعیان بنی‌الحسن باقی نباشد و خط را به باقر علیه السلام می‌رساند تا زیدیه و شعارهای انقلابی‌اش حق جویان را دچار تردید نکند و خط وصایت را در نسل بزرگی چون زید فرزند امام سجاد علیه السلام نجوید، اگر چه به شمشیر قیام کرده و در راه نهی از منکر به خون

۱. «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: فِي التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِي سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليهما السلام وَ هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُضْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ؛ حسين بن علی علیه السلام فرمود: در نهمین فرزندم سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران علیهم السلام هست و او قیام‌کننده ما اهل بیت است. خدای تبارک و تعالی کار او را در یک شب اصلاح می‌کند.» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۱۷)

نشسته باشد.

او هفتمین فرزند باقر علیه السلام است، پس واقفه به غلط کوشیدند به امامت امام رضا علیه السلام تن نداده و مهدویت امام کاظم علیه السلام را علم کنند. این عدد حجتی نیز هست بر وجود فرزندی برای امام عسکری علیه السلام حتی اگر مورخان، بی اطلاع از تولد پنهانی او باشند.

۲. معرفی امام در قالب سلام بر او با بیان القاب، مخفی بودن ولادت و نبودن بیعت طاغیان بر گردنش؛^۱ توصیف هر یک از ائمه علیهم السلام در قالب زیارت نامه‌ها و ترسیم جایگاه ایشان روشی معمول در احادیث است. در احادیث مهدوی گاه در قالب زیارت، سلام و عرض ارادت فضایل و ویژگی‌های امام برشمرده شده است.

در زیارتی منقول از امام سجاد علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام با ذکر برخی اوصاف مورد زیارت قرار گرفته و به محضر او عرض سلام شده است. امام سجاد علیه السلام ده‌ها سال پیش از ولادت مهدی علیه السلام او را زیارت کرده است؛ این شیوه بیان برای مخاطب خبر از حتمی بودن غیبت و ظهور آن امام دارد و او را در ذهن و دل شیعه چنان زنده می‌دارد که حتی پیش از میلاد نیز او را مخاطب قرار داده و برای سلامتی اش دعا می‌کند.

از سر تأکید بر مخفی بودن ولادت مهدی علیه السلام پیش‌تر گفتیم. پنهان ماندن ولادت امام علیه السلام فراغتی را نیز موجب می‌شود و آن خارج ماندن از دایره تحمیل‌های حکومتی است. اگر مهدی علیه السلام شناخته می‌شد، چاره‌ای جز تعیین تکلیف خود با حکومت‌ها نداشت و با آماده نبودن شرایط قیام، گریزی از بیعت نبود؛ بیعتی که او را متعهد و در چارچوبی محدود می‌کرد. ناشناختگی امکانی است تا نگاه‌ها بر تو متمرکز نشده و حساسیت‌ها از بین برود، مجبور به تعیین تکلیف و پذیرش چارچوب نباشی و در حرکت‌ها و شروع و ختم‌ها آزادانه عمل کنی.

۳. معرفی جعفر کذاب و شرح کارهای او؛^۲ پنهان ماندن تولد امام علیه السلام زمینه‌ای برای

۱. «وَ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ وَ الْحُجَّةَ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْإِمَامِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُمْ.» (ابن طاوس، ۲۳۳: ۱۴۱)

«تَخْفَى وَ لَادَتْهُ عَلَى النَّاسِ حَتَّى يَقُولُوا لَمْ يُولَدْ بَعْدَ لِيَخْرُجْ حِينَ يَخْرُجُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيِّنَةٌ؛ وَ لَادَتْهُ مَخْفَى مِ مَانِد تَا جَابِي كَه مِي كُوبِنْد مَتُولَد نَشْد بَرَايِ اَيْن كَه هِنْكَام خُرُوج، بِيَعْت كَسِي بَر گَرْدَنَش نَبَاشْد.» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۲۳)

۲. «قُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ وَ كَلُّكُمْ صَادِقُونَ؟ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَمُوهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْحَامِسِ مِنْ وَلَدِهِ وَ لَدَا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِباً عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُدْعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ الْمُخَالَفِ عَلَى أَبِيهِ وَ الْخَاسِدُ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَتِهِ وَ لِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. ثُمَّ بَكَى عَلَيَّ

سوء استفاده قدرت طلبی های فرزند ناخلف امام هادی علیه السلام بود. جعفر بن هادی در چنین زمینه ای و با آگاهی از حساسیت حکومت به بیت امام عسکری علیه السلام و همچنین استفاده از تمایل حاکمان به جانشینی فرد نامناسب و آلوده ای مانند او به توطئه پرداخت؛ توطئه ای برای دستیابی به آن چه از امام عسکری بر جای مانده بود؛ توطئه ای که برای توفیق آن باکی از قتل امام علیه السلام نیز نداشت.

توطئه جعفر کذاب با توجه به ناگزیری اصحاب و اهل بیت امام عسکری علیه السلام از سکوت می توانست به انحراف یا ارتداد بسیاری انجامد و دفع این توطئه جز با توضیح ائمه پیشین ممکن نبود. اولین نشانه های روشن گری در باب فتنه جعفر کذاب را در عصر امام سجاد علیه السلام می توان یافت.

۴. تعبیر غریب «لا یقوم القائم بلا سفیانی» که معنای عامی به سفیانی می دهد؛^۱ حمیری در قرب الاسناد از امام سجاد علیه السلام این نکته را نقل کرده است که «قائم ما زمانی برای ملاقات و آشنایی مردم قیام می کند.^۲ سپس فرمود: قائم بدون یک سفیانی قیام نخواهد کرد. مسئله

بُنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيْشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمَعْتَبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ التَّوَكُّيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ وَ حِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ كَلَفَ بِهِ وَ طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى تَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ؛ گفتیم: ای سرورم، چرا نام او صادق شده است در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدران او از رسول خدا - صلوات الله عليهم اجمعين - روایت فرموده است: آن گاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام متولد شد، نامش را صادق بگذارید که پنجمین از سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی تجزی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او ادعای امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتوری بر خدای تعالی است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است. او کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولی خدای تعالی او را بر ملا سازد. سپس علی بن الحسین علیه السلام به سختی گریست، آن گاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که طاغی زمانش را وادار می کند تا در امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند به سبب جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد، اگر به او دسترسی یابد، و طمعی که به میراث او دارد تا آن را به ناحق غصب کند.» (همو: ۳۲۰)

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: يَقُومُ قَائِمُنَا لِمُؤَافَاةِ النَّاسِ سَنَةً. قَالَ: يَقُومُ الْقَائِمُ بِلا سَفِيَانِي! إِنَّ أَمْرَ الْقَائِمِ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ، وَ أَمْرُ السَّفِيَانِي حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ، وَ لَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسَفِيَانِي؛ از علی بن حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: قائم ما در موسمی که مردم به حج می روند قیام می کند. پرسیدم: آیا قائم بدون خروج سفیانی قیام می کند؟ فرمود: قیام قائم ما از جانب خدا حتمی و آمدن سفیانی نیز همین گونه حتمی است و قائم نخواهد بود مگر همراه با یک سفیانی.» (حمیری، ۱۴۱۳: ۳۷۴)

۲. «عن المفضل بن عمر عن الصادق علیه السلام ... قَالَ الْمَفْضَلُ: يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورَ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَفْضَلُ! يُظَاهِرُ فِي شُبُهَةِ لَيْسْتِيْبِيْنَ فَيَعْلُو ذِكْرُهُ وَ يُظَاهِرُ أَمْرَهُ وَ يُنَادِي بِاسْمِهِ وَ كُنْيَتِهِ وَ نَسَبِهِ وَ يَكْتُمُ ذَلِكَ عَلَى أَفْوَاهِ الْمُحَقِّقِينَ وَ الْمُبْطَلِينَ وَ الْمُؤَافِقِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ لِتَلَزِمَهُمُ الْحُجَّةُ بِمَعْرِفَتِهِمْ بِهِ عَلَى أَنَّهُ قَدْ قَصَصْنَا وَ دَلَّلْنَا عَلَيْهِ وَ نَسَبْنَا وَ سَمَّيْنَاهُ وَ كَتَبْنَاهُ وَ قُلْنَا سَمِيَّ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَوِّ كُنْيَتَهُ لِئَلَّا يَقُولَ النَّاسُ مَا عَرَفْنَا لَهُ اسْمًا وَ لَا كُنْيَةً وَ لَا نَسَبًا وَ اللَّهُ لَيَتَحَقَّنَ الْإِفْصَاحَ بِهِ وَ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ كُنْيَتِهِ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ حَتَّى لَيْسَمِيَهُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كُلُّ ذَلِكَ لِلزُّومِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يُظَاهِرُهُ اللَّهُ كَمَا وَعَدَ بِهِ جَدُّهُ صَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الذِّبْنِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ مفضل [به امام

قائم و مسئله سفیانی امری حتمی از جانب خداست.» استفاده از لفظ نکره درباره سفیانی، نشان از آن دارد که سفیانی می‌تواند عنوانی برای یک گونه یا به اصطلاح امروز تیب باشد نه نام شخصی معین. این تعبیر همراه با تعابیر مشابه درباره دجال می‌تواند قرینه‌ای بر نمادین بودن برخی علایم ظهور باشد.

۵. دعا برای امام و برای تعجیل فرج او و اشاره به برخی ویژگی‌ها در قالب دعا و همچنین شفیع قرار دادن او (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰۱ - ۳۱۱)؛ دعای امام سجاد علیه السلام برای امامی که تولد نیافته، درخواست تعجیل در فرج او و همچنین شفیع قرار دادن آن حضرت به درگاه پروردگار سبب می‌شود موعود علیه السلام پیش از آن که پای در دنیا بگذارد در دل‌ها زنده و حاضر باشد و ذهن‌ها به او متوجه گردد.

در سخنان امام سجاد علیه السلام تکرار نکاتی را مشاهده می‌کنیم که پیش‌تر از سوی معصومین به آن اشاره شده بود؛ نکاتی مانند:

الف) طولانی شدن غیبت و فضیلت‌های اهل زمان غیبت و منتظران ظهور؛^۱ قرارگرفتن در غیبت می‌تواند فرصت باشد نه حرمان که می‌توان در غیبت، از منتظران بود و از حاضران در رکاب معصوم علیه السلام پیش افتاد. در همین روایات انتظار فرج را برترین فرج‌ها شمرده شده است؛

صادق علیه السلام گفت: در وقت ظهورش چگونه است؟ فرمود: ای مفضل، او در فضای شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا تردیدها را از بین ببرد، یادش بلند شده، کارش آشکار گردیده و به نام و کنیه و نسبش فریاد شده، از دهان اهل حق و باطل و موافق و مخالف بسیار شنیده می‌شود تا با شناخت او حجت بر مردم تمام شود، با آن که ما از او گفته‌ایم و به سویی راهنمایی کرده و نام، نسبت و کنیه‌اش را برده و گفته‌ایم که او هم نام جدش پیغمبر خدا و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم! به خدا سوگند چنان او و نام و نسب و کنیه‌اش بر زبان‌ها جای می‌گیرد که از همه این‌ها برای یکدیگر نام می‌برند. همه این‌ها برای اتمام حجت بر آن‌هاست. آن‌گاه همان طور که جدش وعده داده، خداوند او را غلبه می‌دهد، همان‌گونه که به جد او علیه السلام وعده کرده بود در سخن خدای عز و جل: اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید. (خصیبی، ۱۴۱۹: ج ۱، ۳۹۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۵۳ و ۴)

۱. «قَالَ: ثُمَّ تَمْتَدُّ الْعَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. يَا أَبَا خَالِدٍ! إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنتَظِرِينَ لظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْظَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالسَّيْفِ أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شَبِيعَتُنَا صِدْقًا وَ الدَّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سِرًّا وَ جَهْرًا؛ فرمود: پس از آن غیبت ولی خدا - دوازدهمین وصی رسول خدا علیه السلام - طولانی خواهد شد. ای اباخالد، مردم زمان غیبت آن امام - که معتقد به امامت و منتظر ظهور او هستند - از مردم هر زمانی برترند، زیرا خدای تعالی عقل و فهم و معرفتی به آن‌ها عطا فرموده است که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است، و آنان را در آن زمان به مانند مجاهدان پیش روی رسول خدا علیه السلام که با شمشیر به جهاد برخاسته‌اند قرار داده است. آنان مخلصان حقیقی و شبیعیان راستین ما و دعوت‌کنندگان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند.» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۲۰)

«وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: انْتَظَرُوا الْفَرَجَ مِنْ أَكْثَرِ الْفَرَجِ؛ انتظار گشایش از بزرگ‌ترین گشایش هاست.» (همو؛ وعده اجر بسیار بر ثبات بر موالات ائمه در غیبت: همو؛ ۲۲۳)

زیرا گشایش و پیروزی بزرگ‌تر در نبرد مؤمن با شیطان و نفس شکل می‌گیرد. (ب) جریان سنت‌های انبیایی مانند نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در او؛^۱ این تذکر تداوم سنت‌های اولیای خدا را گوشزد کرده و غرابت زندگی و رفتارهای مهدی علیه‌السلام را از ذهن مخاطبان می‌زداید و در کنار آن گوشه‌هایی از آموزه‌های مهدوی را آموزش می‌دهد.

(ج) چگونگی شروع قیام، همراهی ملائک، تعداد همراهان و محل ظهور در شهر کوفه (مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۸: ج ۴، ۲۹۳ و ۲۹۸)؛ این توضیحات علاماتی برای تشخیص به دست می‌دهد و اتصال آسمان به زمین را در عصر ظهور ترسیم کرده و بر حقانیت مهدی علیه‌السلام تأکید می‌کنند. این توضیحات مخاطب را با موقعیت امام سجاد علیه‌السلام نیز آشنا نموده و آگاهی و احاطه را بر آینده‌ها گوشزد می‌نماید.

(د) اشاره به برخی علایم ظهور: خروج‌ها و فاجعه‌ها (همو: ۲۹۲ - ۲۹۷)؛^۲ (ه) قدرت یافتن فوق‌العاده مؤمنان هنگام قیام قائم، پیروزی اسلام بر سایر ادیان هنگام ظهور او، تکرار تعبیر «یملأ الله...»؛^۳ که پیش‌تر از سزائیه این آموزه سخن گفته شد.

نتیجه

در تعلیم آموزه‌های مهدویت از عصر امام علی تا عصر حضرت سجاد علیه‌السلام چند نکته لحاظ شده است:

یکم، بیان جنبه‌هایی از معارف مهدوی که با نیازهای آن روز مخاطبان تماس

۱. «في القَائِمِ مِثْلُ سُنَنِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، سُنَّةُ مِنْ أَيْبِنَا آدَمَ عليه‌السلام وَ سُنَّةُ مِنْ نُوحٍ وَ سُنَّةُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ سُنَّةُ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةُ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةُ مِنْ أَيُّوبَ وَ سُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ نُوحٍ فَطَوَّلَ الْعُمُرَ، وَأَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءَ الْوِلَادَةِ وَ اغْتِزَالَ النَّاسِ، وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى فَالْخَوْفَ وَ الْغَيْبَةَ، وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافَ النَّاسِ فِيهِ، وَأَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجَ بَعْدَ الْبَلْوَى، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَالْخُرُوجَ بِالسَّيْفِ؛ در قائم ما سنت‌هایی از انبیاء وجود دارد: سنتی از پدرمان آدم علیه‌السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب علیهم‌السلام و سنتی از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. از آدم و نوح طول عمر، از ابراهیم پنهانی ولادت و کناره‌گیری از مردم، از موسی خوف و غیبت، از عیسی اختلاف مردم درباره او، از ایوب فرج پس از گرفتاری، و از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خروج با شمشیر.» (همو: ۳۲۲)

۲. در این روایات از سفیانی، خروج عوف بن سلمی و خروج شعیب بن صالح از سمرقند و از تسلط تاتارها بر بغداد و همچنین از برخی بلایای طبیعی در نجف به عنوان علایم خروج مهدی علیه‌السلام سخن گفته شده است.

۳. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا؛ از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: آن‌گاه که قائم ما قیام کند، خداوند متعال همه بیماری‌ها را از شیعیان ما برمی‌دارد و دل‌های آن‌ها را به سان پاره‌های آهن قرار داده و به هر کدام از آن‌ها نیروی چهل مرد را قرار می‌دهد و آنان فرمانروایان زمین و بزرگان آن خواهند بود.» (صدوق، ۱۴۰۳: ج ۲، ۵۴۱)

نزدیکی داشته؛
دوم، ارائه توضیحاتی که در ادامه می‌تواند به یاری حرکت اسلامی آمده و ابهام‌ها و مشکلات
آینده را از پیش بردارد؛
سوم، نکاتی که باید به دست آیندگان برسد تا راه را برای مدعیان دروغین مهدویت
تنگ کند؛
چهارم، آموزه‌های عام مهدوی و نگاه منجی‌گرایانه دینی که بخشی مهم از معارف شیعی را
تشکیل می‌دهد.

منابع

- ابن ابي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، قم، مكتبة آية الله نجفی مرعشى، ١٤٠٤ق.
- ابن بابويه، على بن حسين، الامامة والتبصرة من الحيرة، تحقيق: مدرسه امام مهدي عليه السلام، قم، مدرسه امام مهدي عليه السلام، ١٤٠٤ق.
- ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد، العلل ومعرفة الرجال، تحقيق: وصي الله بن محمد عباس، بيروت، المكتب الاسلامي - رياض، دارالخاني، ١٤٠٨ق.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دارصادر، بي تا.
- ابن طاوس، على بن موسى، مهج الدعوات ومنهج العبادات، تحقيق: ابوطالب كرماني و محمد حسن محرر، قم، دارالذخائر، ١٤١١ق.
- اربلي، على بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الائمة، تحقيق: سيد هاشم رسولي محلاتي، تبريز، انتشارات بني هاشمي، ١٣٨١ق.
- بخاري، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، تحقيق: سيد هاشم الندوي، بيروت، دارالفكر، بي تا.
- برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقيق: جلال الدين محدث، قم، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧١ق.
- حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله بن محمد، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: يوسف عبدالرحمن المرعشلي، بيروت، دارالمعرفة، بي تا.
- حر عاملي، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤١٩ق.
- حميري، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤١٣ق.
- خزاز رازي، على بن محمد، كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، تحقيق: عبداللطيف حسيني كوهكمري، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.
- خصيبي، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، بيروت، البلاغ، ١٤١٩ق.
- شريف رضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة (نسخة صبحي صالح)، تحقيق: فيض الاسلام، قم، انتشارات هجرت، ١٤١٤ق.
- صدوق، محمد بن على بن حسين، الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٣ق.

- _____ ، عيون أخبار الرضا عليه السلام، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
- _____ ، كمال الدين وتمام النعمة، تهران، انتشارات اسلاميه، ۱۳۹۵ق.
- صنعاني، عبدالرزاق بن همام، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمي، بي جا، بي نا، بي تا.
- طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج على اهل اللجاج، تحقيق: محمدباقر خراسان، مشهد، نشر مرتضى، ۱۴۰۳ق.
- طوسي، محمد بن حسن، الغيبة للحجة، تحقيق: عبادالله تهراني و علي احمد ناصح، قم، دارالمعارف الاسلامية، ۱۴۱۱ق.
- عجلي، احمد بن عبدالله بن صالح، معرفة الثقات، تحقيق: عبدالعليم عبدالعظيم البستوي، مدينه، مكتبة الدار، ۱۴۰۵ق.
- عسقلاني، احمد بن علي (ابن حجر)، لسان الميزان، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق: علي اكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، تحقيق: جمعي از محققان، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
- مروزي، نعيم بن حماد، كتاب الفتن، تحقيق: سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۴ق.
- مؤسسة المعارف الاسلامية، معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۲۸ق.
- نعماني، محمد بن ابراهيم، كتاب الغيبة، تحقيق: علي اكبر غفاري، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۲۰

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۲

سناریوهای آخرالزمان و ظهور جهان قلعه‌ای به رهبری امریکا

با تکیه بر واکاوی سینمای آیوکالیپتیک هالیوود

سید وحید عقیلی*

فؤاد حبیبی**

چکیده

در نوشتار پیش رو، ابتدا سناریوهای اصلی درباره آینده جهان مطرح می‌شود، آن‌گاه با توجه به تداوم وضعیت موجود در سطح جهان، سناریوی «جهان قلعه‌ای» به عنوان محتمل‌ترین سرنوشت بشر تشریح و تبیین می‌گردد. در ادامه نقش ایالات متحده در حفظ هژمونی «سرمایه‌داری فاجعه» بررسی می‌شود و خواهیم دید که تداوم وضع موجود می‌تواند عامل سقوط در آستانه بربریت باشد. در نهایت نیز با تحلیل فیلم‌های پرفروش و بحث برانگیزی چون ۲۰۱۲، آرماگدون و روز استقلال، نمایش این آخرالزمان جهان قلعه‌ای را به مثابه ایماژی تلخ، اما روشن‌گرا از آینده جهان در صورت به چالش نکشیدن هژمونی مذکور مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

واژگان کلیدی

سناریوهای پایان، جهان قلعه‌ای، سرمایه‌داری فاجعه، ایالات متحده آمریکا، ۲۰۱۲، آرماگدون، روز استقلال.

* دانشیار و عضو هیئت علمی گروه ارتباطات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

** دکتری علوم ارتباطات اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد

اسلامی واحد سندج (نویسنده مسئول). (habibi_foad@yahoo.com)

مقدمه: همه آینده‌های ممکن

انستیتوی زیست‌محیطی استکهلم از سال ۱۹۹۵ پروژه‌ای به نام «گروه سناریوی جهانی» (Global Scenario Group) را آغاز کرده است که در آن وضعیت‌های ممکن برای آینده جهان را به تصویر کشیده است. گزارش سوم این گروه به سال ۲۰۰۲ که به نام «گذار بزرگ» به چاپ رسید، درباره مسئله و بحران زیست‌محیطی، سه دسته سناریوی ممکن را تشخیص داده است که عبارتند از «جهان‌های مرسوم» یا «آفاق متعارف» (Conventional Worlds)، «توحش» یا «بربریت» (Barbarization) و «گذارهای بزرگ» (Great Transitions) که هر کدام از این سناریوها خود به دو نوع اصلی تقسیم می‌شوند. «جهان‌های مرسوم» شامل دو نوع «نیروهای بازار» و «خط اصلاح» است. «توحش» دربرگیرنده «فروپاشی» و «جهان قلعه‌ای» است و «گذار بزرگ» نیز به دو نوع «جماعت‌گرایی زیست‌محیطی» و «پارادایم ماندگاری نوین» تقسیم می‌شود. هر کدام از این شش مورد سناریوی ممکن منطبق با پیروی از آرای متفکران برجسته و خاصی است. برای مثال «نیروهای بازار» با آرای آدام اسمیت، «خط اصلاح» با نظریات جان مینارد کینز، «فروپاشی» با عقاید مالتوس و «جهان قلعه‌ای» با دیدگاه‌های توماس هابز هم‌راستا است.

راه نیروهای بازار - که با اقتصاد نئولیبرالی منطبق است - همان راه سرمایه‌داری ناب و خالص است که امکان استفاده و بهره‌وری بی‌قید و شرط را به شرکت‌های سرمایه‌داری برای جست‌وجوی سود هرچه بیشتر از هر راهی می‌دهد. اما از دید گروه سناریوی جهانی، این منطق - که در حال حاضر منطق مسلط بر جهان نیز هست - سبب زوال و نابودی بیشتر محیط زیست شده و ما را به سوی یک بحران بزرگ هدایت می‌کند. همه تلاش‌های بین‌المللی برخی از دولت‌ها و بسیاری از نهادهای غیردولتی زیست‌محیطی تا کنون برای کاستن از سرعت این راه مسلط به سمت فاجعه زیست‌محیطی ناکام بوده است که برای مثال، عقیم ماندن پیمان کیوتو تا شکست نشست هلسینکی را می‌توان ذکر کرد.

رویکرد خط اصلاح - که اتفاقاً پشتوانه پیمان کیوتو بود - همان سناریوی دخالت‌های دولتی در منطق بازار برای تأمین حداقل‌هایی از اصول و ارزش‌هایی چون کاستن از میزان فقر و نابرابری و حفظ حداقل‌هایی از منابع محیط زیست است که اگرچه به شکل اصلاحاتی اندک در روند موجود مطرح شده، اما به علت مشکلات عملی و نظری راه به جایی نبرده است. این سناریو در عمل ناکام از حتی همین اصلاحات معدود مورد نظر خویش بوده است و از لحاظ نظری نیز عاجز از آن بوده که منشأ بحران را نه در زیاده‌روی‌های برخی سرمایه‌داران

بی‌مسئولیت، بلکه در خود ساختاری ببیند که در همه چیز به چشم منبع تولید سود و سرمایه می‌نگرد.

سناریوی فروپاشی، حکایت از پایان حیات بر سیاره زمین دارد و اتمام همه داستان‌های بشری است. سناریوهای جماعت‌گرایی زیست‌محیطی و پارادایم نوین نیز حکایت‌های یوتوپیک محدودی هستند که در آرزوی تبدیل سازمان ملل به کنفدراسیون راستین جهانی و تبدیل اقتصاد سرمایه‌داری به خادم برابری و رفع فقر در همه کشورهای جهان هستند.

ظهور و هژمونی جهان قلعه‌ای

در این میان سناریوی «جهان قلعه‌ای» اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا حاکی از یک آخرالزمان به سبک «سرمایه‌داری فاجعه» است؛ یعنی همان نوع سرمایه‌داری که نائومی کلاین آن را شیوه مسلط سرمایه‌داری در زمانه معاصر می‌داند (کلاین، ۱۳۸۹)؛ رویکردی که مبتنی بر تقسیم جامعه و جهان بر اساس دو منطق و دو قانون متفاوت است: «منطقه سبز» فراوانی و برخورداری برای اقلیت فرادست و «اردوگاه فقر و حاکمیت پلیس» برای اکثریت فرودست.

جان بلامی فاستر، جهان قلعه‌ای را این‌گونه توصیف می‌کند:

نظام آپارتایدی جهان شمول است که دروازه و دیوارش را زور سرنیزه برپا داشته است. در این جهان، خندق میان ثروتمندان جهانی و فقیران جهانی پیوسته عمیق‌تر می‌شود و تفاوت در دسترسی به مواهب و آسایش‌های زیست‌محیطی هر دم فزونی می‌گیرد. چنین جهانی، حباب‌هایی از مزیت و امتیاز، در میان اقیانوسی از شوربختی... است. برگزیدگان، وحشی‌گری را آن سوی دروازه‌های خود ایستاده‌اند و نوعی سامان‌دهی زیست‌محیطی و ثباتی بی‌قرار را برقرار نموده‌اند. (بلامی فاستر، ۱۳۸۷: ۲۱۴)

فرا تراز مسئله محیط زیست به مثابه یکی از راه‌های رسیدن به پایان، سناریوهای دیگری در باب وقوع فجایع بزرگ و ریزش جهان در ورطه یک دوره آپوکالیپتیک نیز وجود دارد؛ در حالی که گروه سناریوی جهانی امکان‌های پیش رو را به سه نوع وضعیت موجود، تسلیم شدن به فجایع و امکان‌های بدیل تقسیم کرده‌اند.

اسلاوی ژیتک در کتاب *زندگی در زمانه پایان* سه نوع آخرالزمان را این‌گونه برمی‌شمارد: بنیادگرایی مسیحی، معرفت‌زمانه نو (نیوایج) و باور به دوره فرا انسان تکنو-دیجیتال، که هر سه مورد جدا از اختلافات هستی‌شناختی شان بر این باورند که بشریت به یک نقطه صفر

دگرگونی رادیکال نزدیک شده است.

نوع فرا انسان تکنو-دیجیتال، به امکان‌های تبدیل انسان به موجودی دیگر می‌پردازد و در آن توانایی‌های چنان به دست می‌آید که با توجه به تحولات و انقلاب‌های ژنتیک انسان به مرحله دیگر از وجود بیولوژیکی گام برمی‌دارد. «آپوکالیپتیسیم نیوایجی» به تغییر از یک آگاهی جهانی مدرن دوگانه و مانوی به یک آگاهی کل‌گرا و عرفانی می‌پردازد و نوع مسیحی بنیادگرا، طبق آموزه‌های انجیل در پی کشف نبردی نهایی میان مسیح و ضد مسیح (دجال) در تاریخ معاصر است (Zizek, 2010: 336-337). مباحث درباره تبدیل شدن به فرا انسان بیشتر به آن چه مهندسی ژنتیک می‌تواند برای بشر باعث شود، می‌پردازد؛ مسئله‌ای که از اندازهای یورگن هابرماس که معتقد است در انزجار طبیعی نسبت به نسخه انسان مصنوعاً تکثیر شده یک جوهر عقلانی نهفته است (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۳۰-۲۳۱) و علیه آن به دلایل اخلاقی و خردگرایانه موضع‌گیری می‌کند، تا فرانسیس فوکویاما که علم را تنها عامل تداوم تاریخ می‌داند و به همین دلیل اندکی از نظریه پایان تاریخش پا پس کشیده است (فوکویاما، ۱۳۹۰) را دربر می‌گیرد. حکمت یا «معرفت نیوایج» نیز - که در زمانه تضعیف «دیگری بزرگ» به مثابه یکی از دیگری‌های کوچک جانشین سر برآورده است - بر اساس این منطق «اکولوژی روحانی» استوار است که «زمین مادر» در حال آماده شدن برای انتقام گرفتن از ما به دلیل برخورد نامناسب ما با آن و استثمار بی‌رویه آن است؛ چیزی که در عنوان کتاب جیمز لاولاک به نام *انتقام‌گای آ* به روشنی بیان شده است.

اما درباره نوع سوم آپوکالیپتیسیم - که همان باور نزدیک شدن آرماگدون یا جدال نهایی میان نیروهای خیر و شر است - باید اندکی بیشتر تأمل کرد. والتر بنیامین - متفکر درخشان و بی‌نظیر تفکر دیالکتیکی - در گفتار اول *تزهایی درباره مفهوم تاریخ* از عروسکی حکایت می‌کند که شطرنج باز ماهری بوده است و به یاری کوتوله‌ای گوژپشت - که پنهان از انظار عمومی در ستان عروسک را تکان می‌داده - بر هر حریفی غلبه می‌کرده است. بنیامین با استفاده از این ماجرا چنین نتیجه می‌گیرد:

می‌توان نوعی قرینه فلسفی برای این دستگاه متصور شد. عروسکی که نامش «ماتریالیسم تاریخی» است، باید همواره برنده شود. او می‌تواند به سهولت همه حریفان را از میدان به درکند، به شرط آن‌که از خدمات الهیات بهره جوید؛ همان الهیاتی که - چنان‌که می‌دانیم - امروزه آب رفته و باید از انظار کناره گیرد. (بنیامین،

اگر این قصه کلیشه‌ای - که تحلیل‌ها و نقدهای درخشان مارکس بر سرمایه‌داری بیش از آن‌که به کار نیروهای ضد سرمایه‌داری آمده باشد در خدمت اصلاح و بازسازی این سیستم قرار گرفته است - را در این جا بازسازی کنیم، باید بگوییم که این نه ماتریالیسم تاریخی، بلکه نئومحافظه‌کاری و بنیادگرایی راست‌گرا بوده که از الهیات برای برنده شدن یاری گرفته است.

نزدیک به دو سال پیش از حملات انتحاری به مرکز تجارت جهانی، شش کاندیدای حزب جمهوری خواه آمریکا سرگرم مبارزات داخلی برای انتخاب کاندیدای این حزب در انتخابات سال ۲۰۰۰ ریاست جمهوری بودند. در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۹۹ که این شش کاندیدا در برنامه مبارزاتی مورد حمایت CNN شرکت داشتند، هنگامی که جان بکمن - مجری برنامه - از یکی از شرکت کنندگان پرسید: «شما با کدام متفکر یا فیلسوف سیاسی خود را تعریف می‌کنید و چرا؟» در پاسخ کاندیدای مزبور گفت: «عیسی مسیح؛ زیرا او قلب من را دگرگون کرد» (Edgerton, 2007: 199). جرج واکر بوش ماه‌ها بعد در همین راستا در جمع برخی از دوستانش این فرمول منحرفانه بنیادگرایانه را اعلام کرد که: «من اعتقاد دارم خدا می‌خواهد که من رئیس جمهور شوم» (همو: ۲۰۰).

پس از ماجرای یازدهم سپتامبر، هژمونی گفتمان الهیات بنیادگرا تمامی حوزه‌های سیاست را درنوردید و تقابل‌های سیاسی دوست و دشمن جای خود را به تقابل الهیاتی - اخلاقی خیر / شر داد که در آن، هرکس در مقابل سرمایه‌داری جهانی به مرکزیت آمریکا ایستادگی می‌کرد از القاعده تا روشنفکران منتقد وضعیت موجود، به سوژه‌های متجسم شر بدل می‌شدند و نیازمند هجمه و سرکوب که البته به فراخور حال هرکدام واکنش‌ها از بمباران و کشتار تا به سکوت واداشتن تفاوت می‌کند. اگرچه در این جا نباید از یاد برد که فرمول بنیامین مبتنی بر یک تفاوت بنیادین با راهکار مورد استفاده محافظه‌کاران آمریکا در یک دهه اخیر است.

زمانی والتر بنیامین در *تزهایی درباره مفهوم تاریخ* استفاده‌رهای بی‌بخش از الهیات به مثابه یک ابزار سیاسی و بهره‌گیری از فرم الهیات در راستای مبارزه عینی علیه سرمایه‌داری می‌دانست، اما تفوق الهیات پس از ۱۱ سپتامبر تبدیل و منقاد ساختن سیاست در زیر پای الهیات و اخلاق منحرفانه‌ای بوده است که آلن بدیو آن را چون بیماری زمانه حاضر شناسایی و نقد می‌کند (بدیو، ۱۳۸۸ الف: ۴۴۷؛ همو، ۱۳۸۹: ۵۳) و فردریک جیمسن نیز آن را زدودن رد پای تاریخی مسائل سیاسی و تاریخی می‌داند (Jameson, 2002: 274). اما اگر به سناریوهای مطرح شده درباره آینده جهان بازگردیم، باید سناریوی جهان قلعه‌ای را در مقابل سناریوهای آپوکالیپتیک

مورد نقد ژیزک قرار داد، در حالی که سناریوی جهان قلعه‌ای، تجسم واقعی بربریت پیش روی تداوم وضعیت موجود است؛ سناریوی پسا انسان تکنولوژیک - دیجیتال، تنها به مسائل بیولوژیک می‌پردازد؛ سناریوی نیوایج احیای عرفان با استفاده از آموزه‌های بوداییستی، شرقی و سرخ‌پوستی است و سناریوی آرماگدون و تقابل نهایی مسیح و دجال، یک سرقت الهیاتی - اخلاقی تاریخ و سیاست توسط ایده‌آلیسم پس‌روانه حاکم برگروه‌های دست راستی و نئومحافظه‌کار است. اما سناریوی جهان قلعه‌ای به این دلیل از اهمیت بسیاری در تشخیص و شناسایی روندهای حاکم بر تحولات آینده جهان برخوردار است که شواهد بسیاری حکایت از رواج و تفوق این سناریو بر تحولات جهانی و نیز بر نظریات و برنامه‌های حاکمان سرمایه دارد. همه آن‌چه ریچارد رورتی با عنوان «عشق کافی نیست» و لزوم «شریف ماندن شمالی‌ها» - و در عین حال بی‌توجه به نابودی جنوبی‌ها - و آن‌چه نائومی کلاین با نام «دکترین شوک» بررسی می‌کند، خیزش و تفوق این سناریو را حکایت می‌کند. در این میان نقش و جایگاه ایالات متحده به عنوان کشور مرکزی امپریالیسم و نقطه آجیدن سرمایه‌داری فاجعه، نیازمند اندکی شرح بیشتر است.

ایالات متحده؛ از مرکز امپریالیسم تا در آرام جهان قلعه‌ای

آلن بدیو که معتقد است امپریالیسم امریکایی، سازمان دهنده اصلی استیلای بازار جهان‌گستر است (بدیو، ۱۳۸۸ ب: ۴۲۴)، در مقاله «فلسفه در عصر جنگ علیه تروریسم»، ضمن آن‌که امریکا ستیزی به مثابه رد ابداعات و دستاوردهای مردم امریکا برای بشر را باطل می‌داند، اعلام می‌دارد:

امروزه حداقلی از آزادی سیاسی یا استقلال فکری، بدون مبارزه بی‌وقفه و مستمر علیه امپراتوری امریکا نمی‌تواند شکل گیرد. (همو، ۱۳۸۸ ج: ۴۰۶)

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده امریکا به تمامی جایگاه مرکزی امپراتوری بریتانیا را در مرکزیت نظام سرمایه‌داری اشغال کرد و با توجه به نقش مهم آن در شکست دادن هیولای فاشیسم و نازیسم، از محبوبیت بسیاری در اذهان عمومی برخوردار شد. اما این کشور از آن زمان به بعد همانند ماجرای تسخیر کوبا در ۱۸۹۹، در سراسر نیمه دوم قرن بیستم، از گواتمالا تا اندونزی و شیلی، از ویتنام تا آرژانتین و نیکاراگوئه، نقش ویران‌گر بزرگ‌ترین جنبش‌های آزادی‌خواهی و استقلال ملت‌های مختلف را بر عهده داشته است (پیلجر، ۱۳۸۸؛ پانیچ و گیندین، ۱۳۸۸؛ پرکینز ۱۳۸۷؛ کلاین ۱۳۸۹).

هرولد پینتر - برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۲۰۰۵ - با اشاره به نقش آفرینی ایالات متحده آمریکا در نیکاراگوئه، اندونزی، یونان، اروگوئه، هائیتی، ترکیه، فیلیپین، گواتمالا، اسالودور و شیلی، معتقد است در همه این موارد جنایت‌های ایالات متحده آمریکا نظام مند، مداوم، بی‌رحمانه و سنگ‌دلانه بوده است (بریک مون، ۱۳۸۸: ۴۳). ویلیام بلوم نیز مجموعه قتل عام‌های آمریکا و دست‌نشانندگان دست راستی‌اش - از آسیای جنوب شرقی تا آمریکای لاتین - را «هولوکاست آمریکایی» نامیده است (همو).

ایالات متحده آمریکا برای هواداران سرمایه‌داری نیز اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا این کشور نقطه آجیدن گفتمان امپریالیسم سرمایه‌داری است و به‌رغم همه مشکلات ملی و استقراض و بدهی‌های بزرگ آن، کشوری است که با اتکا به توان نظامی بسیار بالای خود، گاه حتی به تنهایی و فراتر از ناتو نقش دستگاه سرکوب‌گر نظام سرمایه را بازی می‌کند. جوزف بایدن - معاون ریاست جمهوری ایالات متحده - به صراحت اعلام می‌کند: «هنگامی که شرایط حکم کند، زور به کار خواهیم برد، بی‌آن‌که از کسی اجازه بگیریم» (همو: ۱۷۱) که شبیه به سخنان رونالد ریگان در هنگام حمله آمریکا به جزیره و کشور کوچک گراناادا در سال ۱۹۸۳ است؛ آن‌گاه که اعلام کرد: «یکصد کشور در سازمان ملل متحد درباره هر چیزی که ما در آن درگیر می‌شویم نظر موافق ندارند، ولی ما از این موضوع ککمان هم نمی‌گرد» (همو: ۱۱۰).

اگرچه ایالات متحده آمریکا از سوی منتقدان و مخالفان به مثابه پایگاه نظامی - اقتصادی جهان سرمایه‌داری مورد نقد و انتقادات همیشگی قرار گرفته است، اما در سوی مقابل، همواره مورد ستایش و تقدیس دوستداران وضعیت موجود بوده است. در همین راستاست که کارل پوپر برای آن در میان کشورهای لیبرال - سرمایه‌داری اهمیت زیادی قائل است:

از کشورهایی که نظام اجتماعی کمابیش باز دارند، کشورهای متحده آمریکا [= ایالات متحده آمریکا] از همه مهم‌تر است. سرنوشت همه جامعه‌های باز دیگر، به سرنوشت آن بسته است. (پوپر، ۱۳۸۰: ۴۲)

لئوپانینچ و سام‌گنیدین با رویکردی انتقادی، ایالات متحده را مرکز سیستم مسلط جهانی دانسته و از آن با عنوان «امپراتوری آمریکا» نام می‌برند و برای این امپراتوری چهار ویژگی قائل هستند:

نخست این‌که آمریکا مرکزیت اولین امپراتوری جهانی سرمایه‌داری را در دوره پس از جنگ جهانی دوم بر عهده دارد و این کشور، نمایان‌گر یک پروژه سیاسی انباشت سرمایه فراتر از مرزهای دولت - ملت است.

دوم، دولت امریکا در راس این امپراتوری چیزی بیشتر از یک عامل صرف محافظ منافع ویژه طبقه بورژوازی امریکایی بوده است و مسئولیت ایجاد، اداره و تداوم سرمایه‌داری سازمان یافته و منسجم جهانی را بر عهده دارد.

سوم، وضعیت کشورهای دیگر به رغم جایگاه‌های مستقل خود، محدود به قلمرویی است که امپراتوری به رهبری امریکا برای آن‌ها تعریف کرده است.

چهارم این‌که تمامی تحولات پس از جنگ جهانی دوم مایه انطباق و پیروی دیگر کشورها از امریکا شده است. در طول نیم قرن اخیر انواع نهضت‌ها و مقاومت‌های ضد استعماری جنبش عدم تعهد، بلوک شرق و... همه و همه در مقابل این نظام، اندک‌اندک سر فرود آورده‌اند و حتی به این کشور و مرکزیت آن در تقویت جایگاه خویش و نظام سرمایه‌داری کمک نیز کرده‌اند (پانیچ و گنیدین، ۱۳۸۸: ۶۸ - ۶۹).

البته این مرکز و الگوی جامعه‌های باز یا نظام سرمایه، تنها در ساحت نظامی و میلیتاریستی نیست که رهبری و مقام برتر در جهان را به خود اختصاص داده است، بلکه نباید فراموش کرد که امریکا بر اساس مقیاس‌های ملایم‌تری مثل نابرابری درآمد، نرخ فقر، نرخ زندانی و تخریب محیط زیست، هنوز رهبر جهان اول است (هنوود، ۱۳۸۱: ۲۴۹).

ایالات متحده امریکا که با فراموشی ویتنام و در لوای سقوط اتحاد جماهیر شوروی باز هم خویش را پیروز و فاتح سیر تاریخ جهان می‌انگاشت، با استفاده از یک ترفند شبه‌الهیاتی هراسان و بی‌فوت وقت تروریسم سیاسی بنیادگرایان اسلامی را به حمله شر به قلب خیر و نیکی تأویل کرد و در حالی که به تعبیر رابرت کاگان - تحلیل‌گر امریکایی - خود را مریخ و سردار پیشتاز میدان جنگ دفاع از بشریت می‌دانست، سیمپتوم را به جای ساختار بیماری مورد هدف قرار داد. هنوز هم این فرار به جلو علاوه بر صدها میلیارد هزینه جنگی و ده‌ها هزار تلفات انسانی - که خود در راندن اقتصاد جهانی به لبه پرتگاه بی‌تقصیر نبوده است - گه‌گاه با انفجارهایی چند در مرکز شهر بغداد و گوشه‌ای از ایالت‌های افغانستان، اشتباه و کج‌روی امپریالیسم امریکا را یادآور می‌شود.

جرج سوروس - شاگرد ثروتمند و شهیر سرکارل پوپر - این‌گونه از جایگاه و برتری ایالات متحده سخن می‌راند:

نظر ایالات متحده از همه مهم‌تر است. این ایالات متحده است که برنامه کار جهان را تعیین می‌کند؛ دیگر کشورها باید واکنش خود را با توجه به سیاست‌هایی که ایالات متحده تعقیب می‌کند، تنظیم نمایند. (سوروس، ۱۳۸۳: ۸۶)

اعتقاد و پیروی از این منطق برتری طلبی و خودمحوری امپریالیستی به این جا انجامید که بی توجه به مخالفت جهانی و هزاران راهپیمایی، تظاهرات و آکسیون اعتراضی، ایالات متحده آمریکا به عراق حمله کرد و بدین سان زنجیره‌ای از مین‌های قدیمی و جدید خشونت کور و برآمده از امر واقع انکار و طرد را به انفجار واداشت. در پی این وضعیت میزان محبوبیت آمریکا حتی در میان کشورهای اروپایی نزول فاحشی داشت و برای مثال از ۸۳ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۵۶ درصد در سال ۲۰۰۶ در بریتانیا، در فرانسه از ۶۲ درصد به ۳۹ درصد، در آلمان از ۷۸ درصد به ۳۷ درصد و در ترکیه از ۵۲ درصد به ۱۲ درصد نزول کرد (ودرین، ۱۳۸۸: ۳۲).

این ضربه تروماتیک که به تعبیری آمریکا را به تاریخ پرتاب کرد و آن را از فاصله دروغینش از جهان بی‌روح و دردناک کودتاها، جنگ‌ها، شورش‌ها و انفجارها - که آمریکا خود بیشترین سهم را در برافروختن آن‌ها داشته است - محروم ساخت، اما باز هم در خدمت تأکید بر جایگاه استثنایی و برج عاج‌نشینی دیرینه این کشور قرار گرفت و با توجه به ریشه دیرین مذهب و غیاب هرگونه سیاست قدرتمند انتقادی و رهایی‌بخش تروریسم بنیادگرایان اسلامی - که محصولات همین نظم موجوداند - به حمله شر و شیطان علیه خیر و نیکی تأویل شد. به جای آن‌که این ترورها - که از دل تاریکی فقر و در هم کوفته شدن امیدهای تغییر و تحول در خاور میانه و کشورهای اسلامی می‌آمد - به مثابه سیمپتومی از خود امپریالیسم آمریکا تلقی شود، جنایت ۱۱ سپتامبر چون حمله به مرکز مدرنیته و سکولاریسم کدگشایی شد: به جای انتساب حملات به مازادها، علت را در کمبود قدرت شدید و غلیظ ابرقدرت یکه و آسیب‌ناپذیر جهانی دیدن، همان‌گونه که اسلاوی ژیک می‌گوید، در پاسخ آمریکا به حملات ۱۱ سپتامبر چیزی که می‌بینیم عبارت است از بازتأکید شدید و غلیظ بر نقش استثنایی ایالات متحده آمریکا به عنوان پلیس جهانی؛ گویی آن‌چه مسبب انزجار از آمریکا شده است، نه مازاد قدرتش، بلکه کمبود قدرتش است (ژیک، ۱۳۸۵: ۶۱).

فرمول لاکانی حقیقت این است: حقیقت ساختاری داستانی دارد؛ اما کدام داستان؟ داستان‌ها متفاوتند و به قول ارنستو لاکائو، جنگ همواره بر سرکسب هژمونی و برتری یکی از داستان‌های گفتمان‌های درگیر است. هرگفتمانی که بتواند به مقام هژمونی دست یابد، کلیت را به نام خویش ضرب می‌زند و داستانش چون حقیقت نقل محافل خواهد شد. بیش از نیم قرن پیش، تئودور روزولت اعلام کرد:

تمدنی برتر از همه تمدن‌هایی که تاکنون شناخته ایم در آمریکا پا به عرصه وجود نهاد؛ تمدنی که بقیه جهان نیز با سرمشق گرفتن از این کشور به آن دست خواهند

یافت و گویی که تقدیر و سرنوشت چنین خواسته است. (مزاروش، ۱۳۸۵: ۴۵)

در آغاز قرن بیست و یکم، جرج واکر بوش - چهل و سومین رئیس جمهور امریکا - در سخنرانی آغاز به کارش در سال ۲۰۰۱ چنین گفت:

همه ما در دل داستانی طولانی برای خود جایی داریم... داستان جهانی جدید که به دوستی قدیمی بدل شد. داستان جامعه‌ای برده دار که به خادم آزادی تبدیل شد. داستان قدرتی که به دل جهان رفت تا از جهان حمایت کند، نه آن که آن را مسخرخویش کند و به تملک درآورد، برای دفاع و نه اشغال. این داستان، داستانی امریکایی است. (به نقل از کرنی، ۱۳۸۴: ۱۳۸)

اما شواهد و حوادث بیش از نیم قرن اخیر داستانی دیگر را روایت می‌کند، نه داستان تمدنی که برتر از همه تمدن‌های دیگر و سرمشق آنان بوده است، بلکه داستان توحشی افسارگسیخته که تمدن‌هایی چون گواتمالای آرینز، ایران مصدق، اندونزی سوکارنو، شیلی آلنده، پانامای توریخوس، اکوادور رولدوس و... را زیر پای منافع ملی و فراملی خویش و امپریالیسم جهانی لگدمال کرده است. نه داستان دوستی قدیمی، خادم آزادی و مدافع جهان، بلکه داستان قدرتی که به امریکای لاتین رفت تا تمامی بارقه‌های امید را با تندباد دیکتاتورهای نظامی دست‌نشانده‌اش بخشکاند؛ به جنوب شرقی آسیا رفت تا اندونزی را که ریچارد نیکسون آن را بزرگ‌ترین غنیمت در آسیای شرقی می‌دانست (به نقل از پیلجر، ۱۳۸۸: ۳۳) زیر سلطه خویش درآورد و ویتنام را تباه سازد؛ دوستی قدیمی برای اسرائیل تا ده‌ها سال تمامی قوانین بین‌المللی را به هیچ انگارد و مردم فلسطین را چون هوموساکرهای آگامبن هرگاه بخواهد قربانی کند و نیز دوستی قدیمی برای شاه دیکتاتور ایران، خاندان مرتجع و مستبد آل سعود و امثال زین‌العابدین بن علی و حسنی مبارک که مردم خاورمیانه را در بند کشند تا منابع انرژی و نفت جهان در خدمت این دوست قدیمی روان شود. این تمدن برتر و خادم آزادی و دوست قدیمی، بزرگ‌ترین آلوده‌کننده هوای کره زمین و تخریب‌گر محیط زیست، بیشترین مصرف‌کننده منابع انرژی جهان (۲۵ درصد)، رکورددار کودتا و تهاجم و اشغال دیگر سرزمین‌هاست که تنها تا سال ۲۰۰۱ در ۶۹ کشور جهان صدها پایگاه نظامی دایر کرده است.

یا بربریت یا تغییر جهان

اگر زمانی کسی چون رزا لوکزامبورگ در تبیین راه‌های پیش روی آینده بشر این عبارت را مطرح کرده بود که «یا سوسیالیسم یا بربریت»، امروزه ایستوان مزاروش در آغاز هزاره سوم،

تبصره‌ای به این عبارت اضافه کرده است: «بربریت، اگر خوش‌شانس باشیم» (مزاروش، ۱۳۸۵: ۱۱۵). شاید حتی سناریوی جهان قعله‌ای و تقسیم جهان به دو بخش اقلیت کشورهای ثروتمند و اکثریت کشورهای فقیر و تداوم این منطق در درون هر کدام از این جوامع و تقسیم جامعه به «منطقه سبز» اقلیت فرادست و «اردوگاه» اکثریت فرودست به سبب تداوم تضادهای امپریالیستی و میزان بی‌شمار جنگ افزارهای کشتار جمعی و بمب‌ها و کلاهک‌های هسته‌ای - که اصطلاح «بی‌کرانگی بد» هگل را به ذهن متبادر می‌کند - از دور خارج شود و تنها بازماندگان بر روی کره خاکی سوسک‌ها باشند که گویا تنها موجود به شدت مقاوم در مقابل زمستان اتمی هستند. این‌گونه است که ایستوان مزاروش، صریح، تند و تلخ با اشاره به نقش ایالات متحده اعلام می‌کند:

اگر قرن بیست و یکم به راستی بخواهد قرن امریکایی پیروزی سرمایه باشد، برای بشریت قرن‌های دیگری در پی نخواهد بود. (همو: ۲۶)

بدین سان برخلاف پیش‌بینی‌ها و رؤیاهای امثال استفن هاوکینگ - که در پی یافتن راهی است تا بشر پس از هزاران و میلیون‌ها سال دیگر همچنان به حیات خویش ادامه دهد - امکان فروپاشی و نابودی در صورت تداوم وضع موجود، هر روز به امکانی نزدیک‌تر در طول همین قرن حاضر بدل می‌شود. مشکل انقلاب بیوژنتیک، خشم زمین‌مادر یا جنگ خیر و شر یا مسیح و ضد مسیح نیست، بلکه مشکل هژمونی نظامی است که بر اساس منطق بنیادینش - که همان تحصیل روزافزون سود در هر عرصه و هر جایی از کره خاکی است - بشر را تا آستانه بربریت و حتی نابودی سیاره هدایت کرده است. در دوره متأخر که مزاروش آن را «مرحله سلطه جهانی امپریالیسم» می‌داند و «خطرناک‌ترین مرحله امپریالیسم» می‌خواند (همو: ۶۱)، به راستی جهان به آخرین لحظات پیش از تصمیم سرنوشت‌ساز نزدیک‌تر شده است: تداوم وضعیت موجود و بربریت یا انتخاب بدیلی متفاوت و آغازی نو. در این‌جا انتخاب، فاصله‌گیری از قدرت و ماندن بر نقطه گسست به مثابه شروط فلسفه و تفکر راستین همه حاضرند است (Badiou, 2009).

«انتخاب» میان بربریت ساختار تبعیض‌آمیز و طردکننده سرمایه‌داری و بدیلی یکسر متفاوت، «فاصله‌گیری از قدرت» مراکز مالی و نهادهای نظامی سرمایه‌داری و امپریالیسم و «گسستن» از وضع موجود و دربرگرفتن راهی یکسر خیره‌سرانه، گستاخانه و دگرگونی‌طلبانه در مقابل تسلیم و کرنش در برابر وضعیت موجود.

تری ایگلتن درجایی گفته است:

تنها چیزی که نظام حاکم قادر نخواهد بود با خود تلفیق کند، شکست خودش است.
(ایگلتن، ۱۳۸۶: ۵۳)

اما اتفاقاً سرمایه‌داری فاجعه - که به دلیل ایمان آوردن و دل بستن به عصر پساایدئولوژیک و پایان تاریخ، دیگر واهمه‌ای از هیچ رقیب و آلترناتیوی ندارد - خود منادی شکست و هزیمت خویش است. اما این هزیمت و شکست نه به وقفه و خلل در مکانیزم‌های توقف‌ناپذیر پیشروی چرخ‌های سودجویی سرمایه، بلکه به حذف تدریجی همه خدمات و امکانات رفاه و تأمین اجتماعی انجامیده است. ریاضت‌کشی اقتصادی نه به کاهش بهره و سود دریافتی بورس‌پازان و بانک‌های اروپایی، بلکه به قیمت اخراج ده‌ها هزار کارمند و کارگر یونانی انجامیده است. نکته مهم آن است که دلیل اصلی و توجیه‌گر این امر چیزی نیست، مگر شکست خود سیستم. مرزهای تحمیل منطق سودجوی سرمایه فراتر از هر تصور و انگاره‌ای است. نه تنها هرآنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود، بلکه دود شکست سخت خود سیستم نیز به خدمت کسب سود بیشتر درمی‌آید. در این جا برای فرموله کردن یکی دیگر از ویژگی‌های بدیع و صریح سرمایه‌داری فاجعه، باید باز هم از والتر بنیامین بیاموزیم که قریب یک قرن پیش اندازوار اعلام کرده بود:

این فرض که اوضاع دیگر نمی‌تواند این‌گونه ادامه پیدا کند، روزی از این واقعیت آگاه می‌شود که رنجی که افراد و جوامع می‌کشند تنها وقتی از یک حد درگذرد، دیگر اوضاع نمی‌تواند آن‌گونه ادامه پیدا کند؛ و آن حد، نیستی است. (بنیامین، ۱۳۸۷ الف: ۱۷)

فاجعه؛ هم‌فرم و هم‌محتوا

«سرمایه‌داری فاجعه» ناب‌ترین مرحله سرمایه‌داری است که بی‌هیچ محدوده و کنترلی، آزاد و رها بر سراسر کره خاکی حاکم شده است. فاجعه در این دوران دیگر تنها سیل در پاکستان و قحطی در سومالی نیست، بلکه طیفی از ماجراهاست که برآمده از صفات برشمرده شده از این دوره خاص سرمایه‌داری است. فاجعه، آن‌کنش سوپژکتیو خشنی است که در خشونت‌های شهرهای انگلستان در تابستان ۲۰۱۱ سر برمی‌آورد، اما نه چون نشانه یک قهررادیکال و بنیادبرانداز، بلکه تنها چون تقلای بی‌معنای قربانیان بی‌زبان نظام سرمایه. فاجعه، آن دلسردی، یأس و سطحی‌گرایی پست‌مدرنیستی است که دیگر هیچ طرح و ایده رهایی را نمی‌جوید و حتی آن را به نام تمامیت‌طلبی و ایده‌هایی تروریستی تخطئه می‌کند. فاجعه، این

اعلام وقیح ابرخودی کسب لذت سترون در وضعیت موجود است که ما را به تابعیت بی‌چون و چرای این وضعیت وامی دارد؛ زیرا بدیل‌ها را مرده می‌خواند. فاجعه، نجات مرگبار لیبی است، در حالی که فلسطین نصیبی از امپریالیسم بشردوستانه ناجیان حقوق بشر ندارد.

فاجعه، روند تدریجی اما بی‌توقف سیل‌ها در آسیای جنوب شرقی و قحطی در آفریقا هم هست و نیز فاجعه آب شدن یخ‌های قطبی. فاجعه، زندگی در جهانی است که طبق گزارش سازمان ملل تنها در ۱۹۹۴ جمعیتی نزدیک به ۱/۳ میلیارد نفر در فقر مطلق به سر می‌برند و ۱/۳ میلیارد نفر نیز از آب آشامیدنی سالم محرومند و در همان دوران به گزارش فائو تنها در امریکای لاتین ۵۹ میلیون نفر اسیر گرسنگی مزمن بودند، در حالی که در ۱۹۹۴، ۲۰ درصد ثروتمندترین افراد جهان ۸۵ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند و در آمریکا در سال ۱۹۹۱، یک درصد ثروتمندان ۵۳ درصد کل ثروت و ۱۰ درصد ثروتمندان ۸۴ درصد ثروت کشور فرصت‌ها و طبقه متوسط را از آن خود کرده‌اند (رایینسون، ۱۳۸۳: ۱۳۸ - ۱۴۰). فاجعه، رواج ایدئولوژی کلبی مشربی است که در به تمسخر کشیدن همه چیز نمود می‌یابد و نیز این ایدئولوژی نئولیبرالی وقیح است که هر آن‌چه توجیه اقتصادی ندارد باید دور انداخته شود، حال خواه رشته‌های دانشگاهی غیر سودآور باشد و خواه آرمان و تکلیفی چون ساختن جهانی بهتر. فاجعه، زندگی در جهانی است که هر دم به سمت بربریت پیش می‌رود، اما دولت اصلی تعیین‌کننده مناسبات جهانی آن، آمریکایی است که مهم‌ترین عامل عقیم ماندن بزرگ‌ترین تلاش‌های مردمی برای نیل به رهایی به شمار می‌رود.

ایستوان مزاروش در اثر درخشانش به نام *فراسوی سرمایه* به تفصیل نشان داده است که بحران‌ها و مشکلات این دوره خاص نظام سرمایه‌داری نه یک بحران ادواری دیگر، بلکه بحران ساختاری خود نظام سرمایه است؛ بحرانی بنیادین که نشان از برخورد پیشانی نظام سرمایه با صخره سخت محدودیت‌های نهایی خویش است:

بحران ساختاری به ساده‌ترین و عام‌ترین بیان، بحرانی است که تمامیت مجموعه درهم تنیده اجتماعی را در تمامی روابط آن با اجزای متشکله یا زیرمجموعه‌هایش و نیز با دیگر مجموعه‌هایی که در ارتباط با آن‌هاست، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. (مزاروش، ۱۳۸۹: ۲۵۵)

از دید مزاروش این بحران ساختاری دارای چهار ویژگی اصلی است:

۱. خصلت آن محدود به یک حوزه ویژه کلیت حاکم (مالی، تجاری، صنعتی و...) نیست، بلکه فراگیر است.

۲. دامنه آن محدود به گروه خاصی از کشورها نیست، بلکه همه کشورهای جهان را دربر می‌گیرد.

۳. مقیاس زمانی آن محدود و دوره‌ای نیست، بلکه درازمدت، پیوسته و دائمی است.

۴. شیوه آشکار شدن آن را در مقایسه با خیزش‌ها و فروپاشی‌های پرشتاب سابق، می‌توان خزنده نامید. این بحران ساختاری فراگیر، جهانی، دائمی و خزنده چیزی نیست مگر همان سرمایه‌داری فاجعه، که فاجعه بار بودن آن به روشنی در رسیدن به نهایت نظم موجود، درجا زدن و خصلت - هر دم رو به تزايد - انعکاسی و ارتجاعی آن به نظم خشن و دژنده قانون جنگل و مبتنی بر بقای اقویا آشکار می‌شود. نظم کنونی سرمایه که توسط ایدئولوژی نئولیبرالیسم تئوریزه می‌شود جز به تداوم ابدی وضعیت موجود رضایت نمی‌دهد؛ چیزی که خود بزرگ‌ترین فاجعه دوران معاصر است.

والتر بنیامین که موشکافانه خصلت فاجعه بار و ارتجاعی تداوم وضعیت موجود را به خوبی نشانه می‌رود، در تومار N یادداشت‌هایش برای پروژه پاساژها چنین می‌نویسد:

مفهوم پیشرفت باید بر ایده فاجعه استوار شود. این که همه چیز به روال همیشگی پیش می‌رود، خود همان فاجعه است. فاجعه آن امکانی نیست که همواره پیش روست، بلکه همین وضعیت موجود است. (بنیامین، ۱۳۸۷: ب: ۱۲۴)

هموست که در همان جا در تعریف مفاهیم بنیادین تاریخ چنین آورده است:

فاجعه: فرصتی که از دست رفته است. لحظه وخیم/بحرانی: تهدیدات وضعیت موجود به بر جای ماندن. (Benjamin, 1999: 474)

در واقع فاجعه تنها بلایایی نیست که مستمسک شاگردان نئولیبرال فون هایک و فریدمن در سراسر دولت‌های مطیع نظم سرمایه - از پینوشه تا تاچر - برای تعمیق سرمایه‌داری مورد استفاده قرار می‌گیرد. نباید تنها به این معنای تحت‌اللفظی از فاجعه بسنده کنیم یا فقط سویه‌های آشکار فجایع را برجسته سازیم. حیات و بقای سیستم و وضعیت موجود خود همان فاجعه اصلی روزگار ماست؛ سیستمی که مهر آشکار همه فرصت‌های انقلابی از دست رفته را بر پیشانی دارد. با پیروی از این منطق گفتاری می‌توان گفت مفهوم‌پردازی ما از سرمایه‌داری فاجعه به مثابه نظامی که از فجایع برای پیشبرد اهداف خویش بهره می‌گیرد به سرمایه‌داری فاجعه به مثابه نظامی که سر آن دارد که پایان تاریخ باشد و تا همیشه بر جای بماند، گذار می‌کند: از سرمایه‌داری فاجعه به فاجعه سرمایه‌داری.

دیگر فاجعه تنها آن محتواهای مفروض و برآمده از سرمایه‌داری معاصر و متأخر نیست، بلکه همین وضعیتی است که خویش را تنها افق و جهان ممکن می‌خواند و با نفی هرگونه بدیل و امکان جهانی بهتر به سیاست پساسیاسی زیستگانی متوسل می‌شود. سیاست زیستگانی (Biopolitique) آن نگرش و رویه‌ای در سیاست است که به عنوان یکی از پیامدهای نفی هرگونه آرمان بزرگ و وجود آلترناتیو، تنها به ادارهٔ بهینهٔ زندگی روزمره به مثابه سطح صفر سیاست متوسل می‌شود؛ عقب‌نشینی و پناه بردن تا پستوهای حیات نباتی مبتنی بر صرف زنده ماندن و حق نفس کشیدن، و آن‌گونه که ژیک نیز می‌گوید: «سیاست زیستگانی در نهایت، سیاست هراس است.» (ژیک، ۱۳۸۹: ۵۰) هراس از تروریسم، هراس از هکرها، هراس از فروپاشی اقتصادی و دود شدن پول بانک‌ها، هراس از ناتوانی جنسی، هراس از احزاب و جنبش‌های نژادپرست، هراس از اضافه‌وزن، هراس از بدتر و بدتر شدن امور و از دست دادن کمترین دستاوردهای برجای مانده و... سرمایه‌داری فاجعه در شکل و سیرت نهایی‌اش تداوم وضعیت موجود و امتناع تفکر و عمل برای فرار از وضعیت موجود است، اما شکی نیست که برای امثال پوپر که چنین فرمان می‌دهند: «تلاش مکن که با راه حل‌های سیاسی انسان‌ها را خوشبخت کنی» و «طلب خوشبختی نباید به صورت یک مسئله درآید» (پوپر، ۱۳۸۹: ۹۶ - ۹۷)، وضعیت موجود طبق همان فروتنی کاذب، بهترین از میان جهان‌های ممکن، تنها بیوتوپای مجاز و تنها ایدئولوژی نایدئولوژی به شمار می‌رود.

جدا از علل تاریخی، سیاسی و اقتصادی، شیفتگی پوپر، همفکران و پیروانشان به نظام مسلط سرمایه‌داری، لوکاچ برای این علاقه به تداوم وضعیت موجود (همان فاجعه‌ای راستین) و مخالفت و تقبیح هرگونه تغییر و دگرگونی بنیادینی ریشه‌ای متدلویک را شناسایی می‌کند:

برای صورت‌های آگاهی اسیر بی‌واسطگی، واقعیت انکارناپذیر تغییر همانند فاجعه و دگرگونی تند و ناگهانی جلوه می‌کند که از بیرون آمده و نافی هرگونه وساطتی است. (لوکاچ، ۱۳۷۸: ۳۲۲ - ۳۲۳)

آموزهٔ لوکاچ - همان منظر آنتاگونیستی به جهان و درک آن است؛ آن‌چه برای قشر وسیعی از بشریت چون فاجعه رخ می‌نماید و می‌توان آن را زیر عنوان سرمایه‌داری فاجعه نام نهاد - برای کسانی چون پوپر، جرج سوروس، فرانسیس فوکویاما، سیلویو برلوسکنی و... بهترین جهان ممکن است و آن‌چه برای توده‌های مردم طرد شده و محروم یا طبقه سوم^۱، انقلاب و رهایی از

۱. General Estate یا تودهٔ مردمی که امانوئل ژوزف سی‌یز آن‌ها را در هنگامهٔ انقلاب کبیر فرانسه، همه چیز می‌خواند که پای در بند و زنجیر دارد و تا به حال در نظم سیاسی هیچ چیز بوده است. (سی‌یز، ۱۳۸۹: ۷)

زنجیره‌های اسارت است، برای هوداران معرفت پاره‌پاره خادم وضعیت موجود و دشمنان تفکر به آلترناتیو، فاجعه‌ای خطرناک است.

اما این تغییر و درهم شکستن وضعیت فاجعه چگونه می‌تواند رخ دهد؟ از راه رشد غیرسرمایه‌داری تا سوسیالیسم بازار، از رویزیونیسم سوسیال دموکراسی تا تفکرات مکتب فرانکفورت و... در هر ساحتی از تفکر و عمل سیاسی و انتقادی، هیچ‌کدام نتوانسته‌اند به پایان این نظم مبتنی بر پایان دست یازند و خود به ایدئولوژی‌ای دیگر بدل شده‌اند. درباره نقد و کنارزدن موانع ذهنی، یافتن راه حل‌ها یکی از نکات مهم، خود طرح مسئله فاجعه بار بودن کلیتی به نام سرمایه و برجسته ساختن تفکر انتقادی و رادیکال است که زیر فشار سهمگین ایدئولوژی‌های پایان به حاشیه رانده شده است. در این راستا باید تفوق اخلاق بر سیاست را مورد توجه و نقد قرار دهیم؛ زیرا چه ایدئولوژی نئولیبرال مسلط و چه مازادهای واپس‌گرا که خود را آلترناتیو جا زده‌اند بر نفی تفکر/عمل سیاسی و انتقادی و سروری تفسیر/تغییر اخلاقی و ایدئولوژیک استوار شده‌اند. در زمانه‌ای که محتوای فاجعه بار بشری خصلت عادی شده زندگی جهانیان است و فاجعه، خود در هیئت تکراری بر ما ظاهر می‌شود که آدمی را به یاد قاعده فرییدی «اجبار به تکرار» می‌اندازد؛ یعنی آن پدیدارهایی که به جای راه دادن به یادآوری و درک ردپای تروماهای تاریخی ویران‌گر به نام توفان پیشرفت، ما را به جلو پیش می‌راند و بدین طریق ما را در سیکل باطل تکراری ابدی که همان تابعیت از منطق سرمایه است اسیر می‌سازد.

این «اجبار به تکرار» درج شده در استمرار حرکت قطار سریع‌السیر فروپاشی همان رانه مرگی است که یکی از خادمان آن اولویت و سلطه اخلاق‌گرایی مبتنی بر فجایع است که در نهایت به سرمنزل پذیرش هژمونی حاکم و بازی در چارچوب موجود - که مورد وفاق و اجماع همگانی است - ختم می‌شود:

ایده اخلاق اجتماعی - که از مشاهده فجایع ناشی می‌شود و مثلاً قرار است جای انشعاب‌های ایدئولوژیک سابق را بگیرد - نقش مؤثری در تن دادن به قضا و قدر و پذیرش وضع موجود بازی می‌کند؛ چرا که هدف هر طرح‌رهایی بخش و ظهور هر امکان تازه، دقیقاً همین از هم گسیختن اجماع نظر است. (بدیو، ۱۳۸۹: ۵۵)

بدین سان، گسترش آن چه در باب فجایع سرمایه‌داری متأخر و تلقی و تحلیل تداوم منطق آن به مثابه یک فرم فاجعه بار یا همان سرمایه‌داری فاجعه در متن حاضر مطرح شد، می‌تواند در خدمت تأسیس یک نقشه شناختی در بی‌جهان ماندگی کنونی و چون سلاخی‌تئوریک علیه

ایدئولوژی‌های پایان معطوف به فروپاشی یا جهان قلعه‌ای باشد. والتر بنیامین برای متفکر و منتقد مجهز به نقشه شناختی برآمده از شناخت تاریخ و کابوس‌های برآمده از آن چنین رسالتی را توصیه می‌کند:

آن فرد معاصری که با رجوع به کتاب‌های تاریخ تشخیص می‌دهد فلاکت امروزی‌اش چه دیرزمانی در حال تدارک بوده است - و این همان چیزی است که مورخ باید باطناً جوایای عیان ساختنش بر او باشد - بدین سبب نسبت به قوای خویش حسن نظر پیدا می‌کند. تاریخی که چنین درسی به او می‌دهد، او را اندوهگین نمی‌کند، بلکه مسلحش می‌سازد. (بنیامین، ۱۳۸۷: ب: ۱۳۸)

۲۰۱۲؛ داستان جهان قلعه‌ای

حال با توجه به مباحثی که تا کنون درباره آن‌ها بحث شد، بهتر آن است که برخی از داعیه‌های نظری خود را در مقیاسی کوچک‌تر و در حوزه سینما به روایت یکی از پرفروش‌ترین و مورد بحث‌ترین فیلم‌های معطوف به پایان جهان به محک نهیم و از یاد نبریم که امروزه سینما به عنوان قاب فانتزی‌های سیستم حاکم جهانی تا چه اندازه می‌تواند به ما در شناخت جهان و روندهای مسلط بر آن بیاموزد.

فیلم پرفروش، بحث‌برانگیز و جنجالی «۲۰۱۲» به تنهایی مجموعه‌ای از درس‌های ایدئولوژیک سیستم حاکم و ورژن جهان قلعه‌ای را به نمایش درآورده و به تصویر می‌کشد. فیلم به مثابه فانتزی ایدئولوژیک دفاعی در مقابل مجموعه‌ای از تروماهای امر واقع زمانه معاصر از غیاب سیاست تا در هم شکستن خانواده هسته‌ای عمل می‌کند. به سیاق وضعیت موجود در «پایان تاریخ» لیبرال کاپیتالیسم، سیاست چیزی نیست مگر اداره بهینه امور توسط سیاستمداران متخصص و کارکشته که در غیاب مردم و بدون مزاحمت آن‌ها به تعیین راه حل‌ها و رفع مشکلات می‌پردازند. از همان آغاز کشف مسئله توفان‌های خورشیدی منجر به زمین‌لرزه و سونامی‌های بزرگ تا ساعاتی پیش از وقوع فاجعه نهایی پایان حیات میلیاردها انسان، تنها و تنها تعداد معدودی سیاستمدار و میلیاردر از ماجرا اطلاع دارند و سیاستمداران برگزیده دموکراتیک غرب و امریکایی همان راهی را طی می‌کنند که یک شاهزاده عرب مستبد و متعلق به قبیله حاکم بر فلان کشور رفته است.

مردم هیچ دخالتی در سرنوشتی که بر آن‌ها وارد می‌شود ندارند. مسئله تنها توفان‌های خورشیدی و سونامی مرگباری نیست که ظاهراً خارج از اختیار بشر قرار دارد. مسئله اطلاع از فاجعه پایان بشریت است و پروژه نجات که در کوه‌های هیمالیا تنها برای

نجات سیاستمداران کشورهای ابرقدرت و میلیاردرهای سراسر جهان آغاز شده است. جدا از صحنه‌های بریده‌بریده و کوتاه ۲۰ ثانیه‌ای از معترضان به نشست گروه ۸ در آغاز فیلم، مردم تنها نقش ابزارهای زیبایی‌شناسی مرگ و فاجعه را بازی می‌کنند که به اشکال مختلف طعمه مرگ می‌شوند؛ از سقوط در ورطه‌های باز شده در دل زمین تا سوختن به علت آتش فشان‌هایی به قطر ایالت هاوایی و غرق شدن در سونامی برفراز کوه‌های هیمالیا در هندوستان. تنها یک روز پیش از فاجعه پایان، دکتر آدریان هلمسلی از مشاور رئیس‌جمهور می‌پرسد: «پس کی قرار است مردم از ماجرا مطلع شوند؟» و کارل آن‌هایزر در پاسخ می‌گوید: «گوش کن! شغل تو این است که بفهمی کی قرار است همه چیز نابود شود؛ شغل من هم این است که بفهمم چطور باید یک حکومت را بعد از این‌که همه چیز نابود شد حفظ کنم. تا آن موقع ما هیچ وقتی برای هیچ کاری نداریم به جز همین کار.» روز بعد - یعنی در روز فاجعه که زمین لرزه ۸/۵ ریشتری تنها در ریودوژانیرو، دو میلیون نفر را به کام مرگ فرستاده است و جهان را آشوب فراگرفته - باز هم در مشاجره با دکتر هلمسلی، آن‌هایزر در پاسخ به چرایی اطلاع ندادن به مردم می‌گوید: «می‌خواهی به همه بگویی که محکوم به مرگ هستند؟ آشوب به وجود می‌آید. می‌خواهی سفر رئیس‌جمهور را به خطر بیندازی؟ مأموریت ما این است که بقای نوع بشر را تضمین کنیم.»

غیاب مردم و حضور و سلطه خفقان‌آور پلیس به معنای پاسداری از وضعیت موجود تا نابودی بشر، حکایت وضعیت سیاسی مطلوب زمامداران پسا سیاسی زمانه پایان است. در این جا مسئله حتی بر سر مداخله، تصمیم‌گیری و حکومت (کراسی) دموس نیست، بلکه اولین حقوق سیاسی و دموکراتیک - یعنی اطلاع یافتن مردم - است که یکی از نقاط چالش برانگیز میان کاراکترهای اصلی فیلم را به خود اختصاص می‌دهد. نکته کمیک ماجرا این طعنه آشکار است که بی‌خبری از پدیده بزرگ و مهمی چون نابودی بشر در زمانی رخ می‌دهد که شیفتگان وضع موجود آن را عصر اطلاعات می‌خوانند.

سرانجام این رئیس‌جمهور امریکاست که در آخرین لحظات نطقش خطاب به مردم امریکا مسئله پایان را مطرح می‌کند. این سخنرانی - که همچون دیگر فیلم‌های هالیوودی، درس اخلاقی مهم یک رهبر مردمی و فداکار را خلاصه می‌کند - نهایت تلقی غیردموکراتیک و ریاکارانه رایج در دموکراسی‌های نمایندگی از سیاست را به نمایش می‌گذارد. رئیس‌جمهور به جای سوار شدن به هواپیماهای عازم چین در میان مردم می‌ماند و بعد از آخرین گفت‌وگو با دخترش - که در هواپیما درمی‌یابد پدرش سوار هواپیما نشده است - خطاب به مردم امریکا می‌گوید:

«دوستان امریکایی من، این آخرین سخنرانی من برای شماس است. یک بلای ناگهانی به ملت ما ضربه زده است؛ به همه جهان ضربه زده. آرزو می‌کردم که ای کاش می‌توانستیم جلوی آن را بگیریم، اما نمی‌توانیم. امروز هیچ‌کدام از ما بیگانه نیستیم؛ امروز ما همه یک خانواده‌ایم که با همدیگر به سمت تاریکی قدم برمی‌داریم. ما یک ملت از مذاهب‌های مختلفیم، اما باور داریم که این کلمات روح تمامی مذاهب ما را منعکس می‌کند: پروردگار چوپان من است و من باید...» و ارتباط تصویری به علت زمین‌لرزه قطع می‌شود. در این جا مشکل فقط این تصویر قبیله‌گرایانه و شبه جماعتی از سیاست و کهن سیاست تلقی یک جامعه چون خانواده نیست، بلکه جایگاه دروغ، به عنوان سنگ زیربنای حفظ این باهمستان اجتماعی است، حتی اگر باهمستان مذکور در لبه پرتگاه و نیستی باشد.

شاید به جز جمله اول پرزیدنت توماس ویلسن، تمامی حرف‌های وی چیزی جز مثنی دروغ نیست که با هدف حفظ اعتماد عمومی و چهره پدروار رئیس‌جمهور ایالات متحده گفته می‌شود؛ پدری وقیح که در پوشش پدر محافظ و فداکار در میان فرزندان مصیبت‌زده‌اش گام می‌نهد و تا لحظه مرگ با آن‌ها می‌ماند. اما همین پدر محافظ - که برای کنار هم نگه داشتن فرزندان به انجیل متوسل می‌شود - از همان آغاز تمهید دروغ را برای این کار برگزیده است. بلای ناگهانی‌ای در کار نیست؛ دست‌کم سه سال است که مقامات سیاسی کشورهای قدرتمند جهان - که قرار است نمایندگان برگزیده مردم باشند و نه سروران و فرادستانی که خونی رنگین‌تر دارند - در جریان واقعه قرار گرفته‌اند، اما مردم سعادت‌مند امریکا باید به این دل خوش باشند که رئیس‌جمهورشان فداکارانه لطف کرده و لحظات آخر، خبر مرگ را به آن‌ها می‌دهد. جلوی بلا را گرفتن میسر بوده و وقتی پدر ملت می‌گوید این امکان وجود نداشت، می‌کوشد به نجات سیاستمداران برجسته و میلیاردرها اشاره نکند. چارلی فراست دیوانه که از ماجرا سر درآورده بود، وقتی در کوه‌های یلواستون با تمسخر کورتس جکسون روبه‌رو می‌شود - که حکایت فروش صندلی‌های کشتی‌های نجات را باور نکرده بود و به وی می‌گفت: «یک صندلی هم برای من رزرو کن» - پاسخ می‌دهد: «من و تو شانسی نداریم؛ فقط امثال بیل گیتس، روبرت مرداک یا یک میلیاردر روس می‌توانند آن بلیت‌ها را بخرند.» جلوی بلا گرفته شده بود، اما تنها به اندازه چهار کشتی بزرگ، حامل سیاستمداران و سرمایه‌داران. رئیس‌جمهور تنها پدری خیالی - به سباق پدر فیلم «زندگی زیباست» اثر بنینی - نیست، بلکه در عین حال، پدری وقیح است که لذت را نه در نجات خویش، بلکه در از مهلکه رها کردن دخترش و گرفتن ژست پدر مهربان ملت می‌جوید. توماس ویلسن در حالی خطاب به مردم امریکا می‌گوید: «اکنون هیچ‌کس بیگانه

نیست» و «امروز همه یک خانواده‌ایم» که دقایقی پیش در مکالمه تلفنی با دخترش گفته بود: «اطمینان از این‌که تو زنده می‌مانی به من قوت قلب می‌دهد.» پدر مهربان خانواده ملت، دختر خویش را از فاجعه دور کرده، سال‌ها روی پروژه نجات نظارت داشته و تنها ساعاتی پیش از پایان، به رأی دهندگان و حامیان‌ش خبر می‌دهد؛ اما معتقد است همچنان او و مردم یک خانواده را تشکیل می‌دهند.

مسئله سوء استفاده از قدرت، سیاستمداران فاسد و دروغ‌گو و حتی زوال و پوسیدگی دموکراسی‌های پارلمانی و مبتنی بر نمایندگی غربی نیست، بلکه ریشه مشکلات در انواع تلقی سیاست به مثابه پسا سیاست و تقلیل آن به تالی فاسد کهن - سیاست و ابر - سیاست رایج است که رهبران سیاسی قدرت‌های بزرگ را به رغم همه پنهان‌کاری‌ها، عدم اطلاع‌رسانی و ارائه اطلاعات ناقص و دروغ در قامت قدیس و فدایی ملت تصویر می‌کند. دروغ‌های رئیس‌جمهور مانند دروغ‌های نقش پدر در فیلم بنینی، برای محافظت فرزندان از امر تروماتیک مرگ و فنا نیست، بلکه برای کتمان نقش پدر وقیح در پایان فاجعه باری است که مردم بی‌پول و عادی را بی‌حفاظ به کام مرگ می‌فرستد و افزون بر آن، سعی در حفظ و بقای چهره دلسوز و مهربان پدری را دارد که دختر خویش را نجات داده، اما برای پسران و دختران رأی دهندگانش چنین حقی قائل نیست.

آرماگدون، به کام امریکا

«آرماگدون» فیلمی است که به سبب ماجرای سقوط قریب القوع یک سیارک و نجات بشریت از آن، یکسر به تمجید و ستایش از سروری و برتری ایالات متحده امریکا می‌پردازد. در حالی که فیلم با پلانی مربوط به ماجرای انقراض دایناسورها آغاز می‌شود، تهدید نابودی مجدد حیات بر کره زمین این‌گونه زنده می‌شود که یک شاتل فضایی امریکایی نابود شده و دانشمندان ناسا بلافاصله از نزدیک شدن سیارکی خبر می‌دهند که برای نابودی کره زمین در هر ساعت، ۲۲ هزار مایل مسافت می‌پیماید. ناسا - که ده‌ها روز پیش از هر نهاد علمی دیگر کشورها، از ماجرا آگاه می‌شود - گروه هری استامپر را تجهیز می‌کند. در همان نخستین جلسه، گروه هری از مقامات نظامی و علمی امریکایی می‌پرسد: «آیا دولت ایالات متحده از ما می‌خواهد دنیا را نجات دهیم؟» و این ادعا از سوی مقامات مزبور تأیید می‌شود.

در خطابه اعلام مأموریت نجات زمین از خطر سیارکی که قاتل جهانی (Global Killer) خوانده شده است، رئیس‌جمهور امریکا نیز چنین می‌گوید: «امشب رؤیاهای تمام سیاره به آن

چهارده مرد شجاع که به آسمان‌ها سفر می‌کنند معطوف است و همه ما شهروندان جهان که شاهد این رویدادها هستیم برایشان سفر خوب و موفقی آرزو می‌کنیم.» در حین سخنرانی رئیس جمهور که با موسیقی آرام و حماسی خاصی همراهی می‌شود، شاهد تدوین موازی نماهایی از ساکنان چهارگوشه کره زمین هستیم؛ مردم از خیابان‌های یک کشور عرب و مسلمان، تا جمعیت مقابل تاج محل، نگران و دست به دعا برای پیروزی قهرمانان امریکایی هستند. آرم روی بازوی فضانوردان نیز گویای این نمایندگی خودخوانده نجات بشریت توسط امریکاست؛ گزاره‌ای که تنها از سه کلمه تشکیل شده، اما کلماتی گویا و بی‌نیاز از شرح و تفصیل بیشتر است: «برای همه نوع بشر» (For All Mankind).

در سکنس بازگشت ناجیان بشریت به سطح کره زمین در فرودگاه کندی، ای. جی امانتی را که هری در آخرین لحظات زندگی برای فرمانده عملیات - یعنی دن ترومن - فرستاده بود به وی تحویل می‌دهد. هنگامی که ترومن به امانتی هری نگاه می‌کند، نمای کلوزآپی را می‌بینیم که دوربین بر آرم خاک خورده و پاره‌پاره لباس فضانوردی زوم می‌کند؛ بازهم همان آرم «برای همه نوع بشر». هری و بسیاری از نیروهای امریکایی جان خویش را تنها برای همه نوع بشر و نجات بشریت صغیر و ناتوان از مرگ و پایان می‌کنند.

همان‌گونه که می‌دانیم، امریکا جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ای در وضعیت سیاسی جهان دارد. از کارل پوپر و جرج سوروس تا مایکل لدین و جرج بوش نیز به این امر واقف و مفتخرند؛ اما منتقدانی نیز چون مزاروش، اگر چه این جایگاه مهم را می‌پذیرند، اما آن را خطرناک و حتی عامل نابودی بشر می‌دانند تا آن‌جا که از این منظر «قاتل جهانی»، تداوم هژمونی امریکا و نظام جهان‌گستر سرمایه‌داری تلقی می‌شود، نه دشمنی بیرونی به نام شهاب‌سنگ و سیارک. اما جالب این است که داستان سینمایی آرماگدون، خود این قاتل جهانی راستین را ناجی همه نوع بشر تصویر می‌کند.

در مقابل بدویت به نمایش درآمده معطوف به کشورهای مختلف جهان و مجموعه‌ای از تصاویر از شهرها و روستاهای سراسر کره زمین - که گویی مردمی بی‌حفاظ، بی‌دغدغه و فاقد درک مشکلات، در آن‌ها تنها به زندگی روزمره مشغولند - امریکاییان - که از ناسا، ارتش و پنتاگون تا شرکت‌های خصوصی حفاری نفت در جهان بهترین‌ها هستند - تنها و تنها دل مشغول رصد خطرات تهدیدگر بشریت و دست‌اندرکار نجات آن هستند. حتی نقاط ضعف و لکه‌های تاریک حیات این کشور در فیلم، در یک بازسازی ایدئولوژیک از تاریخ، نه عامل شرمندگی که مایه نجات بشریت خوانده می‌شوند. اوج این وضعیت هنگامی است که توان نظامی امریکا و

بمب‌های اتمی آن نه چون عامل کشتار بشریت و اهرم حفظ نظامی نظم امپریالیستی موجود، بلکه چون ناجی بشر و حیات بر سیاره زمین تصویر می‌شود. رئیس جمهور ایالات متحده در نطق خویش در این باره چنین می‌گوید: «برای اولین بار در تاریخ سیاره، نوع بشر مجهز به تکنولوژی برای جلوگیری از انقراض خویش است. همه شما - که همراه با ما دعا می‌کنید - لازم است بدانید که هر اقدامی که بتوان برای جلوگیری از فاجعه انجام داد صورت گرفته است. اشتیاق بشر برای کمال و دانستن، هر پله در نردبان دانش، هر حرکت ماجراجویانه برای دست یافتن به فضا، همه تکنولوژی‌های مدرن در هم آمیخته ما و تخیلات و حتی جنگ‌هایی که پدران ما در آن‌ها جنگیده‌اند، ابزارهایی در اختیارمان نهاده تا در این نبرد وحشتناک درگیر شویم.»

امریکا به نیابت از همه مردم جهان، اقدامات لازم را انجام داده و همه تکنولوژی‌های نظامی و علمی را به کار گرفته است تا از بشریت دفاع کند. قدم نهادن در آستانه پایان، صرفاً برآمده از عاملی طبیعی و خارج از دسترس مردم است، اما راه رستگاری آنان در دستان امریکایی‌هاست. اما جالب آن است که آن چه در نهایت حکم به نجات بشر می‌دهد، چیزی نیست مگر کشنده‌ترین ابزارهای نظامی و جنگی، یعنی بمب اتم. آنان معتقدند: «جنگ‌های پدرانمان، دیگر نه مایه ننگ و سرافکندگی، بلکه عامل افتخار و رستگاری است.» چه دفاعی و قیاحانه‌تر از این درباره اختراع بمب اتم و کشتار صدها هزار نفر در هیروشیما و ناکازاکی می‌تواند اقامه شود؟ چگونه می‌توان بهتر از این جنگ‌ها و ابزارهای کشتار جمعی را غسل تعمیدی تاریخی داد و آن‌ها را عامل توانایی بشر برای تداوم بقا دانست؟ معادلات وارونه شده است؛ بر اساس آموزه آرماگدون، از هیروشیما تا ویتنام آموزه‌هایی است که امریکاییان از خود گذشته نه تنها نباید از آن‌ها شرمسار باشند، بلکه باید دریابند که بدون تجربه این درس‌ها نمی‌توانستند نقش ناجی بشریت و سیاره را ایفا کنند؛ زیرا قاتل جهانی، بمب‌های چند تئنی اتمی ابرقدرت‌های جهانی نیست، بلکه شهاب‌سنگ و تکه‌ای از امر واقع است که بیرون از هر معادله بشری وارد فضای زیست و زندگی بشر شده است.

اگرچه تأکید مجدد بر قهرمانان تک و جامعه‌گریز کلیشه‌ای هالیوودی است که آرماگدون نیز کاهلانه بدان متوسل می‌شود، اما از آن سو جست‌وجو برای دیدن هر نوع کنش جمعی و قائل شدن جایگاهی برای توده‌های مردم به عنوان عاملان سیاست راستین و رادیکال در آرماگدون راه به جایی نخواهد برد. مردم تنها برای دیدن قهرمانان بر دروازه‌های ورودی سازمان ناسا تجمع می‌کنند، برای پیروزی آن‌ها دعا می‌خوانند و هورا می‌کشند، یا در کنار خانواده، منفعل و

بی دفاع چشم به اتفاقات دارند. حتی میزان آگاهی آن‌ها از ماجرا نیز تا به قدری پایین است که تنها در ساعات پیش از آغاز عملیات از نزدیک شدن سیارک و خطر پیش رو آگاه می‌شوند. دن ترومن در پاسخ به هری استامپر - که در همان روز نخست ماجرا خواهان اطلاع‌رسانی همگانی شده بود - چنین می‌گوید: «نباید به مردم اطلاع داد؛ زیرا یک شبه همه چیز از بین می‌رود؛ خدمات اجتماعی در سطح جهان به هم می‌ریزد؛ شورش، جنون مذهبی فراگیر و آشوب مطلق برقرار می‌شود. تصورش را بکن، ناراحت‌کننده‌ترین بخش کتاب مقدس!» مردم تنها می‌توانند سوژه‌های منفعل عملیات نجات باشند؛ برای موفقیت قهرمانان از جان گذشته دعا بخوانند و برای انجام موفقیت‌آمیز عملیات هلهله سر دهند و بس. آگاهی مردم از سرنوشت محتومشان و راه‌های حل بحران، خطرناک و باعث آشوب و بی‌نظمی است که بی‌شک نظم موجود - که از امور مقدس و خطوط قرمز برناگذشتنی صاحبان قدرت است - را به چالش می‌کشد. «پلیس» یا همان وضعیت حاکم امور، نباید با مداخله و کنش‌گری مردم بر هم بخورد؛ بهتر است سوژه سیاسی «مردم» غایب باشد تا اوضاع توسط متخصصان علمی، نظامی و سیاسی مجتمع نظامی - صنعتی حاکم به بهترین شیوه، مدیریت و حل و فصل شود. ادعاهای ترومن چیزی جز استدلال‌هایی برای سیاست پشت پرده و قربانی کردن پیاده‌نظام بی‌ارزش و دردسرساز توده مردم از صفحه شطرنج سیاسی پایان تاریخ نیست.

تلاش برای برساختن یک فانتزی معنابخش از تهاجم امر واقع برخورد سیارک، تنها به محاسبات علمی ناسا و استراتژی‌های نظامی ارتش آمریکا ختم نمی‌شود. رئیس جمهور ایالات متحده، این تهدید و هراس را در همان نطق رمانتیک خود این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: «انجیل این روز را آرماگدون نامیده است؛ پایان همه چیز.» آرماگدون - که عنوان فیلم است - به معنای نبرد نهایی میان نیروهای خیر به رهبری مسیح و نیروهای شرزیر سلطه ضد مسیح و شیطان است. این روایت الهیاتی از سوی رئیس جمهور آمریکا برای نمادین ساختن تکه‌ای بی‌معنا و پوچ از امر واقع (سیارک ناشناخته) - که از قضا به سمت زمین حرکت می‌کند - استفاده می‌شود تا با یک هرمنوتیک سودجویانه و ناروای دینی - اخلاقی این امکان را فراهم سازد که نیروهای ایالات متحده جایگاه خیر و نیکی را به خویش اختصاص دهند. قریب سه سال بعد از نمایش آرماگدون، جرج واکر بوش و تیم همراه وی، حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر را دقیقاً با پیروی از همین منطق تقابل خیر و شر خواندند و به خدمت گرفتن الهیات و اخلاق برای اهداف سیادت طلبانه سرمایه‌داری به رهبری آمریکا در جهان خارج از سینما، به نادرست‌ترین و روشن‌ترین بیان ممکن، آغاز شد.

هری استامپر - حفار و صاحب یک شرکت نفت امریکایی در جنگ نهایی خیر و شرکه امریکایی‌ها از شرکت‌های خصوصی تا نظامیان و دانشمندان، به نمایندگی بشریت در آن شرکت کرده‌اند - نقش مسیح و ناجی بشریت را برعهده می‌گیرد و در حالی که جان خویش را مسیح‌وار فدا می‌کند، با فرستادن آرم فضانوردی اش اعلام می‌کند که این فدکاری (Sacrificing) را برای نوع بشر انجام داده است. این تفسیر مذهبی جایگاه برتر و هژمونیک ایالات متحده، همزمان با دورانی است که در خلأ پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی - که امپراتوری اهریمنی اش می‌خواندند - ایالات متحده خود را تنها ابرقدرت باقی مانده در میدان جنگ دانسته و آرماگدون حکایت این تصور نئولیبرال به شمار می‌رود که تاریخ و منازعات سیاسی به پایان رسیده است. هژمونی امپریالیسم تحکیم شده و اگر بتوان برای سرمایه‌داری و امریکا دشمنی متصور شد، عامل و ریشه نه در متن تاریخ و سیاست جهان، بلکه برآمده از امر واقع بی‌معنایی است که می‌توان با کمک ابزارهای نظامی و بمب‌های اتمی آن را از پیش پا برداشت.

روز استقلال، استقلال از بشریت

فیلم «روز استقلال» پیرو این تز کلی و بنیادین پیش می‌رود که تاریخ به پایان رسیده است و دیگر بر روی سیاره زمین - چه در کشورهای متروپل و چه در باقی نقاط جهان - رقبای اصلی نظام سرمایه‌داری از پای درآمده‌اند. بنابراین دشمن بعدی، خارج از مرزهای انسانیت و بشریت گام به میدان جنگ می‌نهد. به‌کارگیری تمهید گفتاری تقابل بشریت / دشمن بشریت، به عنوان یک ابزار سیاسی برای مشروعیت‌زدایی از دشمن از یک سو و تسخیر جایگاه نمایندگی بشریت از سوی دیگر، همواره یکی از بهترین و شناخته‌شده‌ترین راهکارها برای قدرت‌های امپریالیستی بوده است. در «روز استقلال»، ایالات متحده به عنوان قلب نظام سرمایه‌داری پس از چیره شدن بر چالش‌های گوناگون، اکنون در آستانه تاریخی خاطره‌انگیز (۴ جولای و روز استقلال این کشور از استعمار بریتانیا) در مقابل دشمنی قرار می‌گیرد که بشر را به کلی هدف قرار داده است؛ بیگانگانی ملخ‌وار که قصد آن دارند تا با تکنولوژی‌های مافوق پیشرفته خویش، سراسر کره زمین را زیر سلطه گیرند و با کشتار و حذف مردم کره زمین، به مصرف منابع انرژی روی سیاره پردازند. گفتار ایدئولوژیک فیلم از همان آغاز در اعطای نمایندگی تام‌الاختیار بشریت به ایالات متحده، تردیدی به خویش راه نمی‌دهد و این ایده جان‌بخش بسیاری از صحنه‌ها و دیالوگ‌های فیلم است. خود فیلم با نمایی از کره ماه آغاز می‌شود که پرچم ایالات

متحده در آن برافراشته شده و دوربین اندک اندک به سنگ نبشته‌ای نزدیک می‌شود که اولین فضانوردان امریکایی بر روی کره ماه از خود به یادگار گذاشته‌اند. جمله حک شده بر سنگ نبشته این است: «ما با هدف صلح برای تمام نوع بشر آمده‌ایم.»

وقتی نیروهای امریکایی به رهبری رئیس جمهور این کشور در عملیاتی هوایی، اولین بشقاب پرنده ۱/۵ مایلی را منفجر می‌کنند، ژنرال اول ارتش امریکا به نیروهای مخابراتی ارتش می‌گوید: «به همه دنیا بگویید که چطور باید آن‌ها را شکست داد.» و این پس از آن است که دو امریکایی قهرمان (دیوید لوینس و ستوان نیروی هوایی استیون هیلر)، مرکز فرماندهی بیگانگان را در فضا منهدم کرده‌اند. این انفجار بزرگ و خارق‌العاده - که بیرون از جو زمین رخ می‌دهد - آسمان را به صفحه‌ای آتشین بدل می‌کند. امریکاییان - از راسل کیس دائم‌الخمر تا شخص رئیس جمهور امریکا - در پروژه نجات بشریت به فداکاری و حتی قربانی کردن جان خویش مبادرت می‌ورزند، اما در سرزمین‌های دیگر تصاویری شرق شناسانه و بدوی از مردم را شاهدیم. پس از انفجار بزرگ سفینه فرماندهی بیگانگان، ناگهان پلانی از علفزارهای آفریقا را می‌بینیم که چند کودک و مرد آفریقایی با نیزه و چماق از درون یک بیشه - و گویا پس از شکاری به سبک انسان‌های اولیه - بیرون می‌آیند و به سبب انفجار و شکست بیگانگان پایکوبی می‌کنند. حال این آفریقاییان ماقبل تاریخ هالیوودی چگونه در جریان ماهیت دشمنان و ماجرای هایپراکشن نجات بشر توسط امریکایی‌ها قرار گرفته‌اند، معمای است که در فیلم بدان پاسخی داده نمی‌شود. بلافاصله و در نمایی دیگر، عده‌ای زن و مرد عرب و مسلمان مصری را می‌بینیم که در همین زمان بر بالای تپه‌های اطراف اهرام ثلاثه رفته و برای پیروزی قهرمانان بشریت هورا سر می‌دهند تا وارثان تمدن‌های کهن نیز بر سروری این تمدن نوین و برتر معاصر صحنه بگذارند. دیگر کشورهای جهان متمدن، از جمله فرانسه و ژاپن نیز تنها به مدد مدیریت و رهبری ایالات متحده است که می‌توانند نقشی فرعی و نه‌چندان مهم در شکست دادن بیگانگان داشته باشند.

توماس ویتنور - رئیس جمهور ایالات متحده در فیلم - در بامداد ۴ جولای - که همزمان با روز استقلال این کشور است - و پیش از آغاز عملیات بزرگ و رهایی بخش علیه بیگانگان، نطقی با این مضمون ایراد می‌کند: «در کمتر از یک ساعت دیگر، هواپیماهای این جا به بقیه در سراسر جهان ملحق می‌شوند. شما بزرگ‌ترین درگیری هوایی در تاریخ را اجرا خواهید کرد. بشریت، چیزی که باید امروز برای همه، معنایی جدید داشته باشد. ما در علایق مشترکمان متحد می‌شویم. شاید این سرنوشت و تقدیر است که امروز ۴ جولای است و شما یک بار دیگر برای

آزادی مان خواهید جنگید؛ آزادی نه از ظلم و ستم یا شکنجه، بلکه از نابودی. ما برای حق حیاتمان خواهیم جنگید، برای وجود داشتن؛ و ما باید امروز برنده شویم. از این پس ۴ جولای یک تعطیلی امریکایی نخواهد بود، بلکه به عنوان روزی است که جهان یک صدا اعلام می‌کند: "ما در سکوت شب نخواهیم رفت، ما بدون مبارزه از بین نمی‌رویم. ما ادامه خواهیم داد. ما نجات پیدا خواهیم کرد. ما امروز روز استقلالمان را جشن خواهیم گرفت."»

روز رستگاری بشریت از نابودی، همان روز استقلال امریکا خواهد بود. تاریخ امریکا تبدیل به تاریخ همه مردم جهان می‌شود و استقلال امریکا همان استقلال بشریت است. این هسته اصلی «روز استقلال» است. اما چه می‌شود اگر دست به یک قرائت متضاد و خلاف این بزنیم؟ اگر به راستی تضاد امریکاییان پیشرفته و مدافعان خودخوانده بشریت و نیروهای بیگانه استعمارگر و فوق پیشرفته، نه تضاد بشریت / توحش، بلکه تضاد دو نیروی استعمارگر باشد چه؟ بدین صورت، آیا جنگ میان آن دو نیز می‌تواند چیزی جز تضادی امپریالیستی میان نیروهای درنده و ویران‌گر - که هر کدام در پی سروری و برتری بر منابع حیاتی این سیاره‌اند - باشد؟ چیزی که قرائن بسیاری در فیلم نیز می‌تواند مؤید این خوانش باشد. بی‌گمان بیگانگان و امریکاییان - این دو قدرت اصلی درگیر - با هواپیماها و موشک‌ها و بمب‌های اتمی و سلاح‌های لیزری‌شان شباهت‌های بیشتری به هم دارند تا امریکاییان فوق پیشرفته و بدویان آفریقایی.

افزون بر این، «روز استقلال» داستانی دیگر در باب غسل تعمید تاریخی امپریالیسم است. تا آن‌جا که تاریخ به یاد دارد، بمب اتم قاتل صدها هزار شهروند ژاپنی در جنگ جهانی دوم بوده است، و تنها کشوری که عملاً از این سلاح بهره برده، ایالات متحده امریکا بوده است؛ اما در «روز استقلال» همانند «آرماگدون» بمب اتم از اسلحه‌ای منحوس و مخوف به گران‌بهارترین دارایی بشریت بدل می‌شود که رستگاری نهایی حاصل بر خورداری جمعیت پیشرفته آنان (امریکاییان) از بمب اتم و جرأت به کار بردن آن است. سفینه مرکزی مادر - که هسته عملیات و فرماندهی بیگانگان به شمار می‌رود - بیشتر از ۵۵۵ کیلومتر ضخامت دارد و ۱/۶ برابر قطر کره ماه است و چه چیزی جز بمب هسته‌ای می‌تواند به این مقرر عملیات مرگبار و دهشتناک آسیب رساند؟ غسل تعمید یک ابزار جنگی مرگبار و بدنام به وسیله نجات و بقای مردم در کنار کلیت سناریوی تبدیل ارتش و نیروهای نظامی به ارتش‌رهایی بخش بشر و مدافع صلح، از دیگر تم‌های ایدئولوژیک فیلم است؛ از دستگاه‌های سرکوب‌گر به سازمان‌های بشردوستانه.

این تغییر چهره ایدئولوژیک، تنها در چهره پدروار و دوست‌داشتنی ژنرال ارشد ارتش یا

جانبازی و فداکاری قهرمانه استیون هیلر ختم نمی‌شود؛ ماجرا حتی این نیست که با فقدان سیاست در زمانه پایان تاریخ اولترا، سیاست نظامی، محور اصلی سیاست‌ورزی در «روز استقلال» است، بلکه مسئله در نمایش تصویری جذاب، مشروع و نجات‌بخش از این نوع برداشت از امر سیاسی است. نظامیان و سلاح‌های مرگبار آنان نه برای درهم کوبیدن مزارع، جنگل‌ها، روستاها و شهرها، یا کشتار مردم ویتنام، افغانستان و عراق، بلکه برای دفاع از همین جوامع بدوی و بی‌دست و پایی به کارمی رود که در سایه پرچم همه‌جا حاضر آمریکا - از پایتخت زمین یعنی واشینگتن تا کره ماه - به قول پرزیدنت توماس ویت‌مور، از «حق حیات» و «وجود داشتن» برخوردار شده‌اند.

آن چه در گفتار رئیس‌جمهور آمریکا در روز ۴ جولای برمی‌آید و هدف پسا‌سیاست مدیران این کشور و ابرسیاست بمب اتم و ژنرال‌ها و هواپیماهای فوق پیشرفته، همین سیاست زیستگانی است که چندین منزل عقب‌تر از حقوق بشر کلاسیک لیبرالی (آزادی بیان و احزاب و رأی...) قرار می‌گیرد؛ تبدیل حقوق سیاسی، مدنی و اجتماعی به حق حیات، حق وجود داشتن و حق بقا. این همان نقطه صفر سیاست است که در پایان تاریخ و زمانه به پایان رسیدن جدال‌های مکاتب مختلف سیاسی در زیر سپهر عینیت یافته و طبیعی شده سرمایه‌داری، فاجعه‌آرسانی بشریت می‌شود.

این فیلم، امپریالیسمی را به تصویر می‌کشد که در تقسیم‌کار و نقش‌هایی جهانی، خویشتن را مدافع بشر و ناجی آن می‌داند؛ کشنده‌ترین نیروها و سلاح‌هایش را دوستی قدیمی و گریزناپذیر برای تداوم حیات، دیگرانسان‌ها را بدوی و بیچاره و نیازمند هدایت و رهبری و در نهایت عینیت‌پنداری هژمونیک، فانتزی دشمنی را می‌پرورد که در رویارویی با آن به قول استیون هیلر، امکان و فرصت آتش‌بازی اتمی را بیابد.

نتیجه

مسئله اصلی در نوشتار حاضر، درک زمانه‌ای بود که در طول دو دهه اخیر و پس از اعلام «پایان تاریخ» به شدت تغییر یافته است؛ عصری که امکان برخورداری از هر نقشه شناختی را برای بشر چنان سخت کرده که گویی بشر به کوره‌راه‌های بی‌جهانی پرتاب شده باشد. در این راستا فرضیه اصلی ما ظهور یک نوع خاص، ناب و افراطی از سرمایه‌داری به نام «سرمایه‌داری فاجعه» است؛ کلیت اجتماعی‌ای که به مثابه یک ماتریس خنثی و بی‌پروا در دل هر ساحت و ابژه‌ای نفوذ کرده و در پایان تاریخ بی‌رقیب و هم‌اورد در حال پیشروی است. تداوم این وضع به

مثابه فاجعه راستین دوران پایان تاریخ، خطر وقوع فاجعه پایان بشریت را جدی کرده است. شناخت این وضعیت در پایان متن حاضر و سنجش معیارهای زیست در جهان معاصر در قاب سینما انجام گرفته است؛ قاب و پنجره‌ای که فانتزی‌های سیستم از خود، مسائل جهان و راه حل‌ها را به ما بازمی‌تاباند. روایت‌های آپوکالیپتیک سینمایی چون «۲۰۱۲»، «آرماگدون» و «روز استقلال» بهترین داستان‌های سینمایی درباره مشکلات بزرگ پیش روی جوامع بشری، علل آن‌ها و چگونگی حل و فصل آن‌هاست و برای شناخت وضعیت موجود، نقد این داستان‌ها را به عنوان تعبیر فانتزی درباره امر واقع آسیب‌زا و تروماتیک سیستم حاکم برگزیدیم.

با توجه به اهمیت جایگاه سینما به عنوان یکی از پدیده‌های بزرگ دوران متأخر و درس‌هایی که از آن می‌توان آموخت، به سینمای آپوکالیپتیک پرداختیم که همان فانتزی، روایت و زیرژانری است که مسئله اصلی آن در زمانه سرمایه‌داری فاجعه بر مسائل و مشکلات بزرگ پیش روی بشر، علل و راه حل‌های ممکن معطوف شده است.

پس از آن‌که در تحلیل فیلم‌های مذکور، برخی از دال‌های مکرر در سینمای آپوکالیپتیک را معرفی و بررسی کردیم، در پایان باید به مهم‌ترین فاکتور محذوف آپوکالیپتیسیم هالیوودی بپردازیم؛ حذفی ساختاری که غیاب آن نقش مهمی در برسازندگی این ژانر بازی می‌کند و البته غیاب آن بزرگ‌ترین حفره تورگفتاری فانتزی‌های این فیلم به شمار می‌رود. حفره‌ای که شناسایی، آشکار ساختن و حمله به آن امکان از هم دریدن و پاره کردن پندارگفتار ایدئولوژی‌های پایان را فراهم می‌سازد.

آلن بدیو در جایی گفته است که ویژگی اصلی قرن بیستم، اشتیاق شدید به امر واقعی (La passion du reel) است. این همان چیزی است که می‌توان به عنوان مهم‌ترین ویژگی گفتار ایدئولوژیک کاپیتالیسم و نیز فیلم‌های آپوکالیپتیک چون ۲۰۱۲، آرماگدون و روز استقلال نیز مورد شناسایی قرار داد؛ امر واقعی برخورد شهاب‌سنگ‌ها و سیارک‌ها، توفان‌های خورشیدی، سیل، توفان، جنگ اتمی، حمله بیگانگان، بیماری‌های واگیردار خونی، عقیم شدن بشر و... این حوادث همه فانتزی‌هایی برای نزدیک شدن به امر واقعی هستند، اما همان‌گونه که اسلاوی ژیزک درباره این اشتیاق گفته است، مشکل در شدت این اشتیاق به امر واقعی نیست، بلکه دروغین بودن آن است. به واقع این اتصال فانتزیک به امر واقعی بیش از هر چیز در خدمت گریز از امر واقعی عمل کرده است. اگر سرمایه‌داری را به سیاق ژیزک، امر واقع زمانه معاصر بدانیم، آن‌گاه وقتی می‌بینیم به‌رغم این همه مقصریابی‌های بشری، طبیعی و متافیزیکی آن‌چه در ماجرای مقصریابی آپوکالیپتیسیم هالیوود غایب است چیزی نیست مگر خود

«سرمایه‌داری»، نباید شگفت‌زده شویم. یکی از آموزه‌های بنیادین روان‌کاوی لاکانی، این است که ابژه‌های نزدیک به مسئلهٔ تروماتیک همواره از فانتزی پس‌رانده می‌شود و چه چیز می‌تواند برای فانتزی‌های هالیوودی نابودی بشریت و عاملیت فجایع عالم‌گیر، تروماتیک‌تر از نمایش سرمایه‌داری باشد؟ اگر جویندگی می‌پنداشت تاریخ، کابوسی است که می‌کوشیم از آن بیدار شویم، برای فیلم‌های آپوکالیپتیک هالیوود تاریخ و سرمایه‌داری فاجعه، تکه‌ای از کابوس امر واقع است که می‌خواهد از آن بگریزد. کسوف سرمایه‌داری در فیلم‌های آپوکالیپتیک، منطق برسازندهٔ این فانتزی‌هاست تا برای هراس‌های ناشی از بحران‌های گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی و زیست‌محیطی عللی دیگر معرفی شود؛ یعنی همان چیزی که انسان معاصر و منتقد باید از آن آگاه باشد و درصدد افشای حقیقت بنیادین و عامل اصلی بحران‌های بشری برآید.

منابع

- آگامبن، جورجو، *معاصر چیست؟*، ترجمه: امیرکیان پور، تهران، انتشارات گام نو، ۱۳۸۹ ش.
- امین، سمیر، «امپراتوری و توده»، ترجمه: خلیل رستم خانی، در *پایان امپریالیسم؛ واقعیت یا توهم؟*، زیر نظر: خلیل رستم خانی، تهران، نشر بازتاب نگار، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
- ایگلتن، تری، *اهمیت نظریه*، ترجمه: نیما ملک محمدی، تهران، انتشارات حرفه هنرمند، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
- بدیو، آلن، «در باب شر: مصاحبه کریستوفر کاکس و مالی والن با آلن بدیو»، ترجمه: صالح نجفی، در *آلن بدیو: فلسفه - سیاست - هنر - عشق*، گزینش و ویرایش: مراد فرهادپور، صالح نجفی و علی عباس بیگی، تهران، انتشارات فرهنگ صبا، چاپ اول، ۱۳۸۸ الف.
- _____، «سیاستی دیگر: گفت‌وگوی پیتر هالوارد با آلن بدیو»، ترجمه: صالح نجفی، در *آلن بدیو: فلسفه - سیاست - هنر - عشق*، تهران، انتشارات فرهنگ صبا، چاپ اول، ۱۳۸۸ ب.
- _____، «فلسفه در عصر جنگ علیه تروریسم»، ترجمه: امیرهوشنگ افتخاری‌راد، در *آلن بدیو: فلسفه - سیاست - هنر - عشق*، تهران، انتشارات فرهنگ صبا، چاپ اول، ۱۳۸۸ ج.
- _____، *اخلاق: رساله‌ای در ادراک شر*، ترجمه: باوند بهپور، تهران، نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
- بریک مون، ژان، *امپریالیسم بشر دوستانه: استفاده از حقوق بشر برای قالب کردن جنگ*، ترجمه: نسترن موسوی و اکبر معصوم بیگی، تهران، نشر بازتاب نگار، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
- بلامی فاستر، جان، «به سوی انقلاب زیست‌محیطی»، ترجمه: برزو نابت، در *سرمایه‌داری و محیط زیست*، تهران، نشر دیگر، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
- بنیامین، والتر، *خیابان یک طرفه*، ترجمه: حمید فرازنده، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۷ الف.
- _____، *عروسک و کوتوله*، گزینش و ترجمه: مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران، انتشارات گام نو، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ب.
- پانیچ، لئو و سم گیندین، «سرپرستی سرمایه جهانی»، ترجمه: خلیل رستم خانی، در *پایان امپریالیسم؛ واقعیت یا توهم؟*، زیر نظر: خلیل رستم خانی، تهران، نشر بازتاب نگار، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
- پرکینز، جان، *اعترافات یک جنایتکار اقتصادی*، ترجمه: مهرداد شهابی و میرمحمد نبوی، تهران، نشر اختران، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ش.

- پوپر، کارل، *انقلاب یا اصلاح: گفت‌وگو با هربرت مارکوزه و کارل پوپر*، ترجمه: ه. وزیری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۸۰ ش.
- _____، *ناکجا آباد و خشونت*، ترجمه: خسرو ناقد و رحمان افشاری، تهران، انتشارات جهان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
- پیلجر، جان، *اربابان جدید جهان*، ترجمه: مهرناز و مهرداد شهابی، تهران، نشر اختران، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
- چامسکی، نوام، *گفت‌وگو با نوام چامسکی: دیوید بارسامیان*، ترجمه: عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- رایینسون، ویلیام ایی، «جهانی شدن: نه تزدرباره دوران ما»، ترجمه: حسن مرتضوی، در *جهانی شدن و جهانی سازی: پیشینه و چشم‌انداز*، گردآوری: علی امینی، تهران، نشر دیگر، ۱۳۸۳ ش.
- ژیتک، اسلاوی، *به برهوت حقیقت خوش آمدید*، ترجمه: فتاح محمدی، زنجان، نشر هزاره سوم، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
- _____، *خشونت: پنج نگاه زیرچشمی*، ترجمه: علی رضا پاک‌نهاد، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹ ش.
- سوروس، جرج، *رویای برتری امریکایی*، ترجمه: لطف‌الله میثمی، تهران، نشر صمدیه، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
- سی‌بیز، ابه امانوئل ژوزف، *طبقه سوم*، ترجمه: صالح نجفی، تهران، انتشارات گام نو، ۱۳۸۹ ش.
- فوکویاما، فرانسیس، *آینده فرانسائی ما: پیامدهای انقلاب بیوتکنولوژی*، ترجمه: ترانه قطب، انتشارات طرح نو، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.
- کرنی، ریچارد، *درباب داستان*، ترجمه: سهیل سَمی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- کلاین، ناومی، *دکترین شوک: ظهور سرمایه‌داری فاجعه*، ترجمه: مهرداد شهابی و میرمحمدود نبوی، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
- لوکاچ، جرج، *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، ترجمه: محمدجعفر پوینده، تهران، انتشارات تجربه، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.
- مزاروش، ایستوان، *با سوسیالیسم یا بربریت: از قرن آمریکا تا دوراهی سرنوشت ساز*، ترجمه: مرتضی محیط، تهران، نشر اختران، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش.

- _____ ، فراسوی سرمایه: بحران ساختاری نظام سرمایه ، ترجمه: مرتضی محیط ، تهران ، انتشارات کتاب آمه ، چاپ دوم ، ۱۳۸۹ ش .
- هابرماس ، یورگن ، جهانی شدن و آینده دموکراسی ، ترجمه: کمال پولادی ، تهران ، نشر مرکز ، چاپ اول ، ۱۳۸۰ ش .
- هنوود ، داگ ، رونق ، «استقراض و مصرف: اقتصاد امریکا در ۱۹۹۹» ، ترجمه: خلیل رستم خانی ، در سرمایه داری در پایان هزاره: یک بررسی جهانی ، تهران ، نشر دیگر ، چاپ اول ، ۱۳۸۱ ش .
- ودرین ، اوپر ، در ادامه تاریخ ، ترجمه: عبدالحسین نیک گهر ، تهران ، انتشارات فرهنگ معاصر ، چاپ اول ، ۱۳۸۸ ش .
- Badiou, Alain, *Thinking the Event* , in *Philosophy in the Present* , Edited by Peter Engelmann , Polity Press, 2009.
- Benjamin , Walter, *The Arcades Project* ,President and Fellows of Harvard College, 1999.
- Edgerton, Gary R. , William B. Hart, and Frances Hassencahl, *Televising 9/11 and Its Aftermath: The Framing of George W. Bush's Faith-Based Politics of Good and Evil* , in *The Changing Face of Evil in Film and Television* , Edited by Martin F. Norden , Rodopi B.V, 2007.
- Jameson, Fredric, *Radical Fantasy* , *Historical Materialism*, Volume 10:4 , 273-280, 2002.
- Norden , Martin F. *Introduction* , in *The Changing Face of Evil in Film and Television* , Edited by Martin F. Norden , Rodopi B.V, 2007.
- Salamon , Linda Bradley, *Screening Evil in History: Rope, Compulsion, Scarface, Richard III* , in *The Changing Face of Evil in Film and Television* , Edited by Martin F. Norden , Rodopi B.V, 2007.
- Zizek, Slavoj, *Living In The End Times* , Verso, 2010.

بررسی برخی ادله روایی احمد بصری؛ یمانی دروغین

مهدی یوسفیان*

محمد شهبازیان**

چکیده

هدف این نوشتار، بررسی برخی ادله روایی یکی از مدعیان نیابت، با عنوان احمد بن اسماعیل بصری است. این فرد خود را فرزند با واسطه امام مهدی علیه السلام، رسول و زمینه‌ساز ظهور معرفی کرده و مدعی است پس از آن حضرت به حکومت و خلافت خواهد رسید.

وی کوشیده است با بهره‌گیری از روایات معصومین علیهم السلام ادعای خود را اثبات کند. همچنین مریدان این شخص ادعا دارند تمام بیانات و ادله او برگرفته از علم الهی وی بوده و امکان نقد هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد. اما پس از بررسی ادله مطرح شده، درمی‌یابیم که این فرد با تمسک به روایات غیرمستند، بهره‌گیری از منابع غیرعلمی، تقطیع روایات و تحریف معنا و دلالت آن‌ها، قصد فریب مخاطبان خود را داشته است. نو بودن این جریان در ایران و احساس نیاز به تحلیلی علمی و برگرفته از منابع مورد اعتماد این گروه، موجب شد پس از معرفی این فرد و روش تبلیغاتی او، به نقد برخی از ادله روایی اش بپردازیم.

روش این نوشتار، توصیفی - تحلیلی است و آن‌چه به دست آمده، نسبت‌های دروغ این فرد به ائمه علیهم السلام و سوء استفاده از نداشتن سواد حدیثی طرفدارانش است. همچنین تلاش شده با بررسی برخی از ادله مورد ادعا و با توجه به این‌که وصی و جانشین امام مهدی علیه السلام باید از علم و عصمت برخوردار باشد، بطلان ادعای او اثبات شود.

واژگان کلیدی

احمد، بصره، یمانی، امام مهدی علیه السلام، الحسن، دابة الارض، مهدی اول.

* استادیار و عضو هیئت علمی مرکز تخصصی مهدویت قم.

** کارشناس ارشد مهدویت (نویسنده مسئول). (tanid@ehmail.ir)

مهدویت، بزرگ‌ترین جریان معنوی - معرفتی به شمار می‌رود و دقت در بررسی مباحث آن - همانند دیگر موضوعات تخصصی - امری متعلق به اهل فن و عالمان این عرصه است. اندیشه مهدویت در عرصه‌های مختلف زندگی جوامع اسلامی، به‌ویژه شیعیان، رونقی بسیار داشته و پیروانی از جان گذشته گرد خود فراهم آورده است. بداندیشان، امویان و عباسیان زمانه، به درستی درک کرده‌اند که کمترین پیامد باور به این موضوع، احیای تفکر اسلامی، رشد فرهنگ شیعی و ظلم‌ستیزی است که این سبک از زندگی و بینش، هرگز با بنیان‌ها و دنیای آنان سازگاری ندارد. از این رو، همیشه بر آن بوده‌اند تا با آن که نمی‌توانند این فرهنگ را از بین ببرند، اما به صورت مستقیم یا از طریق مزدوران خود، آن را تحریف کرده و از پویایی آن جلوگیری نمایند.

متأسفانه نادانی برخی از دوستداران و پیروان این الهیات ناب اسلامی، سبب ریخته شدن آب در آسیاب دشمنان و سهل شدن کار آنان می‌گردد.

از این رو ارائه عالمانه فرهنگ انتظار و مهدویت ضرورتی عینی می‌یابد تا این جریان را از آسیب‌های ناشی از حرکت‌های جاهلانه و سوءاستفاده‌های شیادان حفظ کرده و همچون همیشه این فرهنگ اصیل اسلامی، الهام‌بخش همه آزادی‌خواهان جهان باشد و به جای سرخوردگی، امیدافزایی را در جامعه منتظران به ارمغان آورد.

به یقین اگر در جامعه‌ای علم، رشد یافته و تبیین صحیح و منطقی از دین صورت پذیرد و پس از بیان اصول و معیارهای عالمانه، فرهنگ پرسش‌گری در میان مردم رواج یابد، کمتر شاهد مکر و حیلۀ مدعیان دروغین و سوءاستفاده‌کنندگان از اندیشه مهدویت خواهیم بود.

از سوی دیگر، عالمان دینی و متخصصان در امر مهدویت وظیفه دارند علاوه بر تلاش در گسترش فرهنگ اصیل مهدوی، به انحرافات پاسخ داده و در غبار فتنه‌ها، حق را بر مردم نمایان سازند (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۸، ۵۵) و مردم نیز در امور دینی و معارف الهی موظف به پیروی از متخصصان این امر - که علمای شیعه هستند - شده‌اند (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۵۸).

در این نوشتار بر آنیم که - به یاری خدای متعال - گوشه‌ای از انحرافات یکی از مدعیان نیابت امام مهدی عج، یعنی احمد بصری را بررسی کنیم. البته به دلیل نوظهور بودن این جریان در ایران و نبود آگاهی دقیق از منابع و ادعاهای این گروه، شاهد برخی نقدهای اشتباه در این باره بوده‌ایم که وسیله‌ای برای تخریب منتقدان را در اختیار طرفداران احمد بصری قرار داده است. از این رو نخست، نگاهی مختصر اما جامع و علمی به این فرد و جریان

حامیانش می‌اندازیم.

نسب و مختصری از زندگی نامه احمد بصری

احمد بن اسماعیل، در شهر بصره در جنوب عراق به دنیا آمد. او سه دهه نخستین زندگی خود را در همان شهر سپری کرد و تحصیلاتش را تا گرفتن لیسانس و مدرک مهندسی معماری ادامه داد.

وی مدعی است در اواخر سال ۱۹۹۹ و در سن ۲۹ سالگی، به امر امام مهدی علیه السلام به نجف هجرت کرد و پنداشت که روش تدریس در حوزه علمیه دارای خلل بزرگی است؛ زیرا در حوزه علمیه، به جای توجه و تمرکز بر ثقلین - یعنی قرآن کریم و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معصومین علیهم السلام - به تدریس و آموزش منطق، فلسفه، اصول فقه، علم کلام (عقاید)، فقه (احکام شرعی) و زبان عربی می‌پرداختند.

او درباره علنی کردن دعوتش چنین ادعا می‌کند:

دو روز آخر از ماه رمضان از سال ۱۴۲۴ ق امام مهدی علیه السلام به من امر فرمود که خطابم را متوجه اهل زمین کنم و هر فرقه را با توجه به ویژگی‌هایش بر حسب اوامر امام علیه السلام مورد خطاب قرار دهم و در روز سوم شوال (مطابق ۱۷ آذر ۱۳۸۱) امام مهدی علیه السلام به من امر فرمود که انقلاب بر علیه ظالمان را علنی کنم و به بررسی راهکارها بپردازم و کارهای لازم را به سرعت انجام دهم. (برای مطالعه بیشتر، نک: واحد تحقیقات ...، بی تا - الف: ۳۶؛ زیادی، ۱۴۳۲: ۱۳۱؛ بصری، ۱۴۳۱: ج ۳-۱۷۳)

میردانش او را با عنوان احمد الحسن نام‌گذاری کرده‌اند و علت به کار بردن نام «الحسن» برای او، استناد به این روایت است:

وَيْسَمِيهِ بِاسْمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيُنْسِبُهُ إِلَيَّ أَبِيهِ الْحَسَنِ الْحَادِي عَشَرَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَّى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (خصی، ۱۴۱۹: ۳۹۷)

در استدلال به این روایت می‌گویند که در عباراتش اشاره شده او منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است و از طریق ایشان به امام حسین علیه السلام متصل می‌شود (بصری، بی تا: ۶۰). در ادامه به نقد این روایت خواهیم پرداخت.

آن‌ها شجره‌نامه‌ای خودساخته ارائه داده و نسب او را چنین بیان می‌کنند: «احمد، فرزند اسماعیل، فرزند صالح، فرزند حسین، فرزند سلمان، فرزند محمد (مراد امام زمان علیه السلام است)، فرزند حسن العسکری، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، فرزند علی السجاد، فرزند حسین، فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام».

این نسب‌نامه ساختگی در حالی است که بنابر نظر شیروان الوائلی - وزیر امنیت دولت عراق - و گروهی از طوایف بصره، او از طایفه «همبوش» - یکی از طوایف «البوسویلیم» - است و این طایفه از سادات محسوب نمی‌شود (وب‌سایت روزنامه الشرق الاوسط، گزارش جاسم داخل: «التیار المهدوی، یقسم العراقیین بین رافض لطروحاته و متفهم لها»).

برخورد علما با وی و واکنش احمد بصری

پس از این‌که این فرد ادعای خود را در عراق علنی کرد و با کمک گروهی از پیروانش جزوات و کتاب‌هایی منتشر نمود، برای گرفتن بیعت از مراجع تقلید و علمای عراق اقدام کرد. علما و بزرگان حوزه پس از بررسی ادعاهای این فرد، مخالفت خود را با این جریان اعلام نموده و کتاب‌های متعددی در بیان انحرافات و رد ادعای او منتشر کردند. از این‌رو، احمدحسین به تخریب چهره آنان همت گماشت و حتی عالمی بزرگ مانند آیت‌الله سیستانی - که زعامت شیعیان را به عهده دارد و با تدبیر و در نظر گرفتن مصالح امت اسلام و تشیع، به اداره اوضاع آشفته و پراز آشوب شیعیان عراق مشغول است - را عالم امریکایی معرفی کرد. وی همان روشی را در تخریب حوزه‌های علمیه شیعیه و علمای آن به کار گرفته که وهابیت سرلوحه فعالیت‌های ضدشیعی خود قرار داده است و عجیب این‌که اعتنا نکردن بزرگان به خود را دلیل بر حقانیت ادعاهایش می‌داند.

فعالیت پیروان

پیروان این فرد خود را «انصار امام مهدی (عج)» می‌نامند و فعالیتشان را با استفاده از فضای مجازی و اینترنت، ساخت برنامه‌های تبلیغاتی مانند مستند «ظهور کرده»^۱، چاپ کتاب و جزوات توسط انتشارات وابسته به جریان احمدحسین با نام «اصدارات الامام المهدی»، تبلیغ چهره به چهره در محافل عمومی اعم از مدارس، خیابان و دانشگاه‌ها، شرکت در نمایشگاه‌های کتاب فرانکفورت و بغداد در سال ۲۰۱۲، تأسیس رادیو^۲، چاپ ماه‌نامه صراط مستقیم و هفته‌نامه منجی (به صورت الکترونیکی) انجام می‌دهند.

۱. این مستند توسط گروه «هاشم‌فیلم» ساخته شده و نام اصلی آن «The Arrived» است.
 ۲. نمونه‌ای از تبلیغات افتتاح رادیو در سایت رسمی این گروه چنین است: «بفضل الله تبارک و تعالی، صبح امروز چهارشنبه ۱۳۹۱/۸/۳ برابر با ۲۴ اکتبر ۲۰۱۲ ساعت ۶ بامداد، کانال رادیویی انصار امام مهدی (عج) به مشارکت و کمک انصار امام مهدی (عج) در امریکا و کانادا افتتاح شد. در این روز مبارک، در ابتدا کلمه افتتاح را سید حسن موسوی حمای، فرزند مرجع مرحوم سید حمای - مسؤل هیئت علمی حوزه انصار امام مهدی (عج) در نجف اشرف - آغاز نمودند و بعد از ایشان، شیخ صادق محمدی - مدیر حوزه علمیه - کلمه‌ای در مورد این عمل مبارک و همچنین منجی عالم بشریت داشتند.»

برخی از ادعاهای این فرد

۱. او خود را با چهار واسطه، فرزند حضرت مهدی علیه السلام معرفی می‌کند.
۲. خود را یمانی دانسته که وظیفه زمینه‌سازی ظهور را بر عهده دارد.
۳. معتقد است پس از وفات امام زمان علیه السلام به عنوان امام و خلیفه حکومت را به دست می‌گیرد.
۴. خود را دارای عصمت، علم و میراث اهل بیت علیهم السلام می‌داند (واحد تحقیقات ...، بی تا - الف: ۳۰).
۵. معتقد است همان فردی است که به جای عیسی به صلیب کشیده شده و همراه با انبیای گذشته بوده است (بصری، ۲۰۱۰ الف: ج ۱-۴، ۲۹۹).
۶. اعتقاد دارد دو فرد با عنوان «دابة الارض» وجود دارد که بنا بر روایات، یکی از آنها علی علیه السلام است و در زمان رجعت می‌آید و دیگری خود اوست که در آخر الزمان و پیش از حضرت علی علیه السلام رجعت خواهد کرد (همو: ۲۳۵).
۷. خود را یکی از ۳۱۳ یار حضرت مهدی علیه السلام می‌داند.
۸. خود را صاحب بیرق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند و دلیلش این است که بر روی پرچمش نوشته شده است «البيعة لله!» (واحد تحقیقات ...، بی تا - الف: ۲۵).
۹. علم اصول، فلسفه، منطق، رجال و سندشناسی را بدعت می‌داند (همو: ۳۷).
۱۰. تقلید از مراجع را جایز نمی‌داند و خود را تنها پاسخ‌گو معرفی کرده است (بصری، ۲۰۱۰ الف: ج ۱، ۱۰۱).^۱
۱۱. در میان مراجع تنها به امام خمینی علیه السلام و شهید سید محمد صدر - صاحب موسوعه امام مهدی علیه السلام - احترام می‌گذارد که البته این مطلب با توجه به دیگر عقاید او، برای مریدانش نیز حل نشده است (بصری، ۱۴۳۱: ج ۱-۳، ۴۸، ۷۶، ۳۱۵).
۱۲. خواب و استخاره را از جمله ادله اثبات خود بیان می‌کند و خواب را کوتاه‌ترین راه اثبات خود می‌داند (همو: ۹).
۱۳. امر رجعت بعد از تمام شدن حکومت ۱۲ امام (مهدیین) - که جانشین حضرت مهدی علیه السلام بوده‌اند و اولین آنان احمد بصری است - رخ خواهد داد.^۲

۱. همچنین جزوه‌ای تفصیلی با عنوان «البيان المفيد في بيان بدعة التقليد» به قلم عبدالعالی المنصوری چاپ کرده‌اند.

۲. این موضوع را در رساله‌ای مستقل با نام «الرجعة ثالث ایام الله الكبرى» به بحث نهشته‌اند.

۱۴. همه کتاب‌های نوشته شده در انتشارات انصار الامام المهدی و سایت رسمی انصار، مورد تأیید احمد بصری است و آن‌ها را ملاک دعوت خود می‌داند^۱ (بصری، ۲۰۱۰: ب: ۲۹؛ همو، ۲۰۱۰: ج: ۲۵؛ همو، ۱۴۳۱: ج ۴-۶، ۵۲۷ و ۵۸۳).

نقد و بررسی ادله احمدحسن و پیروانش

تا کنون کتاب‌ها و سخنرانی‌های متعددی در نقد این جریان صورت گرفته است که بهترین نمونه آن، کتاب *دعوة احمد الحسن بين الحق والباطل*^۲ است. گفتنی است در تحلیل ادعاهای این فرد می‌توان به بررسی ترتیبی پرداخت؛ بدین‌گونه که همه ادله آنان را نقد کنیم، یا این‌که به نقد قسمتی از این ادله بپردازیم. در این نوشتار به چند دلیل گزینه دوم را برگزیده‌ایم؛ از جمله این‌که سخن گزافه گفتن مشکل نیست و این روش در میان همه مدعیان مرسوم بوده است که به اصطلاح از طریق ارائه رطب و یابس و یا آسمان ریسمان بافتن، ادعاهای خود را اثبات نمایند. در این شرایط لازم است نقاد، تدبیر امر را به دست گرفته و در دام آن‌ها گرفتار نشود، وگرنه باید همه عمر خود را برای تحلیل ادله مدعیان متعدد صرف کند. همچنین برخی از مباحث ارائه شده از سوی احمد بصری، توسط علما تحلیل شده و پاسخ‌های متعددی در اختیار محققان قرار دارد که ما را از بحث مجدد بی‌نیاز می‌کند؛ مباحثی مانند شرعی بودن یا نبودن خمس دادن به فقها در دوران غیبت، درستی یا نادرستی بررسی اسناد روایات و بهره‌گیری از علم رجال، دینی یا غیردینی بودن مباحث منطقی و فلسفه، مباحث رجعت و... .

نکته‌ای که باید درباره موضوع‌های مذکور بدان توجه شود، این است که وارد کردن اشکال همیشه راحت است، اما در پاسخ به این پرسش‌ها باید به بیان مقدمات و مبانی‌ای پرداخت که از حوصله این نوشتار و خوانندگان به دور است. از این‌رو خواننده گرامی را به کتب و مقالاتی که به این موضوع پرداخته‌اند ارجاع می‌دهیم (برای مثال، نک: ترابی، ۱۳۸۷: ۳۵؛ حسینی قزوینی، ۱۴۳۰: ج ۱، ۳۷۱ و ج ۲، ۵۸۰).

دیگر دلیل به‌کارگیری روش دوم، این است که وی مدعی است معصوم بوده و دارای علم رسول خدا ﷺ است و تمام ادله او صحیح بوده و امکان رد کردن آن‌ها وجود ندارد. ما نیز از این زاویه که اگر تعدادی از دلایل او را رد کنیم و دروغ‌گو بودن او را اثبات نماییم، توانسته‌ایم

۱. در نتیجه نمی‌توانند اشکال‌های وارد شده به کتب را تنها به انتشارات انصار نسبت دهند.

۲. این کتاب از نویسنده‌ای با عنوان نمادین «طالب الحق» است و نسخه الکترونیک آن در اینترنت، در دسترس همگان قرار دارد.

ریشه ادعاهای او را از بین ببریم، به نقد برخی از ادله اش بسنده می‌کنیم. در بررسی ادعاهای این فرد، به سه محور استفاده از روایات غیرمعتبر و جعلی، تقطیع روایات و تحریف معنا و مراد روایت، اشاره خواهیم کرد و برای هر قسمت نمونه‌هایی را از میان مصداق‌های متعدد ذکر خواهیم کرد.

۱. استفاده از روایات غیرمعتبر و جعلی

یکی از مشکلات در حوزه مباحث مهدویت، ساخته شدن روایاتی برای منافع فرقه‌ای و نیز پدیدار شدن روایت‌های تازه یافت در منابع متأخر است. توسط برخی نویسندگان، روایت‌هایی مطرح شده که نه تنها دلیلی بر پذیرش آن‌ها وجود ندارد، بلکه شواهدی درباره اعتبار نداشتنشان موجود است. مدعیان دروغین از این مطلب استفاده کرده و در مسیر پیشبرد اهداف خود، این دسته از نشانه‌ها را پررنگ نموده‌اند. برای مثال، برای گسترش هرچه بیشتر ادعای مهدویت عبیدالله المهدی در آفریقا، داعیان اسماعیلیه بر اساس بعضی روایات منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام که «ظهور مهدی از مغرب خواهد بود»، روایاتی جعل کرده و پیش‌بینی می‌کردند ظهور، در سال غلبه فاطمیان بر آفریقا خواهد بود. آنان از امام هادی علیه‌السلام روایتی نقل می‌کردند که فرموده است: «با گذشت ۴۲ سال، بلا و گرفتاری‌ای که گرفتار آن هستید، رفع خواهد شد.»

مبلغان اسماعیلی برای جلب اقوام بربر و بادیه‌نشین به مهدویت، احادیثی جعل کردند که بر اساس آن‌ها، مهدی موعود از بین اقوام شیعه‌نشین ظهور خواهد کرد. بیشترین احادیث، ظهور مهدی را از نواحی دوردست کشورها و کناره‌های سرزمین‌های آباد مانند «زاب» در آفریقا و «سوس» در مغرب تعیین می‌کرد (عرفان، ۱۳۸۸: ۱۴۵؛ همچنین نک: جعفریان، ۱۳۹۱: ۳۰ و ۳۹).

احمد بصری نیز از قافله دیگر مدعیان جا نمانده و در دعوت خود، به برخی روایت‌های نشانه ظهور استناد کرده است که هیچ جایگاه علمی ندارند. از جمله روایت‌های مورد اشاره او عبارتند از:

الف) روایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره ملک فهد

عن مسند احمد عن النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: يحكم الحجاز رجل اسمه على اسم حيوان إذا رأته حسبت في عينه الحول من البعيد وإذا اقتربت منه لا ترى في عينه شيئاً، يخلفه له أخ اسمه عبد الله، ويل لشيعتنا منه - أعادها ثلاثاً - بشروني بموته أبشركم بظهور الحجة؛ (طباطبایی حسنی، ۱۴۲۹: ۱۳۷)

در *مسند احمد بن حنبل* آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: مردی که اسمش، اسم حیوان است^۱ بر حجاز (عربستان) حکومت می‌کند. اگر از دور به او نگاه کنی، در چشمش انحراف (چپی) می‌بینی، ولی اگر به او نزدیک شوی در چشمش مشکلی نمی‌بینی. جانشین یا خلیفه‌اش برادرش به نام عبدالله خواهد بود. وای بر شیعه ما از دست او! - پس این جمله را سه بار تکرار کرد - بشارت مرگش را به من بدهید، شما را به ظهور حجت بشارت می‌دهم.

در توضیح این ادعا آمده است:

فهد به معنای یوزپلنگ است و فهد در سال ۲۰۰۵ مُرد و حکومت حجاز به برادرش عبدالله رسید. طبق معمول نظام‌های پادشاهی، حکومت از پدر به پسر می‌رسد، ولی در نظام حکومت آل سعود در عربستان، این یک استثناست و حکومت از برادر به برادر می‌رسد و پیامبر اکرم با این توضیحات، مصداق را دقیقاً روشن فرموده‌اند. تصاویر انحراف چشمان فهد از دور و عدم انحراف چشمان او از نزدیک نیز در وب‌سایت انصار موجود است. (واحد تحقیقات ... ، بی تا - الف: ۱۱)

همچنین می‌گویند:

ان شاء الله با این علامات از آیات و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، برای همه مشخص شده باشد که ما در عصر ظهور هستیم. پس قطعاً بایستی امام مهدی علیه‌السلام و یا وصی و رسول ایشان و یا امرایشان ظهور کرده باشند. (زیادی، ۱۴۳۲: ۱۸؛ واحد تحقیقات ... ، بی تا - ب: ۱۶)

شیخ حیدر زبیدی صریح‌تر از متن فوق اشاره می‌کند که با توجه به این روایت، نشانه ظهور احمد بصری تحقق یافته و ظهور امام مهدی علیه‌السلام در حال تحقق است (زیادی، ۱۴۳۲: ۱۷).
منبع روایت: بنابر نقل منابع تبلیغاتی طرفداران احمد، اولین منبع این روایت، کتاب *مئاتان و خمسون علامه حتی ظهور الامام المهدي* علیه‌السلام اثر محمد علی طباطبایی حسنی است.^۲ با مراجعه به کتاب *مسند احمد بن حنبل* و سایر متون روایی شیعه و سنی، درمی‌یابیم که این روایت وجود خارجی ندارد و تا کنون کسی آن را ذکر نکرده است. جالب این‌که نویسنده کتاب *مئاتان و خمسون علامه*، خود نیز این روایت را در هیچ منبع حدیثی ندیده است و در استناد آن به *مسند احمد* و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین می‌گوید:

۱. فهد = یوزپلنگ.

۲. این فرد خود را به صورت خود خوانده، علامه معرفی می‌کند و مبلغانی از سوی احمد، برای انحراف ذهن مخاطبان، از او با نام «علامه طباطبایی» نام می‌برند تا گمان شود نویسنده کتاب، علامه طباطبایی - صاحب *تفسیر المیزان* - است.

هَذَا الْخَبْرُ نَقَلَهُ إِلَيَّ أَحَدُ الْفَضَلَاءِ الْمَطْلُوعِينَ؛ (طباطبایی حسنی، ۱۴۲۹: ۱۳۷)

این خبر را یکی از فضلی مطلع !!! برای من نقل کرده است.

عجیب است احمد بصری - که ادعای علم امامت دارد - نفهمیده که این روایت در مستند احمد و هیچ منبع روایی معتبر دیگری وجود ندارد و به نوعی دروغ بستن به رسول خدا ﷺ به شمار می‌رود.

این کتاب نه تنها از منابع دست اول و معتبر نیست، بلکه در آن مواردی وجود دارد که بر عدم دقت علمی نویسنده آن دلالت دارد؛ مواردی مانند توجه به تطبیق‌گرایی - که اگر چه به صورت احتمالی بیان می‌کند، اما در این زمینه افراط دارد - از قبیل تطبیق لفظ «جهجاه» به محمدرضا پهلوی با این توجیه که این عبارت برگردان شاهنشاه است! (همو: ۱۲۱)، بیان احتمالی زمان ظهور (همو: ۲۰۵)، استفاده از سخنانی با عنوان روایت - که در منابع روایی مشابه نداشته و در هیچ منبع روایی پیش از دوران مشروطه نیز وجود ندارد (خبرآنلاین، رسول جعفریان: «بازار گرم تطبیق علایم ظهور در مشروطه») - همچون به کار بردن عبارت «طهران» و بیان ویژگی زنان تهرانی در روایتی منسوب به امام صادق علیه السلام (همو: ۱۶۴)، استفاده از منابع غیرمعتبر در مباحث مهدویت مانند *نوائب الدهور*، *بیان الائمه* سید مهدی نجفی، *عقاید الامامیه* سید ابراهیم زنجانی و... (نک: عاملی، ۱۴۲۴).

نویسنده کتاب معتقد است نیازی به بررسی و جدا کردن روایات معتبر از غیرمعتبر در مباحث مهدوی وجود ندارد (طباطبایی حسنی، ۱۴۲۹: ۱۰). او با همین نگاه به سخنانی عجیب به نام اهل بیت علیهم السلام اشاره می‌کند و در پایان کتابش با توجه به خوابی که مادرش دیده است، خود را از یاران امام زمان علیه السلام می‌داند و معتقد است در حیات او ظهور اتفاق خواهد افتاد (همو: ۲۰۲).

محتوای روایت: این روایت هیچ دلیلی بر مدعای احمد بصری نیست و تنها به صورت کلی به ظهور حجت اشاره می‌کند و مشخص نیست انصار و مریدان احمد (نک: خطاب، ۲۰۰۹: ۳۴)، با چه استدلالی عبارت «حجة» را به او تطبیق می‌دهند. از طرف دیگر، باید مراد از مرگ خلیفه، مرگ ملک عبدالله باشد نه ملک فهد؛ زیرا مطابق با قوانین ادبی باید ضمیر را به نزدیک‌ترین مرجع آن بازگرداند، و نزدیک‌ترین مرجع برای ضمیر، نام عبدالله بوده و اگر بخواهیم به روایتی مشابه نیز اشاره کنیم، شیخ طوسی مرگ حاکمی به نام عبدالله را از نشانه‌های ظهور دانسته است، نه فردی به نام فهد.^۱

۱. شیخ طوسی در روایتی چنین می‌گوید: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ يَضْمَنُ لِي مَوْتَ عَبْدِ اللَّهِ أَضْمَنَ لَهُ الْقَائِمَ...» (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۴۷). فارغ از این که این روایت مشخص نمی‌کند که مراد از عبدالله کیست و دست‌کم در

با این سخن باید به احمد بصری متذکر شد که پیش از موعد آمده است و بر فرض پذیرش روایت منسوب به رسول خدا ﷺ، باید صبر کند تا ملک عبدالله از دنیا برود.

ب) روایت خلع حاکم مصر

عن علی عليه السلام: ... صاحب مصر علامة العلامات وآيته عجب لها إمارات، قلبه حسن و رأسه محمد و یغیر اسم الجدد، إن خرج من الحکم فاعلم ان المهدی سيطرق أبوابکم، فقبل أن یقرعها طيروا الیه فی قباب السحاب (الطائرات) أو أتوه زحفاً و حبواً علی الثلج؛ (داود، بی تا - الف: ۴۱۲)

از علی عليه السلام نقل شده است: صاحب مصر علامت علامت هاست و نشانه او آن است که دارای امارت (حکومت) است. قلب او حسن است و سراو محمد و نام جدش را تغییر می دهد. اگر بیرون رفت بدانید که مهدی درهای شما را خواهد کوبید. پس پیش از آن که درهابتان را بکوبد به سوی او ولو بر روی ابرها پرواز کنید یا سینه خیز بر روی برف (بخ) بشتابید.

بنابر ادعای این گروه، مراد از پادشاه مصر، «محمد حسنی سید المبارک» است که ابتدای نام او محمد، وسط آن حسن و با حذف نام جد خود یعنی سید، به صورت «محمد حسنی مبارک» خوانده شده و اکنون از حکومت خلع گردیده، در نتیجه مهدی باید درب خانه شما را زده باشد، که آن هم احمد بصری است (واحد تحقیقات ...، بی تا - الف: ۱۱).

منبع روایت: سایت های رسمی احمد و منابع تبلیغاتی او، آدرس این سخن را کتاب *ماذا قال علی عليه السلام عن آخر الزمان* تألیف سید علی عاشور، دانسته اند، در حالی که اولین منبع این سخن، کتاب *المفاجأة بشرک یا قدس* تألیف محمد عیسی داود است. نقطه اشتراک هر دو کتاب در این است که هیچ یک از منابع معتبر و مصادر اولیه نقل حدیث نیستند و با توجه به این که این افراد خود نیز از معاصران بوده و امیر المؤمنین عليه السلام را درک نکرده اند، باید از منبعی معتبر آدرس دهند که چنین اتفاقی نیز رخ نداده است.

نویسنده کتاب *المفاجأة* یکی از روزنامه نگاران و اساتید دانشگاه مصر است که ادعا دارد نزد برخی از اولیای خدا علوم غریبه را آموزش دیده است. این فرد سنی بوده و نسب خود را به امام حسن مجتبی عليه السلام می رساند. وی اعتقاد دارد مقداری از علوم اهل بیت عليهم السلام به ویژه علوم موجود از علم جعفر حضرت علی عليه السلام در اختیار پدر، عمو و خود اوست (همو: ۵۷). او علم جعفر را

زمان ما می تواند به پادشاه عربستان و اردن تطبیق یابد و الزامی در تطبیق آن به پادشاه عربستان نیست، علی بن یوسف بن مطهر حلی (برادر علامه حلی و درگذشته ۷۰۳ق) در کتاب خود، مراد از این عبدالله را آخرین پادشاه بنی العباس (عبدالله المستعصم - ۶۵۶ق -) می داند و این واقعه ای است که رخ داده است. (نک: حلی، ۱۴۰۸: ۷۸)

علم اعداد دانسته و با تدوین کتاب‌هایی و ادعای آموزش در این باره، سخنانی را به حضرت علی علیه السلام نسبت می‌دهد که تا کنون هیچ‌یک از علمای شیعه و اهل سنت بدان اشاره نکرده‌اند. در کتاب او تصریح امام علی علیه السلام به نام کشورهای امریکا، اسرائیل، نپال، تبت، کره شمالی و جنوبی، اروپا، سنگاپور و... و حتی بیان نام انورسادات، اختلافات در مصر و جریان صلح کمپ دیوید را می‌بینیم (نک: همو: ۴۱۲، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۷۲) و در اصل، هر آن‌چه را که در پیرامون ما اتفاق افتاده است را در قالب روایتی از علی علیه السلام بیان می‌کند! اگرچه این فرد ادعا دارد که علوم نابی را در اختیار دارد، اما تولد حضرت مهدی علیه السلام را در مدینه - نه سامراء - دانسته و مطابق با عقاید اهل سنت، آن حضرت را از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام می‌داند. نکته درخور تأمل این‌که در بخشی از کتابش پس از بحث درباره مرگ فردی با نام عبدالله در آخرالزمان - که در روایت پیشین بدان اشاره شد - محبت شدید خود به ملک عبدالله پادشاه عربستان را کتمان نمی‌کند و می‌کوشد او را به عنوان انسانی شجاع، ضد امریکایی و متدین معرفی کند (همو: ۳۹۳).

همچنین بسیار عجیب است با این‌که این فرد چنین اطلاعاتی را برای خود دانسته، اما خلیفه اول و دوم و همچنین معاویه را از اولیای خدا و خواص معرفی می‌کند (همو: ۷۸ و ۸۴) و در کتابی دیگر - که درباره امام مهدی علیه السلام نگاشته است - قذافی را یکی از زمینه‌سازان ظهور معرفی می‌کند (داود، بی تا - ب: ۱۳۶ و ۱۳۸).

اگرچه نویسنده مذکور ادعا دارد مقداری از علم جفر ائمه علیهم السلام در اختیار اوست و مطالب خود را در کتابی جداگانه با عنوان *الجفر، أسرار الهاء فی الجفر* به چاپ رسانده است، اما باید توجه داشت که یقیناً ادعای این فرد اشتباه است و علم جفر ذکر شده در احادیث اهل بیت علیهم السلام از منابع اختصاصی علوم ائمه علیهم السلام به شمار می‌رود و در اختیار هیچ‌کس دیگری قرار نمی‌گیرد (نک: صفار، ۱۴۰۴: ج ۱، ۱۵۱؛ کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۲۳۸). آن‌چه امروزه به عنوان علم جفر آموزش داده می‌شود، با علم جفر موجود نزد امامان معصوم علیهم السلام متفاوت است و نمی‌توان با توجه به علوم غریبه‌ای که در اختیار برخی از اولیای خدا و حتی برخی از شیادان قرار دارد، آن‌چه را به دست آورده‌ایم به ائمه علیهم السلام نسبت دهیم و به عنوان روایت نقل کنیم؛ چراکه این امر نیز مصداق دروغ بستن به اهل بیت علیهم السلام است.

نکته دیگر درباره روش کاری محمد عیسی داود، این است که به نسخ خطی‌ای اشاره دارد که گویا تنها در دسترس اوست و گزارش‌هایی را از آن‌ها عنوان می‌کند که ساختگی بودنشان مخفی نیست. یکی از محققان معاصر، شگرد برخی از شیادان را چنین توضیح می‌دهد:

استناد به آثار مخطوط غیررسمی و ناشناخته؛ از قدیم‌الایام رسم بر این بوده است که

در این زمینه (ادعاهای ظهور)، به آثار مخطوطی استناد می‌شده که در دسترس عموم قرار نداشته است. برای مثال، گفته می‌شود فلان مطلب را در نسخه‌ای در خانه فلان شخص دیده است، اما اکنون نمی‌داند در اختیار کیست؛ یا در نسخه‌ای کهنه آن را دیده است که در خانه فلان شیخ در فلان شهر دوردست بوده است. در این زمینه آثاری که به عنوان جفر و جامعه شناخته شده، گاه منسوب به علی علیه السلام یا منسوب به امام صادق علیه السلام است، نقش مهمی را بر عهده دارد. غالب این متون برای دیگران شناخته شده نیست؛ به علاوه نسخه‌های فراوان و متعدد و متفاوتی که بیشتر مربوط به علم اعداد و حروف و شامل جدول‌های عجیب و غریب نجومی و غیره است، در دست است که هیچ‌گونه نسبت و استناد آنان به قرون اولیه اسلامی هم ثابت نیست، چه رسد به معصومین علیهم السلام. (جعفریان، ۱۳۹۱: ۴۰)

محتوای روایت: برخلاف نظر طرفداران احمد، مراد نویسنده کتاب *المفاجاة* از عبارت «إن خرج»، سقوط و خلع نیست تا با سقوط دولت حسنی مبارک منتظر ظهور مهدی علیه السلام باشیم، بلکه این فرد اعتقاد داشته که صاحب مصر و محمد حسنی مبارک برای زمینه‌سازی ظهور، خروج و قیام کرده و از زمینه‌سازان ظهور مهدی علیه السلام به شمار می‌رود و مراد از «إن خرج»، جنبش حسنی مبارک در راستای ظهور است. او مدعی است فرد زمینه‌ساز ظهور، نام جد خود را تغییر می‌دهد^۱ و صاحب و حاکم مصر است.^۲ همچنین در کتابی دیگر از این نویسنده، حسنی مبارک به عنوان «شیر مصر» معرفی شده و نام او را به صورت رمزی «محمد ح» ذکر می‌کند.^۳

افزون بر مطالب گذشته، دلیلی وجود ندارد که مراد از مهدی در روایت یاد شده، احمد بصری باشد.

۲. تقطیع روایات

گاهی فردی برای اثبات ادعای خود به قسمتی از یک روایت اشاره می‌کند که در صورت بیان آن به صورت کامل و تمام، دلیلی بر ادعای آن‌ها نیست. از این رو تقطیع و برش زدن روایات، از نمونه شگردهای مدعیان دروغین بوده و با این عمل راهی برای ادعای خود جست‌وجو می‌کنند.

۱. «مصر سند المهدی، ... والذی فلق الحیة و برأ النسم أنه للممهد للمهدی و هو عالی القد أحمر الخد ملیح الصورة، یغیر اسم الجد... و نصفه العلوی أحسن من السفلی...» (داود، بی تا - الف: ۳۷۳)
۲. «والملك رجل یکنى المنصور، أبيض الوجه، مشرباً بحمرة، أزهر الجبین، کبیر السن لکنه قوی الجسد، و حاد الذکاء، یقال له "صاحب مصر"... وهو یسبق خروج فتی من الجزيرة العرب یسمى المهدی...» (همو: ۳۷۹)
۳. در این کتاب مطالبی عجیب‌تر از کتاب *المفاجاة* آمده است. (برای مثال، نک: همو، بی تا - ب: ۵۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۷۶)

احمد بصری نیز برای اهداف خود از این شیوه استفاده نموده و برخی از ادله دعوت خود را با این ترفند بیان می‌کند.

الف) احمد از بصره^۱

أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِيَ أَصْحَابَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَصِيرٍ فِيمَا بَعْدَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... وَمِنَ الْبَصْرَةِ

أحمد؛ (آل سید حیدر کاظمی، بی تا: ۲۱۹)

امام صادق علیه السلام در معرفی یاران حضرت مهدی علیه السلام فرمود: ... در بصره احمد است.

از جمله روایاتی که برای اثبات نام احمد در روایات ادعا می‌شود، روایت فوق است. آن‌ها مدعی اند که اهل بیت علیهم السلام به نام احمد تصریح کرده‌اند و این از مصادیق بیان امامت یک امام توسط امام پیش از خود است (بصری، ۱۴۳۱: ج ۱، ۶۵).

منبع اصلی این روایت کتاب *دلائل الامامة* است و اگرچه در انتساب آن به محمد بن جریر طبری - از علمای هم عصر شیخ طوسی - تردید وجود دارد (نک: صفری فروشانی، ۱۳۸۴: ۲۲۳؛ انصاری، ۱۳۷۳: ۱۳۸)، اما قدمت این کتاب به قرن پنجم هجری می‌رسد و از منابع متقدم به شمار می‌رود (نک: تهرانی، ۱۴۰۳: ج ۸، ۲۴۲). در همه منابع متأخر نیز این روایت را از *دلائل الامامة* نقل کرده‌اند؛ از جمله کتاب *بشارة الاسلام* که احمد بصری نشانی روایت را از این منبع ذکر می‌کند.

با مراجعه به متن اصلی روایت، به تقطیع شدن آن توسط احمد بصری پی می‌بریم. عبارت کامل چنین است:

وَمِنَ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَعْظَمِ بْنِ سَعْدٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ، وَحَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ. (طبری، ۵۷۵: ۱۴۱۳)

به تصریح روایت، فردی با نام احمد از بصره، فرزند ملیح است نه فرزند اسماعیل؛ و این روایت نه تنها تصریحی بر نام احمد بن اسماعیل بصری ندارد، بلکه دلیلی برای رد ادعای او نیز به شمار می‌رود.

ب) اولین یار مهدی علیه السلام از بصره (برای مطالعه بیشتر، نک: آیتی، ۱۳۹۲: ۵ - ۴۹)

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَلَا وَإِنَّ أَوْلَهُمْ مِنَ الْبَصْرَةِ؛ (آل سید حیدر کاظمی، بی تا: ۲۲۱)

۱. در این جا به اختصار، به بیان این روایت پرداختیم. برای دیدن پاسخ کامل به همراه نقد توجیهات یاران احمد بصری، نک: آیتی، ۱۳۹۲: ۵.

۲. نویسنده این کتاب درگذشته سال ۱۳۳۶ قمری، یعنی حدود صد سال پیش است.

امیر المؤمنین علیه السلام [در خطبه‌ای] فرمود: اولین یاران مهدی از بصره هستند.

در این روایت تصریح شده است که اولین یاران مهدی علیه السلام از بصره هستند و چون احمد بن اسماعیل نیز اهل آن دیار است، بر او تطبیق می‌دهند (بصری، ۱۴۳۱: ج ۱، ۶۵).
 نخستین منبعی که پیش از *بشارة الاسلام* این روایت را با متن ذکر شده نقل کرده، کتاب *الناصب*^۱ است (حائری یزدی، ۱۴۲۲: ج ۲، ۱۶۶). این کتاب، روایت را با عنوان «خطبة البيان» و از علی علیه السلام نقل می‌کند (برای بررسی سند و اقوال علما درباره اعتبار نداشتن این خطبه، نک: شهبازیان، ۱۳۸۹: ۲۸). هر دو منبع، نام افرادی را که به عنوان یار مهدی علیه السلام در بصره ذکر شده، علی و محارب آورده‌اند که نه تنها دلالتی بر نام احمد ندارد، بلکه دروغ‌گویی او را بیش از پیش بر ما آشکار می‌کند.

الا وان اولهم من البصرة، و آخرهم من الابدال، فأما الذين من البصرة فعلى و محارب؛
(آل سید حیدر کاظمی، بی‌تا: ۲۱۱)
 بدانید اولین آنان از بصره و آخرینشان از ابدال هستند. پس آنان که از بصره‌اند [نامشان] علی و محارب است.

ج) پیش‌گویی سطیح کاهن

فقال سطيح^۲: ... فعندها يظهر ابن المهدي؛ (آل سید حیدر کاظمی، بی‌تا: ۱۸۷)
 سطيح کاهن می‌گوید: در آخرالزمان فرزند مهدی ظهور خواهد کرد.

بنابر این روایت، آنان ادعا دارند با توجه به این‌که احمد فرزند حضرت مهدی علیه السلام است، این سخن به ظهور او اشاره دارد (عقیلی، ۱۴۲۵: ۱۵).
 نخست باید متذکر شد که این سخن از یک کاهن نقل شده و اعتبار سخن معصوم علیه السلام را ندارد و حتی به فرض این‌که درست نقل شده باشد، باز هم بر ادعای احمد دلالت نمی‌کند. اما نکته مهم‌تر، تقطیع دوباره خبری دیگری است که نشان از راهزنی علمی این گروه دارد.
 کهن‌ترین منبعی که قسمتی از عبارات‌های این خبر را ذکر کرده است، کتاب *الملاحم* ابن منادی (۳۳۶ ق) - از محدثان اهل سنت - است (ابن منادی، ۱۴۱۸: ۵۱، البته عبارت مذکور

۱. این کتاب در سال ۱۳۲۴ قمری نگاشته شده (نک: حسینی جلالی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۲۶۹) و کتاب *بشارة الاسلام* - بنابر تصریح مؤلفش در پایان کتاب - در سال ۱۳۳۲ تألیف گردیده است.

۲. نام اصلی سطيح، ربیعة بن مازن است. درباره او می‌گویند: «و سطيح: هذا الكاهن الذئبي، من بني ذئب، كان يتكهن في الجاهلية، سمي بذلك لأنه كان إذا غضب قعد منبسطاً فيما زعموا؛ وقيل: سمي بذلك لأنه لم يكن له بين مفاصله قصبٌ تعمده، فكان أبداً منبسطاً.» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۲، ۴۸۳؛ همچنین نک: صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۱۹۱ - ۱۹۶؛ بکری، بی‌تا: ۱۳۴)

در این کتاب ذکر نشده است). در میان عالمان شیعی نیز اولین منبع نقل این خبر، کتاب *مشارق انوار الیقین* اثر حافظ رجب برسی (۸۱۳ق) بوده و تمام منابع متأخر دیگر مانند *بحار الانوار* از این کتاب نقل می‌کنند (برسی، ۱۴۲۲: ۲۰۰).

پس از مراجعه به کتاب *مشارق انوار الیقین* و مصدر نقل *بشارة الاسلام* - که *بحار الانوار* است - درمی‌یابیم که در *بشارة الاسلام* اشتباه چاپی رخ داده و عبارتی از قلم افتاده است. متن درست خبر چنین است:

فعندها يظهر ابن النبي المهدي؛ (همو؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۱۶۳)

در آخر الزمان فرزند رسول خدا ﷺ، یعنی حضرت مهدی ﷺ ظهور خواهد کرد.

این همان اعتقاد همه مسلمانان جهان است که روزی حضرت مهدی ﷺ - که از نسل رسول خدا ﷺ است - ظهور خواهد کرد.

برخی از مبلغان این گروه، ادعا می‌کنند شاید در نسخه‌ای خطی عبارت «ابن المهدي» باشد و در نسخه موجود نزد صاحب کتاب *بشارة الاسلام* نیز عبارت «ابن المهدي» بوده است. (دیراوی، ۲۰۱۲: ۴۴) این گروه، نه تنها دلیلی بر این مدعا ذکر نمی‌کنند و نسخه‌ای که چنین عبارتی داشته باشد در اختیار ندارند، بلکه با توجه به این که عبارت *بشارة الاسلام* از *بحار الانوار* بوده^۱ و در تمامی نسخ *بحار الانوار* و *مشارق انوار الیقین*، «ابن النبي المهدي» آمده است، تردیدی در اشتباه این گروه باقی نمی‌ماند. اگرچه ممکن است برخی الفاظ نقل شده در *بحار الانوار* و *مشارق انوار الیقین* با یکدیگر تفاوت داشته باشند، اما از قضا در این عبارت، هیچ نسخه‌ای با نسخه دیگر تعارض و تفاوت ندارد.

۳. تحریف معنا و مقصود روایت

احمد و یارانش برای اثبات ادعای خود، به تغییر معنا در روایات روی آورده و اخباری که به آن‌ها ارتباط ندارد و درباره حضرت مهدی ﷺ نقل شده است را به خود نسبت می‌دهند. در این جا به تعدادی از برداشت‌های نادرست این گروه اشاره می‌کنیم:

الف) نام مخفی و نام آشکار

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَى الْمُنْتَبَرِ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبَدَّحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمُ مَسَاشُ الْمُنْكَبَتِينَ يَطَّهْرُهُ سَامَتَانِ

۱. عجیب است این گروه نمی‌فهمند که عبارت *بشارة الاسلام* از منبعی غیر از *بحار الانوار* نیست تا بحث از نسخه بدل پیش آید.

شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَشَامَةٌ عَلَى شَبِّهِ شَامَةِ النَّبِيِّ ﷺ لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَاسْمٌ يَعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَأَمَّا الَّذِي يَعْلَنُ فَمُحَمَّدٌ؛ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۵۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمودند: از فرزندان من در آخر الزمان فرزندی ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و سینه اش فراخ و ران هایش سطبر و شانه هایش قوی است و در پشتش دو خال است؛ یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نام دارد؛ یکی نهران و دیگری آشکار. اما نام نهران احمد و نام آشکار محمد است.

آنان برای این باورند که مراد از عبارت «اسم» در این جا «شخصیت» است و نمی توان آن را حمل بر معنای حقیقی «اسم» که نام افراد است کرد. از این رو مدعی هستند که در روایت، به شخصیت مخفی و گمنام احمد در برابر شخصیت آشکار و شناخته شده حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده است (نک: بصری، ۲۰۱۰ الف: ج ۱-۴، ۲۲۹).

بسیار عجیب است که این افراد در تعیین مصداق برای صفات ذکر شده در ابتدای روایت تصریح می کنند این ویژگی ها به امام مهدی علیه السلام اختصاص دارد و علی علیه السلام در مقام بیان ویژگی های جسمانی حضرت مهدی علیه السلام بوده است، اما بدون دلیل، ادامه روایت را اشاره به دو فرد می دانند (نک: زیادی، ۱۴۳۲: ۵۸).

اشتباه این گروه در استدلال به روایت بر کسی پوشیده نیست، و استدلال آنان جز ناآگاهی از فقه الحدیث و درک متن دلیلی ندارد.

همان گونه که در ابتدای روایت بیان شده است، امام علی علیه السلام همه این ویژگی ها و عبارت نام آشکار و مخفی را برای یک فرد ذکر نموده، نه دو نفر؛ و از عبارت هایی مفرد مانند «یخرج رجل»، «له»، «رأیته» و «یده» استفاده کرده است. به یقین امام علی علیه السلام دو اسم را برای یک فرد بیان کرده است و مراد آن حضرت در این روایت، امام مهدی علیه السلام است. همچنین ممکن نیست که علی علیه السلام ویژگی های یک نفر را بیان کند و در مورد یک فرد سخن بگوید، اما در مقام تطبیق، انتهای کلام را بی دلیل به دونفر نسبت دهد.

مراد از اسم مخفی نیز این است که عموماً مردم حضرت مهدی علیه السلام را با نام «محمد» می شناسند و کمتر از نام «احمد» استفاده می کنند و عبارت «یخفی» به نام کم استعمال و غیر معروف تعبیر می شود.

احمد و مبلغان وی با تمسک به توجیهی عجیب، از معنای حقیقی «اسم» که همان «نام» است پرهیز کرده و به معنای مجازی آن، یعنی «شخصیت» روی می آورند. یکی از

آنان می‌گویند:

بطبیعة الحال المتبادر من الاسم هو الاول، أى اللفظ الذى يوضع علامة على الشخص، لا الشخص نفسه... فلو كان المراد اللفظ فهو قد ذكره فى نفس الرواية وفى نفس الموضوع بقوله «فأحمد»، إذن لا بد أن يكون المراد خفاء شخص القائم على الناس. (دوايرى، ۲۰۱۲: ۱۴۷)

او معتقد است که اگر مراد از «اسم» در روایت «نام» بود، چرا آن را عنوان کرده‌اند؟ پس مراد شخصیت مخفی است.

در عبارات‌های گذشته توضیح دادیم که با توجه به عبارت‌های به کار رفته به صورت مفرد و برای یک فرد، امکان ندارد مراد حضرت علی علیه السلام دو نفر باشد و به هر صورت، روایت بر یک نفر دلالت دارد و ویژگی‌های یک فرد را مطرح کرده است و به هیچ ترفندی نمی‌توان مراد از ضمیر مفرد را جمع یا مثنی گرفت.

در پاسخ به این توجیه نیز باید گفت اگرچه برخی از روایات، حکم به حرمت به کار بردن نام حقیقی حضرت مهدی علیه السلام داده‌اند،^۱ اما در اخبار بدان تصریح شده است. پس نمی‌توان گفت دلیل مخفی بودن نام دیگر امام عصر علیه السلام اشاره امام علی علیه السلام به نام مخفی آن حضرت است؛ زیرا به کار بردن آن به قدری در میان مردم کم است که آن را نام مخفی و کم استعمال می‌دانند. همین پرسش - که اگر مقصود، مخفی بودن نام بوده، چرا در روایات ذکر شده است - در بحث همانندی نام حضرت مهدی علیه السلام با نام پیامبر صلی الله علیه و آله نیز باقی است که در توجیه آن، علمای بزرگوار توضیحاتی ارائه داده‌اند (برای مطالعه این بحث، نک: طبسی، ۱۳۸۱: ۲۰۳؛ سلیمیان، ۱۳۸۵: ۱، ج ۱، ۲۰۱).

ب) شباهت کنیه امام مهدی علیه السلام با نام عمویش

عِيسَى الْحَشَّابِ قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ، الْمُتَوَثِّرُ بِأَبِيهِ، الْمُكْتَنَى بِعَجِيهِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ تَمَائِيَةً أَشْهُرُ؛ (ابن بابويه، ۱۴۰۴: ۱۱۵؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۱۸)

عیسی خَشَّاب گویند: به امام حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: خیر، ولیکن صاحب الامر طرید و شرید و خون خواه پدرش و دارای کنیه‌ای با اسم عمویش است. او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می‌نهد.

۱. تصریح روایات به گونه‌ای است که جز بر امام مهدی علیه السلام دلالت نمی‌کند. (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۲۲۸؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۳۸، ۲۴۰، ۳، ج ۸)

کنیه امام مهدی علیه السلام، ابوالقاسم است و ایشان نمی‌تواند کنیه‌ای مطابق با اسم عمویش، عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام داشته باشد. لذا روایت به فردی اشاره دارد که کنیه‌اش «ابوالعباس» بوده و آن فرد احمد است.

احمد بصری نیز درباره این روایات و تبیین «المکنی بعمه» می‌گوید:

و المراد من الكنية هنا، أي: أبو فلان. وعمه المقصود في الرواية العباس بن علي عليه السلام؛
(بصری، ۱۴۳۱: ج ۱-۳، ۱۹۲)

مراد از کنیه این است که بگویی: ابوفلان، و مراد از عمو در این روایت حضرت عباس بن علی علیه السلام است.

باید توجه کرد که احمد بصری، دلیلی در اثبات ادعای خود - که مراد از «المکنی بعمه» عباس بن علی علیه السلام است - ذکر نکرده و با توجه به احتمالات، می‌توان مراد از «عمه» را امام حسن مجتبی علیه السلام و دیگر برادران امام حسن عسکری علیه السلام - از جمله جعفر - دانست. برابر با مبانی علم حدیث و بیان نورانی امام علی علیه السلام، در تحلیل اخبار اهل بیت علیهم السلام باید به روایات هم‌خانواده آن نگریست تا بتوان روایت مجمل را تبیین صحیح نمود. به تعبیر دیگر، همان‌گونه که در تفسیر آیات قرآن، از آیات دیگر کمک گرفته می‌شود، در تبیین روایات نیز همین روش به کار می‌رود (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۳). با این وصف و با توجه به روایات دیگر، پیام این حدیث کاملاً روشن است و در میان احتمالات داده شده، مراد از «عمه»، جعفر - برادر امام حسن عسکری علیه السلام و عموی امام مهدی علیه السلام - است.

در نقل شیخ صدوق از امام حسن عسکری علیه السلام، مطلب فوق تبیین گردیده و امام مهدی علیه السلام دارای دو کنیه است؛ گاهی آن حضرت را «ابوالقاسم» و گاهی «ابوجعفر» خوانده‌اند (نک: مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۳۸). در نقل شیخ صدوق آمده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ مَاجِلَوِيِّهِ رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ عَنْ حَمْرَةَ بِنِ أَبِي الْفَتْحِ قَالَ: جَاءَنِي يَوْمًا فَقَالَ لِي: الْبَشَارَةُ وُلْدُ الْبَارِحَةِ فِي الدَّارِ مَوْلُودٌ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَمْرٌ بِكُثْمَانِهِ. قُلْتُ: وَمَا اسْمُهُ؟ قَالَ: سُمِّيَ بِمُحَمَّدٍ وَكُنِيَ بِجَعْفَرٍ؛ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۳۲)

حسن بن منذر گوید: روزی حمزه بن ابی‌الفتح به نزد من آمد و گفت: مژده که روز گذشته برای امام حسن عسکری علیه السلام در سرا فرزندى متولد گردید و او فرمان داد که کودک را پنهان دارند. گفتیم: نام او چیست؟ گفت: او را محمد نامیده‌اند و کنیه‌اش ابوجعفر است.

در عبارتی دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است:

وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ حَبَابٌ، حَدَّثَنِي أَبُو الْأَدْيَانِ قَالَ: قَالَ عَقِيدُ الْخَادِمِ وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ خَيْرَوَيْهِ التُّسْتَرِيُّ وَقَالَ حَاجِرُ الْوَشَاءِ كُلُّهُمْ حَكَوْا عَنْ عَقِيدِ الْخَادِمِ وَقَالَ أَبُو سَهْلٍ بْنُ نَوْحَةَ: قَالَ عَقِيدُ الْخَادِمِ: وُلِدَ وَلِيُّ اللَّهِ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ عُرَّةَ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ وَيُكْنَى أَبُو الْقَاسِمِ وَيُقَالُ أَبُو جَعْفَرٍ وَلَقَبَهُ الْمَهْدِيُّ؛ (همو: ج ۲، ۴۷۵)

... و ابو سهل بن نوبخت گوید: عقید خادم می گوید: ولی خدا حجة بن الحسن علیه السلام در شب جمعه اول ماه رمضان سال ۲۵۴ هجری به دنیا آمد و کنیه او ابوالقاسم و ابو جعفر و لقبش مهدی است.

ج) انتساب خود به امام حسن عسکری علیه السلام و به کارگیری عنوان «الحسن»

امام صادق علیه السلام در پاسخ به مفضل بن عمر و درباره ویژگی های زمان ظهور فرمود:

صَاحٍ صَائِحٍ بِالْخَلَائِقِ مِنْ عَيْنِ الشَّمْسِ يَلْسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ يَسْمَعُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ هَذَا مَهْدِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَيُسَمِّيهِ بِاسْمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيُكْنِيهِ بِكُنْيَتِهِ^۱، وَيَنْسُبُهُ إِلَى أَبِيهِ الْحَسَنِ الْحَادِي عَشَرَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - بَابِعُوهُ تَهْتَدُوا، وَلَا تَخَالِفُوا أَمْرَهُ فَتَصِلُوا؛ (خصی، ۱۴۱۹: ۳۹۷)

گوینده ای از چشمه خورشید به زبان عربی فصیحی بانگی می زند که اهل آسمان ها و زمین آن را می شنوند، و می گوید: ای مردم عالم، این مهدی آل محمد است و او را به نام و کنیه جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواند و به پدرش حسن علیه السلام امام یازدهم تا حسین بن علی - صلوات الله علیهم اجمعین - نسبت می دهد. آن گاه گوینده می گوید: با وی بیعت کنید که رستگار می شوید و با امر او مخالفت ننمایید که گمراه خواهید شد.

پیروان احمد بصری او را «احمد الحسن» می خوانند و معتقدند بنا بر این روایت، او از طریق

امام حسن عسکری علیه السلام به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل می شود (بصری، بی تا: ۶۰).

استدلال به این روایت، نادانی و ناآگاهی این گروه را یادآور می شود و با این که احمد بصری،

کنیه خود را «ابوالعباس» دانسته (بصری، ۱۴۳۱: ج ۱-۳، ۱۹۲) نمی توان کنیه ذکر شده در

روایت که «ابوالقاسم» است را به او نسبت داد. در نتیجه این روایت به نام حضرت مهدی علیه السلام

۱. در کتاب *مختصر البصائر*، عبارت «بکنيته» ذکر نشده است (حلی، ۱۴۲۱: ۴۴۳). با توجه به این که این روایت را از حسین بن حمدان و کتاب *الهدایة الکبری* نقل می کند، متن کامل را از مصدر اصلی آورده ایم. همچنین این عبارت با صدور و ذیل روایت - که در قسمت نقد آن ذکر شده - سازگار است و در پذیرش آن مشکلی نیست.

تصریح دارد که بنا بر روایات، آن حضرت همانم رسول خدا ﷺ و کنیه ایشان کنیه جد بزرگوارشان است (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۸۷).

افزون بر سخن فوق، عبارت‌های قبل و بعد روایت، با حضرت مهدی علیه السلام مطابقت دارد. در روایت تأکید شده که این فرد در سال ۲۵۷ قمری به دنیا آمده (حلی، ۱۴۲۱: ۴۴۰) و در بین رکن و مقام با او بیعت شده و ۳۱۳ یار دارد و امام حسین علیه السلام او را همراهی می‌کند (همو: ۴۴۲). در فرازی دیگر از روایت نیز بحث ندا به نام و کنیه ایشان - که با نام و کنیه رسول خدا یکی است - مطرح شده که با این قسمت مذکور از روایت همسو است (همو: ۴۳۵).

نتیجه

در جمع‌بندی آنچه گذشت، جای تردید باقی نمی‌ماند که احمد بصری و طرفدارانش همانند دیگر مدعیان دروغین، از روش‌های استفاده از روایت‌های غیرمعتبر، تقطیع و گزینش روایت و تحریف و دستکاری محتوای آن سود جسته و برای اثبات ادعای خود تلاش بسیاری کرده‌اند. برای بیان دروغ‌گو بودن این فرد، تنها به مواردی از ادله مطرح شده در دعوت وی اشاره کردیم تا روش باطل و شگردهای استدلال به دعوت در این گروه را تا حدی نمایان سازیم.

منابع

- ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة والتبصرة من الحيرة، قم، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- ابن طاوس، على بن موسى، التشریف بالمنن في التعريف بالفتن، قم، مؤسسة صاحب الامر عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- ابن منادی، احمد بن جعفر، الملاحم، قم، دارالسيره، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- انصاری، محمدرضا، «طبری سوم و دلائل الامامة»، ماه نامه كيهان انديشه، قم، مؤسسه كيهان، شماره ۵۸، ۱۳۷۳ش.
- آل سيد حيدر كاظمی، سيد مصطفى، بشارة الاسلام في ظهور صاحب الزمان، بی جا، آل البيت عليهم السلام، بی تا.
- آيتی، نصرت الله، «نقد و بررسی آراء مدعيان مهدويت: با تكيه بر آراء احمد الحسن»، فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود، قم، مؤسسه آينده روشن، ش ۲۵، تابستان ۱۳۹۲ش.
- بحرانی، سيد هاشم، المحجة فيما نزل في القائم الحجة، تحقيق: محمد منير الميلاني، بی جا، بی نا، بی تا.
- برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، بيروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- برقی، احمد بن محمد، المحاسن، قم، دارالكتب الاسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
- بصری، احمد بن اسماعيل، الجواب المنير عبر الاثير، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، چاپ دوم، ۱۴۳۱ق.
- _____، الرجعة ثالث ايام الله الكبرى، إعداد: علاء سالم، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.
- _____، المتشابهات، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، ۲۰۱۰الف.
- _____، نصيحة الى طلبة الحوزات العلمية، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، چاپ دوم، ۲۰۱۰ب.
- _____، وصی ورسول الامام المهدي في التوراة والانجيل والقرآن، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، چاپ سوم، ۲۰۱۰ج.

- _____ ، الوصية المقدسة ، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي ، بی تا.
- بکری، احمد بن عبدالله، الأنوار فی مولد النبی ﷺ، اصفهان، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام، بی تا.
- ترابی شهرضایی، اکبر، پژوهشی در علم رجال، قم، نشر اسوه، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
- تهرانی، محمد بن حسن (آقابزرگ)، الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت، دارالأضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- جعفریان، رسول، مهدیان دروغین، تهران، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.
- حائری یزدی، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب ﷺ، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- حسینی جلالی، محمدحسین، فهرس التراث الشیعه، قم، دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
- حسینی قزوینی، محمد، نقد کتاب اصول مذهب الشیعة، قم، مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر ﷺ، چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
- خطاب، احمد، دابة الارض وطالع المشرق، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، ۲۰۰۹م.
- حلّی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، قم، نشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- حلّی، رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر، العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت، مؤسسة البلاغ، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- داود، محمد عیسی، المفاجأة بشراک یا قدس، بی جا، مدبولی الصغیر، بی تا - الف.
- _____، المهدي المنتظر علی الابواب، بیروت، دارالمهدی، بی تا - ب.
- دیراوی، عبدالرزاق، دعوة السيد احمد الحسن هی الحق المبین، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، ۲۰۱۲م.
- زیادی، حیدر، یمانی موعود؛ حجت الله، انتشارات انصار امام مهدي، ۱۴۳۲ق.
- سلیمان، خدامراد، درس نامه مهدویت، قم، بنیاد فرهنگي حضرت مهدي موعود ﷺ، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- شهبازیان، محمد، تأملی نو در نشانه های ظهور (۱)، قم، بنیاد فرهنگي حضرت مهدي موعود ﷺ، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.

- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، به کوشش: مهدی لاجوردی، تهران، نشر جوان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
- _____، *کمال الدین و تمام النعمة*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
- صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
- صفری فروشانی، نعمت الله، «محمد بن جریر طبری آملی و دلائل الامامة»، فصل نامه علمی - پژوهشی *علوم حدیث*، سال دهم، قم، مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث، شماره ۳۷ - ۳۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۴ ش.
- طباطبایی حسنی، محمد علی، *مائتان وخمسون علامة حتى ظهور الامام المهدي* علیه السلام، بیروت، موسسه البلاغ، چاپ دوم، ۱۴۲۹ ق.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
- طبری، محمد بن جریر، *دلائل الإمامة*، قم، انتشارات بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- طبسی، نجم الدین، «حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر علیه السلام»، فصل نامه علمی - ترویجی *انتظار موعود*، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، شماره ۳، بهار ۱۳۸۱ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة للحجة*، محقق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، المعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- عاملی، سید جعفر مرتضی، *بیان الائمة و خطبة البيان فی المیزان*، بیروت، مرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۲۴ ق.
- عرفان، امیر محسن، «بازخوانی عوامل پیدایش مدعیان دروغین مهدویت و گرایش مردم به آنان»، فصل نامه علمی - ترویجی *انتظار موعود*، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، شماره ۳۰، پاییز ۱۳۸۸ ش.
- عقیلی، ناظم، *الرد الحاسم علی منکرى ذریة القائم*، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، ۱۴۲۵ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

- مرندی، ابوالحسن، مجمع النورین و ملتقى البحرين، اصفهان، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت عليه السلام، بی تا.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.
- واحد تحقیقات انتشارات انصار امام المهدی، ادله جامع دعوت یمانئ آل محمد؛ سید احمد الحسن، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدی، بی تا - الف.
- واحد تحقیقات انتشارات انصار امام المهدی، برخی علایم ظهور مهم محقق شده (جزوه آموزشی)، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدی، بی تا - ب.
- وبسایت خیر آنلاین، به آدرس: khabaronline.ir
- وبسایت روزنامه الشرق الاوسط به آدرس: www.aawsat.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۲۳

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۲

مقایسه نقش موعودباوری

در ایجاد فرقه‌های نو در اسلام و مسیحیت، در دو قرن اخیر

مهراب صادق‌نیا*

رضا کاظمی‌راد**

چکیده

آخرالزمان فصل مشترک میان همه ادیان به شمار می‌رود و در تعالیم تمامی ادیان بزرگ از دوره‌ای به نام آخرالزمان یاد شده است. از جمله ویژگی‌های مهم این دوره، ظهور منجی آخرالزمان است. آموزه ظهور موعود آخرالزمان به خصوص در دو دین اسلام و مسیحیت جایگاهی ویژه‌ای دارد. نظریه اهمیت این موضوع برای پیروان این ادیان و شوق و انتظار همیشگی آنان برای درک واقعه ظهور، همواره در طول تاریخ، افرادی از این رغبت عمومی سوء استفاده کرده و به نام منجی موعود به فرقه‌سازی دست زده‌اند. از این رو در طول دو سده گذشته در هر دو دین اسلام و مسیحیت، بسته به عوامل مختلف و البته با پیش فرض اعتقاد به ظهور منجی موعود، فرقه‌های گوناگونی شکل گرفته‌اند. نکته درخور توجه در این مسئله، این است که عوامل و فاکتورهای مشترکی در دو دین مورد سوء استفاده رهبران فرقه‌ها قرار گرفته است که بعضاً این فرقه‌ها را تحت عامل مشترکی قرار می‌دهد. در این نوشتار به بررسی عواملی می‌پردازیم که بر پایه ظهور منجی موعود، سبب پیدایش فرقه‌های متعدد در دو دین اسلام و مسیحیت شده‌اند؛ عواملی همچون طرح ادعای منجی موعود بودن، ادعای نیابت از جانب شخص منجی، تاریخ‌پنداری برای ظهور و نقش شرایط اجتماعی در ظهور

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی قم.

** دانشجوی دکتری الهیات مسیحی دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول). (r.kazemirad1365@gmail.com)

موعود. بدین منظور به سراغ فرقه‌های شیخیه، بابیه، بهائیت، قادیانیه و جنبش مهدی‌سودانی در اسلام و سه فرقه ادونتیسیم، مورمونیسیم و شاهدان یهوه در مسیحیت رفته‌ایم.

واژگان کلیدی

موعودباوری، شیخیه، بابیت، بهائیت، مورمون‌ها، ادونتیست‌ها، شاهدان یهوه.

مقدمه

بی‌گمان، موعودباوری از جنبه الهیاتی، در ادیان آسمانی جایگاه بسیار مهمی دارد. افزون بر آن، موضوعات مرتبط با آخرت‌شناسی، در ادیان ابراهیمی بسیار مهم و حیاتی به شمار می‌آیند. اساساً می‌توان گفت مقوله موعودباوری پس از خداشناسی بیشترین سهم را در اختلافات فرقه‌ای و دینی به خود اختصاص داده است. این مسئله در طول تاریخ همواره یکی از مسائل مورد بحث بوده و نه تنها در گذر تاریخ، از پویایی آن کاسته نشده، بلکه هر چه تاریخ رو به جلو حرکت کرد و به دوران معاصر نزدیک‌تر شد، این اعتقاد زنده‌تر شد و نقش اساسی‌تری را در اعتقادات مردم به دست آورد. مطالعات صورت گرفته در این باره مؤید این ایده است که اعتقاد به منجی‌باوری زمینه‌ساز پیدایش فرقه‌های متعددی در این دو دین شده است؛ زیرا در دو قرن اخیر، با پررنگ شدن مسئله آخرالزمان، ظهور و آمدن منجی، هم در اسلام و هم در مسیحیت، فرقه‌هایی بر اساس این اعتقاد و با تفسیر خاصی که از موعودباوری و آمدن منجی داشتند سر برآورده‌اند. در این فرقه‌ها، شخصی با ویژگی‌های خاص، ادعایی مرتبط با ظهور منجی داشته است و با جمع شدن افرادی به عنوان پیروان برگرد مدعیان و نیز دارا شدن عقاید خاص، این فرقه‌ها به وجود آمده‌اند. برای مثال، موعودباوری در پیدایش فرقه‌های مسیحی مانند مورمون‌ها، ادونتیست‌ها و شاهدان یهوه، نقشی اساسی داشته است. در اسلام نیز اعتقاد به ظهور منجی، نقشی مهم در ایجاد برخی از فرقه‌ها داشته است؛ از این رو به نظر می‌آید عوامل مشترکی برای پیدایش این فرقه‌ها در هر دو دین وجود داشته باشد. نهایتاً با مرور تاریخچه این فرقه‌ها، می‌توان موارد زیر را به عنوان مهم‌ترین عوامل ایجادکننده آن‌ها برشمرد:

- برخی از مؤسسان فرقه‌ها ادعای موعود بودن کرده‌اند و بر این اساس فرقه خاصی را شکل داده‌اند.

- برخی از فرقه‌ها به سبب ارائه تاریخی خاص برای ظهور منجی از جانب شخص خاصی

- پیدایش برخی از فرقه‌ها معلول شرایط خاص اجتماعی همچون فقر، فساد، ظلم و جنگ بوده است.

- برخی فرقه‌ها بر اثر نوعی مکاشفه ادعایی از جانب مؤسس فرقه ایجاد شده‌اند.

- برخی فرقه‌ها نیز با مطرح شدن ادعای نیابت منجی موعود از طرف شخصی خاص و پذیرش این ادعا از جانب گروهی به وجود آمده‌اند.

در ابتدا و پیش از ورود به بحث، پرداختن به اصل اعتقاد به آخرالزمان و ظهور منجی موعود در دو دین اسلام و مسیحیت و نیز پیش‌گویی‌ها و انتظاراتی که در این دو دین درباره ظهور منجی موعود وجود دارد، بر اساس قرائت اصلی و ارتدوکس آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد.

در دین اسلام، نگاه به منجی در نزد تشیع با نگاه اهل سنت کاملاً متفاوت است. اگرچه تقریباً عامه علمای قدیم و جدید اهل سنت، مهدی موعود را فردی - و نه نوعی - می‌دانند و معتقدند که وی روزی خواهد آمد و حتی مهدی مورد نظر آنان با آن مهدی که شیعه به آن معتقد است تطبیق دارد؛ اما از آن جا که مهدویت در نگاه اهل سنت یکی از فروع فقهی - و نه از مسائل اصولی - به شمار می‌آید، آن چنان جایگاهی که در نزد تشیع دارد را دارا نیست. تشیع دوازده امامی، با بهره‌گیری از آموزه‌های پیشوایان معصوم علیهم‌السلام حضرت مهدی علیه‌السلام را موعود امت‌ها و حکومت آن حضرت را نیکوترین فرجام زندگانی انسان‌ها بر زمین می‌داند. در نگاه آنان، با ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام افزون بر بهره‌مندی مردم آن دوران، برخی از نیک‌ترین و صالح‌ترین و نیز بدترین و تبه‌کارترین انسان‌ها که پیش‌تر از دنیا رفته‌اند، به دنیا بازمی‌گردند تا شایستگیان، از برپایی حکومت عدل و قسط شادمان، و تبهکاران، از آن عدل جهانی آزاده خاطر گردند.

در منابع روایی و تاریخی اهل تسنن و تشیع برای ظهور مهدی موعود علیه‌السلام به حوادث، رویدادها و علایمی اشاره شده است که بعضی از آن علایم مورد اتفاق شیعه و سنی است. برخی از مهم‌ترین آن‌ها به اختصار از این قرار است: برپایی دولت اسلامی^۱، برپایی دولت مخالف به رهبری سفیانی^۲، اتفاق بر اقتدای عیسی مسیح علیه‌السلام به آن حضرت، اتفاق بر اصلاح امر او در یک شب^۳ و اتفاق بر بیعت کردن با آن حضرت بین رکن و مقام.

۱. ابن ماجه به سند خود از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده که فرمود: «يخرج قوم من المشرق يوطنون للمهدي سلطانة؛ قومی از جانب مشرق زمین خروج می‌کنند و زمینه‌ساز سلطنت و حکومت مهدی خواهند شد.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۹۰، ح ۳۹)

۲. نعمانی به سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «للقائم خمس علامات: السفیانی...؛ برای قائم پنج علامت است، یکی از آن‌ها خروج سفیانی است...» (نیشابوری، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۲۱، ح ۷)

۳. احمد بن حنبل به سند خود از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که فرمود: «المهدي منا اهل البيت، يصلحه الله في ليلة؛ مهدی

در دین مسیحیت نیز موعودباوری از جایگاهی ممتاز برخوردار است تا جایی که آموزه بازگشت مسیح علیه السلام، زیربنای بسیاری از شعائر مسیحی قلمداد می‌شود؛ به این معنا که اگر بازگشت عیسی مسیح علیه السلام را از مسیحیت بگیریم، وجود چنین شعائری بی معنا خواهد بود. شعائری مانند غسل تعمید که تداعی کننده تولدی دوباره است (کاکس، ۱۳۷۸: ۱۱) یا آیین عشای ربانی که به منزله اتحاد مقدس با عیسی مسیح علیه السلام است (وان وورست، ۱۳۸۵: ۷۴). معقول بودن چنین شعائری در گرو اعتقاد به بازگشت عیسی مسیح علیه السلام در آخرالزمان است. در مسیحیت، حوادثی به عنوان حوادث پیش و پس از بازگشت عیسی پیش‌گویی شده است از جمله:

- انتشار انجیل در سراسر عالم و دعوت همه امت‌ها برای پیوستن به کلیسای جهانی مسیحی (امیرکان، ۱۹۸۰: ۵۰۵).

- بازگشت همه یهودیان به دیانت مسیحی پس از آن که مدتی طولانی را در پراکندگی به سر برده بودند.^۱

- وقوع ارتداد بزرگ در کلیسای مسیحی و ظهور ضد مسیح یا همان انسان خطیئه (اشاره به تسالوکیان دوم ۲:۳).

- مجد و شکوه کلیسا (Eliade, Messianism, encyclopedia of religion).

- به سخره گرفتن انتظار مسیحا که پطرس نیز از آن یاد می‌کند.^۲

- وقوع جنگ‌های بسیار، چنان که عیسی مسیح علیه السلام از آن خبر می‌دهد.^۳

- ظهور مسیحاها دروغین.^۴

نکته‌ای که در هر دو اعتقاد باید مورد توجه قرار گیرد، این است که در قرائت رسمی هر دو دین، زمان ظهور منجی موعود مشخص نیست و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد. نخستین عاملی که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد، طرح ادعای مکاشفه و تأثیر آن در پیدایش فرقه‌ها در دو دین است.

از ما اهل بیت است. خداوند امر فرج او را در یک شب اصلاح خواهد کرد.» (شافعی، ۱۳۹۹، ۲۵، باب ۳۴؛ سیوطی، ۱۴۰۱: ج ۲، ۵۴۶؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ج ۲۸۶۷۳)

۱. «زیرا به شما می‌گویم از این پس مرا نخواهید دید، تا بگویید مبارک است او که به نام خدا می‌آید.» (انجیل متی ۲۳: ۳۹)

۲. «در آن زمان مردم، اعتقاد به بازگشت مسیح را مورد تمسخر قرار می‌دهند.» (رساله دوم پطرس ۳: ۳-۴)

۳. «و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید. زنهار! مضطرب مشوید؛ زیرا وقوع این همه لازم است.» (متی ۲۴: ۶)

۴. عیسی مسیح علیه السلام در این باره هشدار داده، می‌فرماید: «زنهار کسی شما را گمراه نکند! از آن رو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.» (متی ۲۴: ۴)

۱. طرح ادعای مکاشفه و تأثیر آن در پیدایش فرقه

برخی از افراد در درون یک دین مدعی ارتباط با غیب، دریافت الهام و نیز تجربه مکاشفه می‌شوند و در عین حال، بعضاً مدعی ارتباط با شخص منجی نیز بوده‌اند یا این‌که محتوای مکاشفه خود را دریافت مسئولیتی خاص نسبت به ظهور منجی می‌دانند. در اسلام، فرقه شیخیه و در مسیحیت، فرقه مورمون‌نیم مصداقی از این عنوان به شمار می‌روند.

الف) تأثیر ادعای مکاشفه در پیدایش فرقه شیخیه

«شیخیه» نام مکتبی است که شیخ احمد احسائی آن را بنیان نهاد. این عنوان را به سبب مؤسس آن - یعنی شیخ احسائی - به این مکتب داده‌اند (کرین، ۱۳۴۶: ۳). به این فرقه، کشفیه نیز گفته می‌شود؛ به این دلیل که شیخ احمد احسائی ادعاهایی مبنی بر کشف و الهام داشته است، یا آن‌گونه که سید کاظم رشتی در *دلیل‌المتحیرین* می‌نویسد: «لأن الله سبحانه قد كشف غطاء الجهل و عدم البصيرة في الدين عن بصائرهم...» (رشتی، بی تا - الف: ۱۰؛ کاظمی قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۵۱). همچنین به آن «رکنیه» نیز می‌گویند و این از آن‌روست که «رکن رابع و شیعه کامل» را از اصول دین خود می‌شمارند (ابراهیم، ۲۰۰۴: ۲۲۵).

بنیان‌گذاری این فرقه بر اساس مکاشفات ادعایی شیخ احمد احسائی و نیز اعتقاد به رکن رابع است. پیروان شیخیه در واقع شیعیانی بودند که به ادعاهای کشف و الهام شیخ احسائی اعتقاد داشته و دارند. قوام فرقه شیخیه و نقطه افتراق آن با تشیع اصیل، دو مسئله مکاشفات ادعایی شیخ احمد احسائی و نیز اعتقاد به رکن رابع است.

نمونه‌ای از خواب‌ها و مکاشفات ادعایی احسائی بدین شرح است: او نقل می‌کند که در عالم رؤیا می‌بیند به مسجدی وارد می‌شود که ذوات مقدسه معصومین علیهم‌السلام در آن جا حضور دارند؛ او خودش را در مقابل امام حسن، امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام می‌بیند و بدین‌سان سلسله خواب‌های شیخ احسائی - که منبع کشف و الهام و علم وی به شمار می‌آیند - آغاز می‌شوند (کرین، ۱۳۴۶: ۲۰). نقل می‌شود که او در رؤیا از امام حسن علیهم‌السلام درخواست می‌کند که دعایی، قطعه‌ای یا وردی را به او تعلیم دهد تا هرگاه آن را بخواند به حضور ایشان شرفیاب شود و پس از آن وی به‌طور مداوم به حضور امام معصوم علیهم‌السلام رسیده و پرسش‌ها و مجهولات خود را از امام پاسخ می‌طلبید. خود وی می‌گوید که چیزهایی آن زمان به رویم باز و برایم کشف می‌شد که نمی‌دانم چطور شرح دهم و سرچشمه تمام این‌ها همان مطابق ساختن وجود باطنم با مفهوم معنوی قطعه‌ای بود که امام حسن علیهم‌السلام به من تعلیم داد (همو: ۳۱). احسائی بر این

مطلب بسیار تأکید می‌کرد که علم وی برگرفته از سرچشمه معصومین علیهم‌السلام بوده است. نکته اساسی که باید بدان توجه کرد این است که به طور حتم، عوامل متعددی در جدایی شیخیه از تشیع ناب و موجودیت آن‌ها به عنوان فرقه‌ای مستقل در کنار تشیع اصیل دوازده‌امامی دخیل بوده‌اند؛ اما در حقیقت عقاید خاص شیخ احمد احسایی و پس از وی سید کاظم رشتی باعث شد مکتب شیخیه از دل تشیع سر برآورده و چهره‌ای متفاوت نسبت به اصل اصیل خود - یعنی تشیع ناب - ارائه دهد. این دو، به ویژه در زمینه معاد، معراج و غیبت امام زمان علیه‌السلام عقایدی داشتند که با اصول مسلم شیعه در تضاد بود و سرانجام علمای شیعه حکم به کفر آن‌ها دادند. یکی از مسائلی که سران شیخیه در ارتباط با غیبت امام زمان علیه‌السلام تأسیس کردند و دیگران آن را بدعت نامیدند، مسئله «رکن رابع» است. بر خلاف تشیع دوازده‌امامی که پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت را به عنوان اصول دین پذیرفته و متعقدند، شیخیه به چهار اصل به عنوان اصول دین باور دارند که عبارتند از توحید، معرفت پیامبر (نبوت)، معرفت امام (امامت) و معرفت شیعیان (همو: ۸۸). البته رکن رابع همان رکن چهارم شیخیه - یعنی معرفت شیعیان - است (همو: ۹۰). رکن رابع به عنوان اصل چهارم از اصول شیخیه، ارتباطی مستقیم با مسئله نیابت امام عصر علیه‌السلام دارد. شیخیه بر این باور است که به رغم وجود فقهای جامع‌الشرایط، به وجود ناییب خاص برای امام منتظر نیاز است. آن‌ها بر این باورند که به سبب غیبت امام زمان علیه‌السلام و حضور نداشتن ظاهری ایشان در میان مردم، باید از میان مؤمنان شخصی وجود داشته باشد که بدون واسطه با امام علیه‌السلام در ارتباط بوده و واسطه فیض میان امام و امت باشد. آن‌ها چنین کسی را شیعه کامل یا همان رکن رابع می‌دانند و از نظر عامه شیخیه، شیخ احسایی و سید رشتی مصداق چنین شخصی بودند (سعادت‌فر، ۱۳۸۷: ۷۰). کریم خان کرمانی در کتاب *رجوم الشیاطین* ضرورت وجود ناییب خاص یا همان رکن رابع را چنین به تصویر می‌کشد:

در هر عصر، بالغ و کاملی که به حقیقت معرفت عارف بوده و به حقیقت عبادت، بندگی نماید، باید وجود داشته باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند؛ زیرا اگر غرض وجود او نبود، حکم برای سایر خلق قبضه‌ای نمی‌گرفت. (نجفی، ۱۳۵۷: ۱۰۰)

نباید فراموش کرد که در مسلک شیخیه، ناییب خاص و رکن رابع به یک معنا بوده و یک مصداق دارند. ابراهیمی می‌نویسد که شخص مذکور - یعنی همان رکن رابع - ناییب خاص امام علیه‌السلام، ناطق واحد و باب ایشان است و از ایشان نیابت مطلقه دارد (ابراهیمی، بی‌تا: ۱۲۹).

سید کاظم رشتی نیز حکم رکن رابع را همان حکم نایبان و ابواب مخصوص حجت علیه السلام دانسته و می نویسد:

پس حکم این باب‌ها، حکم ابواب مخصوص است که در موردشان نص وارد شده است؛ در تمام وجوه و مخالفت ایشان، مخالفت آن‌هاست. مخالفان ایشان در غیبت کبرا، مانند مخالفان نواب اربعه در غیبت صغراست. (رشتی، بی تا - ب: ۳۱۷)

در مجموع از نکات گفته شده چنین برمی آید که دو مسئله ادعای کشف و شهود و نیز رکن رابع، مهم ترین دلایل پیدایش فرقه شیخیه بوده اند.

ب) ادعای دریافت کشف و شهود و نقش آن در پیدایش فرقه مورونیسیم

اما آن چه امروز جنبش دینی مورونیسیم دانسته می شود، نتیجه مکاشفات جوزف اسمیت در ۱۸۲۰ در حوالی نیویورک است. تولد این فرقه با ادعای مکاشفه و نقل داستان عجیب آن از جانب اسمیت، رهبر و مؤسس این فرقه صورت پذیرفت. اسمیت در نوجوانی به مطالعه اعتقادات فرقه های مختلف مذهبی دست می زند، اما به سبب تحیرش، از خداوند راهنمایی و هدایت می خواهد. به گفته وی، در شب ۲۱ سپتامبر ۱۸۲۳، هنگامی که با شور و التهاب خاصی خداوند را می خوانده است، از جانب پروردگار، پیام مهم و الهام غیبی بر او نازل شده است (اسمیت، ۱۳۸۶: ۹). او داستان را چنین نقل می کند:

پروردگار را این گونه می خواندم که دریافتم نوری در اتاقم نمایان شده است. فروغ این نور به تدریج فزونی گرفت، به طوری که اتاقم از آفتاب نیم روز روشن تر می نمود. بی درنگ شخصیتی برجسته در کنارم ظاهر شد که در هوا ایستاده بود؛ زیرا پاهایش به زمین برخوردی نداشت. نه تنها جامه اش فوق العاده سفید بود، بلکه تمام وجودش چنان با جلال و عظمت بود که در وصف نمی گنجد. هنگامی که نخست نگاهم بر او افتاد، ترس مرا فراگرفت اما به زودی ترسم زایل شد. او مرا به نام فرا خواند و خطاب به من گفت که او پیام آور خداست و از جانب پروردگار به سوی من فرستاده شده است و اسمش «مورونی» (Moroni) است. (همو، ۱۹۹۱: ۴)

وی همچنین می گوید:

خدا کاری دارد که من باید آن را انجام دهم، نام من میان همه ملت‌ها، قبایل و زبان‌ها به خوبی یا بدی مطرح خواهد شد؛ یعنی همه مردم به خوبی یا بدی از آن سخن خواهند گفت. (همو، ۱۳۸۶: ۱۰)

به گفته اسمیت، نوشته ای مکتوب بر الواح زرین به ودیعت نهاده شده است که بیانگر

شرحی از ساکنان نخستین این قاره و منشأ آنان است. همچنین به گفته وی، آن کتاب، کمال انجیل پایانی را نیز - همان طور که منجی به ساکنان قدیمی داده است - دربر دارد (رسول زاده، ۱۳۸۹: ۳۲۸).

اسمیت می‌گوید که آن شخص به او گفت:

دو پاره سنگ نیز به شکل کمائی سیمین هست که به سینه پوشی بسته است و «اوریم» و «تومیم» خوانده می‌شوند^۱ و با آن الواح نهاده شده است. خداوند آن‌ها را برای ترجمه این الواح تعبیه کرده است. (اسمیت، ۱۹۹۱: ۵)

مورمون‌ها به شدت به مکاشفه جوزف اسمیت ایمان داشته و داستان وجود الواح طلائی و ترجمه آن‌ها را باور دارند. در نگاه آنان این مسئله به اندازه رستاخیز عیسی در نگاه مسیحیان یا رهایی بنی اسرائیل از سرزمین مصر اهمیت دارد (bushman, 2008: 2).

جوزف اسمیت نقشی اصلاح‌گرایانه را برای خود قائل بود و خود را نوعی مصلح مسیح‌وارانه می‌دانست (گروه نویسندگان، ۱۳۸۸: ۲۵۶). وی معتقد بود یحیای تعمید دهنده او را نصب کرده است (جو ویور، ۱۳۸۱: ۲۷۶). پیروان اسمیت او را پیامبر خود دانسته و عهده‌دار مسئولیتی مهم و رسالتی خاص می‌دانند. این مسئولیت خطیر همانا بازگرداندن مسیحیت به طبیعت اولیه آن است که بر دوش اسمیت نهاده شده است (bushman, 2008: 8). همچنین مورمون‌ها بر این اعتقادند که اسمیت وسیله‌ای برای تحقق اراده خداوند درباره نجات امت‌ها و باقی ماندن بنی اسرائیل است و این اساساً همان کاری است که بر اساس کتاب مقدس، خداوند بر عهده مسیح گذارده است.

مورمون‌ها به طور کلی جنبش خود را حرکتی در راستای اصلاح می‌دانند. آن‌چه آنان به عنوان اعتقادات بیان می‌کنند، انجیل اصلاح شده (Restored Gospel) نامیده می‌شود. از دید آن‌ها، خود کلمه اصلاح، حاکی از وجود محتوای مهم و تأثیرگذاری است که در مسیحیت کلیسایی معاصر فراموش شده یا از بین رفته است و نیاز است که آن‌ها به مسیحیت وارد و بازگردانده شوند.

سه سال بعد، دومین مکاشفه جوزف اسمیت رخ می‌دهد. این اتفاق به همراه مکاشفه اولیه، سنگ بنای تأسیس مورمون‌یسم به شمار می‌آید. در ۶ آوریل سال ۱۸۳۰، جوزف اسمیت رسماً کلیسای عیسی مسیح را پایه‌گذاری کرد. اسمیت پس از نوشتن کتاب مورمون،

۱. در سفر خروج ۲۸:۳۰ از این دو سنگ نام برده شده است.

کتاب مهم *تعالیم و عهدها* (Doctrines and covenants) را به رشته تحریر درآورد. سلسله رؤیاهای اسمیت ۱۵ سال ادامه یافت و بیشتر آن‌ها در دو کتاب *تعالیم و عهدها* و *مروارید گران بها* (pearl of Great Price) جمع‌آوری شده است.

اسمیت دوران خود را عصر آخرالزمانی می‌دانست که پادشاهی خداوند در شرف برقرار شدن بود. همه چیز در این دوران دست به دست هم داده بود تا برنامه خداوند در زمین پیاده شده و شرایط برای بازگشت دوباره مسیح مهیا گردد. اسمیت باور داشت همه کسانی که در گذشته در این راه فعال بوده و قدم برداشته‌اند همچون الیاس، یوحنا ی تعمید دهنده، پطرس و...، علم و اقتدار خود را به کلیسای امروزی داده و آن را تجهیز کردند تا کار ناتمام را به پایان رساند (Bushman, 2008: 5). به تبع اسمیت، قدیسان آخرالزمان نیز معتقد بودند که در مقطع بسیار حساسی از تاریخ قرار دارند و در اصل، نام قدیسان آخرالزمان اشاره به اعتقاد آن‌ها دارد مبنی بر این که در آخرین روزهای عمر زمین زندگی می‌کنند (ibid: 6). دغدغه اسمیت، مهیا کردن شرایط برای ظهور مجدد عیسی بود. یکی از پیش فرض‌های ظهور مجدد عیسی در نگاه اسمیت، بنا ساختن شهر صهیون (ZION) و جمع شدن پیروان کلیسای عیسی مسیح بود. از این رو اسمیت در یکی از اصول ایمانی مورمون‌ها می‌نویسد:

ما به معنای تحت‌اللفظی جمع شدن بنی اسرائیل و بازگشت ده قبیله و این که صهیون (اورشلیم جدید) در قاره امریکا بنا خواهد شد و مسیح شخصاً بر زمین حکومت خواهد کرد و زمین نو خواهد شد و جلال و شکوه خود را دریافت خواهد کرد ایمان داریم. (گروه نویسندگان، ۱۳۸۸: ۲۵۷)

از این رو صهیون از نقش بسیار مهمی در الهیات اسمیت برخوردار بود و یکی از آرزوهای وی جامعه عمل پوشاندن به این پیش فرض به شمار می‌رفت که البته آن طور که باید محقق نشد. بر این اساس می‌شود چنین گفت که اعتقاد به ظهور مجدد عیسی ﷺ نقشی تعیین‌کننده در ظهور مورمونیسیم داشته است.

۲. ادعای موعود بودن و نقش آن در ایجاد فرقه

یکی از عوامل تأثیرگذار در ایجاد فرقه، طرح ادعای شخص موعود بودن از جانب فرد خاص است. از میان فرق مورد بحث، فرقه قادیانیه را می‌توان نام برد؛ زیرا مؤسس و رهبر آن - یعنی میرزا غلام احمد قادیانی - مدعی شد که او همان مهدی موعود مسلمانان است. البته میرزا غلام احمد برای ادعای خود مقدمات فراوانی را فراهم نمود و با گذشت زمان و فرا رسیدن وقت موعود، ادعای اصلی خود را آشکار و اعلان کرد. او برای نخستین بار در کتاب *فتح اسلام* پرده از

دعوت خود برمی‌دارد و در جمله مشهور خود می‌گوید:

یا ایها الناس، اگر صاحب دین و ایمان هستید، پس خدا را سپاس گفته و سجده شکر به جا آورید؛ زیرا عصری که پدران شما عمر خود را در انتظار آن به سر آوردند اما موفق به درک آن نشدند و ارواح، شوق به وصل آن داشتند ولی به آن نایل نشدند، هم اکنون فرا رسیده و شما آن را درک کرده‌اید. بر شما باد که این نعمت را قدر بدانید و این فرصت را غنیمت بدانید. من مکرر خواهم گفت که من همان کسی هستم که برای اصلاح [دین] حق فرستاده شد تا این دین را مجدداً و از نو در دل‌ها زنده کند. (نجا، ۲۴:۲۰۰۵)

او آشکارا ادعا کرد که همان مهدی است که درباره او از ابن سیرین سؤال می‌شد (الهی ظهیر، بی تا: ۵۱). بدین سان سیر ادعاهای میرزا غلام احمد از تلاش برای دفاع از دین در مقابل اربابان، صاحبان و نمایندگان دیگر ادیان با عنوان و در مقام تکلمی اسلامی، به ادعای مهدویت رسید. نکته مهم، ادعای همزمان مهدی موعود و مسیح موعود بودن اوست:

قسم به خدایی که روح من در قبضه اوست، همو من را فرستاده و نبی نام نهاده است و مرا به نام مسیح موعود خطاب قرار داده و برای تصدیق ادعایم نشانه‌هایی فرستاده است که تعداد آن‌ها به سیصد هزار هم می‌رسد. (غوری، ۲۰۰۳: ۱۰۷-۱۰۸)

او برای این مسئله به روایت ابن ماجه استناد می‌کرد که نقل کرده است: «لا مهدی الا المسيح» و البته افزون بر این، تأکید می‌کرد که علامات ظهور مهدی عجله بر زمان او منطبق است (عامی، ۱۹۹۹: ۲۱). او برای ادعای مسیحا بودن خود استدلال می‌کند که

من فطرتاً با مسیح شباهت دارم و بر اساس همین شباهت فطری، خداوند این عاجز را به اسم مسیح فرستاده است تا عقیده صلیبی و مسیحت را برانداخته، صلیب را شکسته و خوک‌ها را بکشد. من از آسمان به همراه ملائکه‌ای در سمت راست و شمالم فرستاده شدم. (غوری، ۲۰۰۳: ۱۹۰)

به هر حال، ادعای وی در آن دوران مورد پذیرش بسیاری واقع شد و بدین سان فرقه قادیانیه در سرزمین هند پا گرفت.

مسیحیت به عنوان دین برآمده بر اساس منجی باوری

اگرچه در میان فرقه‌های مسیحی، فرقه‌ای که بر اساس ادعای موعود داشتن مؤسس آن ایجاد شده باشد، یافت نمی‌شود، اما می‌توان خود مسیحیت را به عنوان مصداقی برای این عامل برشمرد. ناظر به انتظار طولانی مدت یهودیان برای ظهور مسیحی موعود، عیسی علیه السلام به

عنوان موعود دین یهودیت و مسیحای منتظر، خود را به یهودیان معرفی کرد. با پذیرش ادعای مسیحایی وی، برخی برگرد او جمع شده و حواریون وی نام گرفتند و بدین سان مسیحیت، بر اساس ادعای موعود بودن عیسی مسیح علیه السلام شکل گرفت.

۳. ادعای نیابت منجی موعود و نقش آن در پیدایش فرقه‌ها

عوامل ایجاد فرقه‌ها در اسلام و مسیحیت به چندین عنوان تقسیم شد که از جمله آن‌ها ادعای نیابت شخص موعود از سوی فردی خاص است. چنین شخصی با اعلان مخفی یا علنی و گاه با تبلیغات، ادعای نیابت از موعود منتظر را دارد و بر همان اساس یا بر اساس توهم وجود چنین ویژگی‌هایی در آن شخص خاص، ادعای وی از سوی عده‌ای پذیرفته شده است.

نقش ادعای نیابت در پیدایش فرقه بابیت

از جمله افرادی که مدعی نیابت از منجی موعود شد و به همان واسطه فرقه‌ای را تشکیل داد، علی محمد باب (شیرازی) بنیان‌گذار فرقه بابیت است. باب از آغاز تحصیل خود در نزد شیخ عابد و پس از آن با حضور در درس سید کاظم رشتی، ضمن آشنایی با افکار و عقاید شیخیه، به نوعی پیرو و دلبسته این مکتب شده بود.

همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، یکی از بنیادی‌ترین عقاید شیخیه، موضوع رکن رابع بود. سید رشتی در سال ۱۲۵۹ قمری از دنیا رفت و در پی آن، پیروانش برای یافتن رکن رابع به تکاپو افتادند و برخی از افراد از جمله ملاحسین بشرویه‌ای چهل روز در کوفه معتکف شدند تا آن‌که رکن رابع بر آن‌ها منکشف شود. در این میان علی محمد شیرازی از فرصت استفاده کرده و خود را «باب» نامید. در این مسئله، ملاحسین بشرویه‌ای نقش فعالی را ایفا می‌نمود؛ زیرا در بین شاگردان شیخی سید رشتی، او مجذوب شخصیت و حالات علی محمد شیرازی شده بود (حسینی، ۱۳۸۹: ۹۰). پس از مدتی ۱۸ تن از شاگردان مهم سید رشتی، با تلاش‌های ملاحسین بشرویه‌ای به باب پیوستند و ادعای او را پذیرفتند؛ ۱۸ نفری که باب بعدها آنان را «حروفی حی» نامید (آیتی، ۱۳۴۲: ۴۳). علی محمد شیرازی به خوبی از فضای ایجاد شده توسط شیخیه و شخص سید کاظم رشتی بهره برد تا ادعای خود را آشکار کند؛ هر کس که از سخنان، سبک تأویلات، مطالب و طرز تفکر شیخ احمد احسایی و سید رشتی مطلع باشد و نوشته‌های علی محمد باب همچون *احسن القصص*، *صحیفه عدلیه*، *بیان* و... را دیده باشد، درخواهد یافت که بیشتر مطالب کتب وی از تفکرات و تخیلات سران شیخیه سرچشمه گرفته و باب، وام‌دار آن دو نفر در ارائه عقاید خویش است. واقعیت این است که بیانات و رفتارهای

ابهام‌آمیز شیخ احساسی و سید رشتی و عدم صراحت لهجه و نص صریح آنان نسبت به دعاوی بابت، مجالی مساعد برای علی محمد شیرازی به شمار می‌آمد تا با اتکا و اثبات مقام بابت برای شیخ و سید و مفتوح شدن چنین بابی به دست آنان پس از غیبت کبرا، جرأت ادعای بابت را در خود بیابد. باب با توجه به ویژگی‌های شخصی که داشت توانست بر دیگران تأثیر گذاشته، آنان را همراه خود کند و دعوت بابت خویش را آشکار کرده و برای بسیاری به کرسی بنشاند. اگرچه برای توفیق باب در ادعاهایش، دلایل گوناگونی را می‌توان برشمرد، اما به طور قطع، بدون موفقیت وی در قبولاندن برخی مقامات ادعایی از جانب او به مردم، نمی‌توان پیشرفتی را برای او متصور شد. پیدایش فرقه‌ای به نام بابت با پیروان متعدد، براساس آنچه پدید آمد که پیروان باب برای او متصور بودند. اگرچه او به راستی باب بقیة الله ﷺ نبود، اما واقعیت این است که برخی این مقام را برای او باور داشتند. ادعای علی محمد شیرازی صرفاً بابت نبود، بلکه ادعاهای گوناگونی داشت که به مرور زمان، یکی پس از دیگری آشکار شد؛ اما واقعیت این است که فرقه بابت به رهبری علی محمد شیرازی نقطه آغازینی داشت که همان ظهور سید شیرازی و ادعای وی مبنی بر بابت و نیابت حضرت مهدی موعود ﷺ بود.^۱

۴. تاریخ‌پنداری برای ظهور موعود و نقش آن در پیدایش فرقه‌های جدید

مراد از پیش‌بینی تاریخ ظهور، این است که در برهه‌ای، فرد یا افرادی برای ظهور موعود و مسیحای منتظر، زمانی خاص را تعیین یا پیش‌بینی کنند و براساس اعتقاد به آن زمان خاص، فرقه‌ای شکل گیرد. در دین اسلام، به‌بابت و در دین مسیحیت، شاهدان یهوه و ادونتیست‌ها را می‌توان از این دسته فرقه‌ها به شمار آورد.

الف) نقش تاریخ‌پنداری ظهور در پیدایش فرقه به‌بابت

چنان‌که اشاره شد، از جمله دلایل پیدایش فرقه‌های موعودگرا، بیان تاریخی مشخص از جانب فردی خاص برای ظهور منجی موعود یا به عبارت دیگر، پیش‌بینی یا پیش‌گویی نسبت به شخص و زمان آمدن منجی است. در چنین فرضی، تاریخ خاصی از جانب فردی که در برخی موارد، خود وی مؤسس فرقه می‌شود ارائه شده و براساس اعتقاد به آن تاریخ خاص و مسائل حول محور آن، فرقه‌ای با عقایدی مخصوص به خود شکل می‌گیرد. در واقع آنچه سبب شکل‌گیری چنین فرقه‌ای می‌شود و عامل اساسی در این زمینه، بیان آن تاریخ برای ظهور

۱. هیچ‌کدام از فرقه‌های مسیحی مورد بررسی قرار گرفته در این نوشتار، براساس چنین عاملی - یعنی ادعای نیابت داشتن از منجی موعود - ایجاد نشده‌اند.

منجی موعود است.

فرقه بهائیت از جمله فرقه‌هایی است که بر همین اساس شکل گرفته است. علی محمد باب - که سرانجام به آوردن دینی جدید که ناسخ دین اسلام بود دست زد و بیان را برای عرضه برگزید و به تعبیر ادوارد براون در مقدمه *نقطه الکاف* آن را ظهور مستقلی در ردیف ظهورهای سابقه متصور شد (کاشانی، ۱۹۱۰: ۲۳) - به ظهور موعودی بشارت داد که در آینده خواهد آمد و ناسخ بیان خواهد بود. او این موعود را «من یظهره الله» نامید (همو). اگرچه باب مدعی شد که «وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند، کسی عالم نیست» (همو) اما با این وجود و بر خلاف ادعای خود، برای ظهور «من یظهره الله» یا همان موعود بیان، زمان مشخصی را تعیین کرد. او در این باره در کتاب بیان می‌نویسد:

اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی‌ماند. (شیرازی، بی‌تا: باب ۱۷ از واحد دوم، ۷۱)

همچنین می‌گوید:

و لکن زیاد از عدد مستغاث - اگر خدا خواهد - نخواهد شد... و اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید، بلاشبهه در دین بیان نیست و داخل نار است. (همو: ۲۹)

در این جملات، باب از دو کلمه «غیاث» و «مستغاث» نام می‌برد و ظهور «من یظهره الله» را منوط به فرا رسیدن این دو حین می‌کند. این دو کلمه بر اساس حروف و اعداد ابجد به ترتیب معادل ۱۵۱۱ و ۲۰۰۰ سال پس از ظهور کتاب بیان است (نجفی، ۱۳۵۷: ۳۵۶). چنان‌که گفته شد، او به صراحت از دو هزار و یک سال نام برده است. بر این اساس ظهور موعود بیان و قیامت دیانت تأسیسی باب از دیدگاه وی قریب به دو هزار سال پس از ظهور وی رخ خواهد داد، اما فاصله باب تا ظهور «من یظهره الله» - که همان بهاء الله باشد - بیشتر از ۱۹ سال نبود.

میرزا حسینعلی بهاء، در باغ نجیبیه بغداد - که آن را به باغ رضوان می‌شناسند - ادعای من یظهره اللهی خود را به گوش مریدان نزدیکش رسانید و به قول شوقی افندی در کتاب *قرن بدیع*، مأموریت مقدس و مهیمن خویش را به اصحاب و احباب اعلان فرمود، ولی ادعای خود را علنی نکرد (همو: ۳۲۵). پس از اعدام باب و تبعید بابیان از عراق، حسینعلی بهاء با غنیمت شمردن فرصت به دست آمده - مبنی بر نبود وجود راهبری مقتدر برای بهاییان - اوضاع را به دست گرفت و ندای من یظهره اللهی سر داد. وی در این باره اعلام کرد:

آن کس که می بایست پدید آید منم. باب یک مژده‌رسانی برای پیدایش من بود.
(کسروی، ۱۳۲۳: ۴۴)

میرزا حسینعلی بهاء پیش از آن که ادعای خود را آشکار کند، مقدمات کار خود را فراهم کرده و زمینه‌چینی‌های گسترده‌ای را تدارک دیده بود. از این رو، اعلام دعوت او با پذیرش گروهی از بابیان مواجه شد و با این اقدام، «بهایت» رسماً به وجود آمد. عامل اصلی که نقش تعیین‌کننده و زمینه‌ساز در این زمینه را داشت، پیش‌گویی یا پیشی‌بینی باب درباره ظهور من یظهره الله بود. بی‌گمان اگر باب در نوشته‌های خود - به‌ویژه در بیان - سخنی از من یظهره الله و موعود بیان به میان نمی‌آورد، شاید اساساً چنین فضایی برای شخص حسینعلی بهاء - و دیگر مدعیان من یظهره الله - پیش نمی‌آمد که چنین ادعایی کرده، دست به فرقه‌سازی زنند و در بابت انشعاب ایجاد کنند؛ اما به هر روی، اعلان باب مبنی بر ظهور من یظهره الله در آینده مستمسکی شد تا حسینعلی بهاء تاریخ بابیه را با ظهور خود و تأسیس فرقه بهائیت از دل آن به سمت و سوی دیگری هدایت کند.

ب) بررسی نقش تاریخ‌پنداری در ظهور فرقه ادونتیسیم

این فرقه در زمره فرقه‌های هزاره‌گرا دسته‌بندی می‌شود (ویلسون، ۱۳۸۶: ۹۰) و بر اساس تاریخ‌پنداری و بیان تاریخ خاص از جانب مؤسس آن برای ظهور مجدد و رجعت عیسی مسیح در اواسط قرن نوزدهم به وجود آمد.

مؤسس این نهضت «ویلیام میلر» (۱۷۸۲-۱۸۹۴) نام دارد. او کشاورزی انگلیسی بود که با وجود نداشتن تحصیلات رسمی، تمام نوشته‌هایی را که در اختیار داشت خوانده بود. او در ابتدا شگاک و بی‌دین شد، اما در سن ۳۴ سالگی با انجام تعمیم، تغییر مذهب داد و در ردیف جماعت روحانیون باپتیست (تعمیم‌دهنده) قرار گرفت (مولند، ۱۳۶۸: ۴۳۴). در حقیقت ادونتیسیم را باید انشعابی از «باپتیست‌ها» محسوب کرد. ویلیام میلر پس از تغییر مذهب، شروع به خواندن کتاب‌های «دانیال» و «مکاشفات یوحنا» کرد و به این نتیجه رسید که مسیح به زودی خواهد آمد. میلر معتقد بود این امر به دنبال رستاخیز و تأسیس هزاره یا سلطنت خدا بر روی زمین تحقق خواهد یافت و در پایان آن، رستاخیز دوم و داوری به وقوع خواهد پیوست (Marthaler, 2000: 135). میلر با توجه به فرازهایی از کتاب مقدس و محاسبات عددی مخصوصی که انجام می‌داد، بازگشت مسیح را در زمانی بین ۲۱ مارس ۱۸۴۳ و یا حداکثر ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ محاسبه نمود (رسول‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۳۳). فرازهایی که میلر در کتاب مقدس بیشتر

مورد نظر و توجه خویش قرار داد، فرازی از رساله دوم پطرس^۱ و بخشی از کتاب دانیال^۲ بود. میلر از سال ۱۸۳۱ این نتیجه‌گیری خود را منتشر ساخت و اولین موعظه‌اش را در این سال ایراد کرد. موعظه او ظاهراً قانع کننده بود؛ چون بیش از هفتصد کشیش از فرقه‌های گوناگون او را به منابر خود دعوت کردند و به او کمک نمودند تا این سخن را تبلیغ کند (جو ویور، ۱۳۸۱: ۲۷۳). او در کلیساهای تعمیدی، کانگرگیشنالیسم و متدیست درباره این موضوع سخنرانی کرد و در سال ۱۸۳۴ به عنوان یک واعظ در کلیسای تعمیدی پذیرفته شد.

در نتیجه سخنرانی‌های او، بسیاری از مردم تغییر کیش دادند و روزبه‌روز بر شمار پیروان وی افزوده شد. مجلات و روزنامه‌های بسیاری به دست طرفداران او منتشر شد؛ از جمله مجله ویژه این نهضت با نام *نشانه‌های زمان موعود* که در سال ۱۸۴۰ در شهر بوستون آغاز به کار کرد. این مجله بعداً به *منادی ظهور* تغییر نام داد. با نزدیک شدن به زمان اعلام شده از جانب میلر، شور و اشتیاق فراوانی در میان منتظران پدیدار شد. آن سال بسیاری از مردم که در حالت انتظار شدید به سر می‌بردند، اموال خود را فروخته یا از آن صرف نظر کردند. روز موعود (۲۱ مارس ۱۸۴۳) از راه رسید، ولی آرزوها تحقق نیافت (مولند، ۱۳۶۸: ۴۳۴). میلر و پیروانش ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ را به عنوان تاریخ دوم برای ظهور تعیین کردند. در زمان تغییر وقت رجعت مسیح به سال ۱۸۴۴، تا یک میلیون نفر از مردم جماعت‌های خود را رها کردند (جو ویور، ۱۳۸۱: ۲۷۳). ادونتیست‌ها به‌رغم استهزای رقبای خود، دست به یک رشته مبارزات تبلیغی احیاگرانه زدند، ولی بار دیگر آنان دچار یأس و نومیدی شدند؛ زیرا در تاریخ دوم نیز رجعتی صورت نگرفت. بازنگشتن مسیح منجر به آن شد که در کنفرانس سالانه، معتقدان ظهور این روز را روز «نامیدی بزرگ» نام نهند (Richard, A., 2000: 13). بسیاری از پیروان میلر و حتی خود او دچار سرخوردگی شدند. میلر در یک عذرخواهی در سال ۱۸۴۵ پذیرفت که محاسبه در تعیین روز بازگشت مسیح اشتباه بوده

۱. «لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خداوند چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز. خداوند در وعده خود تأخیر نمی‌کند، بلکه بر شما تحمل می‌نماید؛ چون نمی‌خواهد کسی هلاک گردد، بلکه به توبه گرایند. لکن روز خدا چون دزد خواهد آمد که در آن آسمان‌ها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.» (رساله دوم پطرس: ۳: ۱۰-۸)

۲. «و او به من گفت: تا دو هزار و سیصد شام و صبح تطهیر خواهد شد» و نیز این آیات که: «هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر است تا تقصیرهای آن‌ها تمام شود و گناهان آن‌ها به انجام رسد و کفار به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مختوم گردد و قدس‌الاقداص مسح شود. پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا [ظهور] مسیح رئیس هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود [اورشلیم] با کوچه‌ها و حصار در زمان‌های تنگی تعمیر و بنا خواهد شد. و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می‌آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و...» (همان ۸: ۲۷-۲۴)

و اظهار داشت دیگر در آینده از چنین پیش‌گویی‌هایی خودداری خواهد کرد. پس از این بحران‌ها عده زیادی از معتقدان، کلیساهای خود را به‌طور کلی ترک کردند، برخی نیز از کلیساهای خود اخراج شدند و خود میلر هم از سوی کلیسای تعمیدی تکفیر شد. از این رو آن‌ها مجبور شدند تشکیلاتی مخصوص به خود ایجاد کنند. پیروان میلر در سیاست، طرفدار کانگریگیشنالیسم، در تعمید طرفدار کلیسای تعمیدی (باپتیست) و در دکترین و اعتقادات، پروتستان افراطی با تمایلات شدید مکاشفه‌ای شدند (مولند، ۱۳۶۸: ۴۳۵).

ج) ایجاد فرقه شاهدان یهوه بر اساس بیان تاریخ خاص برای ظهور منجی موعود

یکی دیگر از فرقه‌هایی که عامل ذکر تاریخ ظهور، نقش عمده‌ای در پیدایش آن داشته است، فرقه مسیحی «شاهدان یهوه» است. مؤسس این فرقه، چارلز راسل نام دارد. او پس از محاسبات بسیاری که در سال ۱۸۷۶ انجام داد، به این نتیجه رسید که مسیح موعود در سال ۱۸۷۴ به صورت نامرئی به زمین بازگشته است (عمر حماده، ۲۰۰۳: ۲۰). شاید بتوان این پیش‌گویی را سنگ بنای اصلی تشکیل فرقه شاهدان یهوه دانست و از سوی دیگر، نقطه شروع شقاق میان مسیحیت و شاهدان یهوه برشمرد. راسل علاوه بر پیش‌گویی ظهور عیسی علیه السلام در سال ۱۸۷۴، در سال ۱۸۸۰ مدعی شد که در سال ۱۹۱۴ سلطنت خدا بر روی زمین شروع خواهد شد (گروه نویسندگان، ۱۳۸۸: ۲۵). از این رو این تاریخ در نزد شاهدان یهوه اهمیت خاصی دارد. آن‌ها معتقد بودند که در این سال عیسی مسیح به عنوان پادشاه در دولت آسمانی خداوند شروع به حکومت خواهد کرد (Richard .A, 2000: 367).

پس از راسل، رادر فورد - جانشین وی - نیز تاریخ اعلام شده از سوی راسل را تأیید کرده و آن را خدشه‌ناپذیر دانست. دیدگاه چارلز راسل بر این بود که در سال ۱۹۱۴ جنگ آرماگدون صورت خواهد گرفت و با پایان آن، ملکوت خدا بر روی زمین آغاز خواهد شد. اما پس از آن که پیش‌گویی مذکور تحقق نیافت، مجدداً تاریخ‌های دیگری برای آن اعلام شد. پس از ۱۹۱۴، سال ۱۹۱۸ به عنوان تاریخ جدید اعلان شد و تأکید گردید که در این سال، تمامی کلیساها و اعضای آن‌ها از بین خواهند رفت. حتی رادر فورد در این باره اعلام کرد که تا پایان همه چیز، چند ماه بیشتر فرصت باقی نمانده است (رحمة، ۲۰۰۱: ۲۳-۲۴). این تاریخ مجدداً اصلاح شد و سال ۱۹۲۵ جایگزین گردید و به عنوان سال آغاز سلطنت خداوند مشخص شد. رادر فورد در این باره گفت: «ما توقع داریم که سال ۱۹۲۵ هنگامه بازگشت ابراهیم، اسحاق، یعقوب و دیگر انبیای قدیم باشد.» وی همچنین این سال را سال برانگیخته شدن مردگان از قبر و بازگشت آن‌ها به زندگی دانست (همو) و بر این باور بود که در میان آن‌ها افرادی کامل خواهند آمد که

رؤسا و حاکمان زمین می‌شوند (همو: ۲۰۱). اگر چه همچنان شاهدان بیهوشه بر این امر تأکید می‌کنند که عیسی مسیح در سال ۱۹۱۴ و به طور نامرئی به زمین بازگشته و بر تخت پادشاهی الهی خود تکیه زده است، اما «جامعه برج دیدبانی» (the Watchtower society) در اول نوامبر ۱۹۹۵ از این ادعای خود مبنی بر این که پایان دوران - یعنی وقوع جنگ آرماگدون و ایجاد بهشت - در نسل سال ۱۹۱۴ روی خواهد داد دست کشید و اکنون شهود بیهوشه بدون اعتقاد به افق زمانی خاصی برای پایان دوران و اعتقادات و انتظارات هزاره‌ای خود، به حیات خویش ادامه می‌دهند (Richard .A, 2000: 364).

۵. پیدایش فرقه‌ها معلول شرایط خاص اجتماعی همچون فقر، فساد، ظلم و جنگ

با توجه به دو واقعیت، می‌توان این عامل را مورد توجه قرار داد: نخست این که یکی از کارکردهای منجی، مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی است و دیگر این که در طول تاریخ هر زمان ملت‌ها از ظلم و ستم روا شده بر خود به ستوه آمده و شرایط موجود را تحمل ناپذیر می‌دیدند، انتظار آن‌ها برای ظهور منجی به طور فزاینده‌ای افزایش می‌یافت. از این رو پدید آمدن چنین شرایطی برای یک جامعه، اسباب ظهور افرادی به عنوان مدعیان منجی موعود و در نتیجه پیدایش فرقه‌هایی از این رهگذر را فراهم می‌آورد.

در دو قرن اخیر و در میان مسلمانان می‌توان به ظهور مهدی سودانی در سودان نیز اشاره کرد. در تقسیم‌بندی علل و عواملی که بر اساس آن‌ها موعودباوری و اعتقاد به آمدن منجی آخرالزمان موجب پیدایش فرقه‌ها می‌شود، دو دسته عامل را می‌توان ذکر کرد: نخست، دسته‌ای که فردی بوده و به ویژگی‌ها یا ادعاهای فردی خاص مرتبط می‌شود، و دوم، دسته‌ای که اجتماعی بوده و به شرایط اجتماعی پیدایش فرقه باز می‌گردد. اگر در بررسی چگونگی شکل‌گیری فرقه‌های پیشین، به نقش فعال چند فرد خاص همچون علی محمد باب و حسینعلی نوری پرداختیم، در نهضت مهدی سودانی، سرنخ‌های ظهور او را باید در شرایط اجتماعی و سیاسی زمان وی جست‌وجو کرد. از این رو باید جنبش مهدی سودانی و اساساً ظهور او را تحت عواملی طبقه‌بندی کرد که در آن‌ها فرقه، بر اساس شرایط اجتماعی خاصی مانند فقر، فساد، ظلم و جنگ به وجود می‌آید. مطالعه شرایط اجتماعی سودان در هنگامه ظهور محمد احمد (مهدی سودانی) به خوبی مؤید این مطلب است.

اساساً درک چرایی ظهور مهدی در سودان بدون مطالعه و اطلاع از تاریخ آن سرزمین به ویژه در دو قرن اخیر ممکن نخواهد بود. مطالعه تاریخ سودان به خوبی مؤید این مطلب است که آن

سرزمین یکی از پرحادثه‌ترین تاریخ‌ها را در میان دیگر سرزمین‌های قاره آفریقا داشته است. از گذشته دور و حتی تا کنون دولت‌های استعماری اروپایی همواره به سودان چشم طمع داشته‌اند. وجود منابع طبیعی فراوان در آن‌جا، همچنین تجارت پررونق و پرسود از این منطقه از حیث محصولات گرم‌سیری و از همه مهم‌تر قرار گرفتن سودان در مسیر ورود به مرکز آفریقا و نیز مصر، از مهم‌ترین دلایلی بود که دولت‌های استعمارگر را برای تحت سلطه درآوردن سودان مجاب می‌کرد. مسئله تأثیرگذار در این بین، وضع مالیات‌های سنگین بر مناطق تصرف شده بود. برای مثال، استعمارگران پس از سرشماری بردگان و احشام، بر اساس نظام مالیاتی تدوین شده، برای هر برده ۱۵ دلار، هر گاو ده دلار و هر گوسفند پنج دلار مالیات وضع کرده بودند (هولت، ۱۳۶۶: ۶۲). وضع چنین مالیاتی بیشتر به مصادره اموال شبیه بود تا گرفتن مالیات. به هر روی، فشارهای ناشی از برده‌داری به علاوه بار سنگین مالیات‌ها بر دوش مردم روستاها و قبایل سودان - که حتی بر احشام آنان نیز مالیات وضع شده بود - وضع زندگی‌شان را مختل کرده بود.

مصیبت دیگری که در دهه هفتاد قرن نوزدهم به مصائب سودانیان اضافه شد، ورود استعمار بود. مردم این سرزمین که از ظلم پادشاه‌های ترک و مصری و زمین‌داران و برده‌داران در رنج بودند، به درد استعمار نیز گرفتار شدند. سودان از زمان زمامداری محمدعلی پاشا تا اوایل دهه نود قرن نوزده میلادی، از سوی سه گروه عمده تحت ظلم و استثمار قرار داشت: اشراف، مَلَکین و تجار بزرگ محلی و منطقه‌ای، به ویژه تجار برده و عاج، حکام و مأموران ترک و مصری و نهایتاً استعمارگران انگلیسی (موثقی، ۱۳۸۴: ۲۴۶). شاید در چنین فضایی نیاز به رهبر و قیام‌کننده‌ای واقعی بیش از پیش احساس می‌شد. از این‌رو در سال ۱۸۸۱ شورش وسیع علیه حاکمیت اروپاییان آغاز شد که رهبر آن محمد احمد، مشهور به مهدی سودانی بود.

ظهور مهدی سودانی و ادعای وی مبنی بر مهدی موعود بودن، نه بر اساس وجود ویژگی‌های فردی خاص در وی و نه بر اساس پیش‌گویی یا پیش‌بینی شخصی خاص مبنی بر ظهور وی، بلکه معلول شرایط اجتماعی زمان او بوده است. هیچ‌یک از عوامل ذکر شده برای قیام و ادعای وی به شخص او مرتبط نمی‌شود، بلکه همه بیان‌کننده اوضاع اجتماعی مردمی است که سودانی در میان آنان زیسته و از میان آنان برخاسته است و این مطلب به خوبی مؤید این مطلب است که برخی ادعاهای منجی‌باورانه، معلول شرایط اجتماعی ناشی از فقر، ظلم و فساد هستند. موثقی نیز این ادعای ما را تأیید کرده و می‌نویسد: «زمینه و ریشه این جنبش را باید در اوضاع داخلی سودان جست‌وجو کرد» (همو).

یکی دیگر از نشانه‌های تأیید این ادعا، هدفی است که جنبش مهدی سودانی داشته و به آن دعوت می‌کرد؛ سودانی و پیروانش مردم را به قیام علیه تاراج‌گری اروپاییان و استبداد پادشاهان ترک و مصر فرا می‌خواندند. جمله معروف آن‌ها عبارت بود از «کندن هزار قبر بهتر از پرداخت یک دینار مالیات است» (لوتسکی، ۲۵۳۶: ۳۸۱). از این رو کاملاً روشن است که ظهور و دعوت مهدی سودانی کاملاً ماهیتی ضد استعماری، ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبانه داشته است، چنان‌که نویسنده کتاب *تاریخ عرب در قرون جدید* نیز معتقد است که عنصر «ملی» در قیام سودانی نقش مهم و بسزایی داشته و غرور مردم سودان و دنباله‌روان مهدی سودانی این بود که مهدی موعود از میان آن‌ها ظهور کرده و در نتیجه دوران حکومت خارجیان بر سودان به سر آمده و از آن پس کشور به دست فرمان‌روایی سودانی اداره خواهد شد (همو: ۳۸۳). از همه مهم‌تر این است که بسیاری از سودانی‌های جدید، او را «ابوالاستقلال» می‌نامند (هولت، ۱۳۶۶: ۹۷).

سودانی ادعای خود مبنی بر مهدویت را در نامه‌ای که به سران قبایل نوشت اظهار کرد. او در این نامه مدعی شد که پیامبر ﷺ به وی فرمود: هر کس در مهدویت او شک کند، کافر است و اصحاب وی نیز در مقام اصحاب آن حضرت ﷺ خواهند بود (بستوی، ۱۴۲۰: ۹۶). محمد احمد برای تأیید ادعای مهدویت خود، دو نشانه ذکر می‌کند؛ یکی خالی سیاه که برگونه راستش بود (دارمستر، بی تا: ۷۲)؛ زیرا در روایات آمده است که منجی آخرالزمان برگونه راست خود خالی سیاه دارد و نشانه دیگرش، رأیت نوری است که به ادعای وی به هنگام نبرد مصاحب وی است، عزرائیل آن را حمل می‌کند و خداوند به سبب آن، رعب و ترس را در دل دشمنان او می‌افکند (شریف، ۱۹۹۶: ۱۴۰).

استعمارستیزی و مبارزه با اشغال‌گری دولت مصر و اروپایی نکته ثابت همه نامه‌ها و گفته‌های مهدی سودانی بوده است و توجه به این نکته، انگیزه مهدی سودانی را از ادعای مهدویت و نیز دعوتش مشخص و روشن می‌سازد؛ انگیزه‌ای که متفاوت از انگیزه و هدف دیگر مدعیان مهدویت در دیگر فرقه‌ها - همچون قادیانیه و بهائیت - است.^۱

بازخورد و نتیجه ظهور و قیام مهدی سودانی را در این کلام سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌توان یافت که گفته است:

جنبش محمد احمد در دل‌های هندیان جایگاهی بلند دارد و هرچند او مهدی نباشد، هندیان باید اعتقاد داشته باشند که او مهدی است تا شاید این اعتقاد، وسیله یگانگی

۱. در دین مسیح و در میان فرقه‌های بررسی شده، موردی یافت نمی‌شود که تحت چنین عاملی موجودیت یافته باشد. به عبارت دیگر، موجودیت هیچ‌کدام از فرقه‌های مسیحی مورد بحث، معلول شرایط خاص اجتماعی نبوده است.

نتیجه

اعتقاد به موعودباوری از جهات گوناگونی سبب پیدایش فرقه‌هایی متعدد در ادیان شده، یا دست‌کم نقشی تأثیرگذار در ظهور آن‌ها داشته است. برای مثال، همواره در طول تاریخ مدعیانی دروغین از انتظار مردم برای ظهور منجی موعود سوء استفاده کرده و خود را همان منجی و مسیحای موعود دانسته و و سبب شده‌اند یکدستی دین مبدأ از بین برود و گروه‌های دینی جدیدی شکل گیرند و از این رهگذر، زاویه و شکافی در دین مورد نظر به وجود آورده‌اند.

اگرچه این مسئله در طول تاریخ ادیان وجود داشته، اما بی‌گمان در دو سده اخیر و به خصوص در دو دین اسلام و مسیحیت رشد بیشتری یافته است. بر این اساس از میان عوامل متعددی که مرتبط با موعودباوری در پیدایش فرقه‌ها نقش داشته‌اند، چند عامل عمده وجود دارند که عبارتند از:

- برخی از فرقه‌ها نتیجه ادعای مسیحایی فرد یا افرادی است؛ به این بیان که یک نفر مدعی می‌شود منجی و یا مسیحا است و شماری از افراد و معتقدان، گرد او جمع شده و گروه دینی جدید را پایه‌ریزی می‌کنند.

- برخی دیگر از فرقه‌ها زائیده تاریخ‌پنداری در ظهورند؛ یعنی با اعلام زمانی خاص برای ظهور، گروه دینی جدید شکل می‌گیرد.

- پیدایش برخی از فرقه‌ها معلول شرایط خاص اجتماعی همچون فقر، فساد، ظلم و جنگ بوده است؛ به این معنا که در پاره‌ای از مواقع، به سبب فشار و رنجی که ناشی از شرایطی خاص همانند جنگ، فساد و... بر جامعه تحمیل می‌شود، با نگاه به شخصیت اصلاح‌گرایانه منجی، فردی علیه شرایط موجود قیام کرده و خود را موعود منتظر معرفی می‌کند. نوعاً چنین ادعاهایی طرفداران بسیاری پیدا می‌کند؛ زیرا برای بسیاری از افراد، تنها راه رهایی از وضعیت موجود، جمع شدن در زیر پرچم چنین فردی است.

- برخی فرقه‌ها بر اثر نوعی مکاشفه ادعایی از جانب مؤسس آن ایجاد شده‌اند؛ به این معنا که فردی ادعای مکاشفه و دریافت الهام از جانب خداوند را دارد و در ضمن آن، مدعی مسئولیتی در قبال ظهور منجی موعود می‌شود. در بعضی مواقع محتوای کشف و الهام مورد ادعای وی، همان مسئولیت مرتبط با آمدن منجی است. همین امر سبب می‌شود عده‌ای برگرد وی جمع شده و فرقه تشکیل دهند.

- بعضی فرقه‌ها نیز با مطرح شدن ادعای نیابت منجی موعود از سوی شخصی خاص و پذیرش این ادعا از جانب گروهی به وجود آمده‌اند. در این فرض فردی برخاسته و خود را نایب منجی موعود معرفی می‌کند. پذیرش ادعای وی از سوی جمعی، سرانجام به تشکیل فرقه می‌انجامد.

در اسلام مهم‌ترین فرقه‌هایی که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، عبارتند از شیخیه، بابیه، بهاییه، قادیانیه و جنبش مهدی سودانی. در مسیحیت نیز فرقه‌های متعددی می‌توانست مورد پژوهش قرارگیرد که از میان آن‌ها به سه فرقه مورمون‌ها، ادونتیست‌ها و شاهدان یهوه پرداختیم.

منابع

- ابراهيم، محمد زكى، *المدرسة الشيخية*، بيروت، دارالمحجة البيضاء، چاپ اول، ۲۰۰۴ م.
- ابراهيمى، سرکار آقا ابوالقاسم خان، *فهرست*، کرمان، چاپخانه سعادت، بی تا.
- اسمیت، جوزف، *برگزیده کتاب مورمون*، گواهی دیگر راجع به عیسی مسیح، انتشارات کلیسای عیسی مسیح، ۱۹۹۱ م.
- _____، *کتاب مورمون*، ترجمه: فاطمه توفیقی، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
- الهی ظهیر، احسان، *القادیانی والقادیانیه*، بیروت، دار ابن کثیر، چاپ اول، ۲۰۰۰ م.
- _____، *القادیانیه دراسات وتحلیل*، پاکستان، اداره ترجمان السنه، بی تا.
- امیرکان، جیمس انس، *نظام التعليم فی علم لاهوت القديم*، بیروت، بی تا، ۱۹۸۰ م.
- آل طالقانی، سید محمد حسن، *الشیخیه، نشأتها وتطورها ومصادر دراستها*، بیروت، الآمال للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- آیتی، عبدالحسین، *الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه*، قاهره، مطبعة السعادة، چاپ اول، ۱۳۴۲ ق.
- بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم، *المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث والآثار الصحیحه*، بیروت، دار ابن حزم، مکة، المكتبة المکیة، ۱۴۲۰ ق.
- جو ویور، مری، *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه: حسن قنبری، قم، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
- حسینی، سید معصوم، *باییت وبهائیت در ترازوی نقد*، قم، بوستان دانش، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.
- دارمستتر، ژام، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری*، ترجمه: محسن جهان سوز، تهران، کتاب فروشی ادب، بی تا.
- رحمة، جورج، *پل حصری، الكنيسة الكاثولیکية والبدع*، بیروت، مرکز الدراسات و الابحاث المشرقیة، ۲۰۰۱ م.
- رسول زاده، عباس و جواد باغبانی، *شناخت مسیحیت*، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.
- رشتی، سید کاظم، *دلیل المتحیرین*، کرمان، چاپخانه سعادت، چاپ سنگی، بی تا - الف.
- _____، *مجموعه رسائل، رساله حجت بالغه*، چاپ سنگی، بی تا - ب.

- سعادت‌فر، فریبا، *گزیده تاریخ اخباریه، شیخیه و بابیه، مشهد، سخن گستر، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.*
- سیوطی، جلال‌الدین، *الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.*
- شافعی، یوسف بن یحیی بن علی بن عبدالعزیز، *عقد الدرر فی اخبار المنتظر، قاهره، مکتبه عالم الفکر، چاپ سوم، ۱۳۹۹ ق.*
- شریف، باقر قریش، *حیة الامام المهدي، بیروت، ابن المؤلف، چاپ اول، ۱۹۹۶ م.*
- شیرازی، علی محمد، *بیان فارسی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.*
- عامی، سلیمان ظاهر، *دفع اوهام توضیح المرام فی الرد علی القادیانیه (للشیخ سید محمدحسن الطالقانی)*، بیروت، مکتبه دارالفکر، چاپ اول ۱۹۹۹ م.
- عمر حمادة، حسین، *شهود یهوه بین برج المراقبة الامریکی وقاعة الملكوت التوراتی، دمشق، دارالوثاق، چاپ اول، ۲۰۰۳ م.*
- عنایت، حمید، *سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸ ش.*
- غوری، عبدالماجد، *القادیانیه، دمشق، دارالفارابی، چاپ اول، ۲۰۰۳ م.*
- کاشانی، میرزا جانی، *نقطه الکاف، با مقدمه فارسی: ادوارد براون، هلند، بریل، ۱۹۱۰ م.*
- کاظمی قزوینی، سید محمد مهدی، *هدی المنصفین الی الحق المبین، نجف، مطبعة العلویة، ۱۳۴۲ ق.*
- کاکس، هاروی، *مسیحیت، ترجمه: عبدالرحیم سلیمانی، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸ ش.*
- کربن، هانری، *مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی، ترجمه: فریدون بهمنیار، پاریس، دانشگاه تحقیقات عالی سوربن، ۱۳۴۶ ش.*
- کسروی، احمد، *بهای گری، تهران، نشر پیمان، چاپ دوم، ۱۳۲۳ ش.*
- گروه نویسندگان، *گونه شناسی اندیشه منجی موعود، ویرایش علمی: علی موحدیان عطار، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.*
- لوتسکی، ولادیمیر، *تاریخ عرب در قرون جدید، ترجمه: پرویز بابایی، تهران، چاپار، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.*
- متقی هندی، علی بن حسام، *کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.*

- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- موثقی، احمد، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، انتشارات سمت، چاپ هفتم، ۱۳۸۴ش.
- مولند، اینار، جهان مسیحیت، ترجمه: مسیح مهاجری و محمدباقر انصاری، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
- نجار، عامر، القادیانیه، بیروت، مؤسسه الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۲۰۰۵م.
- نجفی، سید محمدباقر، بهایان، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۷ش.
- نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.
- وان وورست، رابرت، مسیحیت از لایه لای متون، ترجمه: باغبانی و رسول‌زاده، قم، مؤسسه امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵ش.
- ویلسون، برایان، دین مسیح، ترجمه: حسن افشار، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۶ش.
- هولت، پیتر مالکوم، تاریخ سودان پس از اسلام، ترجمه: محمدتقی اکبری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ش.
- bushman, Richard, *Mormonism, a very short introduction*, New York, Oxford, 2008.
- Marthaler, Berard, L, *The New Catholic Encyclopedia*, United States, Thomson Gale, second edition, 2000.
- Richard .A. *Encyclopedia of Millennialism*, London, Routledge, 2000.
- Safra, Jacob E, *Britannica Encyclopedia of World Religions*, Britannica Encyclopedia Inc, 2006.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۳

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۱۲

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۲

استخلاف و مهدویت

حسین الهی نژاد*

چکیده

نوشتار پیش رو، با بیان مقدمه و مفهوم شناسی واژگان کلیدی همچون سنت، استخلاف و مهدویت آغاز می‌شود. بیان شاخصه‌های سنت الهی مانند قطعیت، ابدیت و تخلف ناپذیری، بخش بعدی نوشتار را به خود اختصاص داده است. تقسیم بندی سنت‌های الهی به مطلق و مقید، اصلی و فرعی، و فردی و اجتماعی، بخش سوم بحث را تشکیل می‌دهد. در بخش چهارم به تبیین استخلاف و کیفیت رابطه آن با مهدویت پرداخته شده است و در ادامه به دلایل توجیهی ارتباط استخلاف با مهدویت - که مهم ترین بحث این تحقیق است - توجه شده و مستندات این ارتباط از سه منظر آیات، روایات و عقل توجیه می‌شود؛ یعنی در بیان دلایل توجیهی ارتباط استخلاف با مهدویت، علاوه بر آیات و روایات پرشماری که در منابع دینی آمده، عقل و دلایل عقلی نیز به این مسئله ورود پیدا کرده و از منظر حکمت الهی به اثبات استخلاف و رابطه آن با مهدویت پرداخته است.

واژگان کلیدی

سنت الهی، شاخصه‌های سنت الهی، سنت مشروط، سنت مطلق، سنت فردی، سنت اجتماعی، سنت اصلی، سنت تبعی، استخلاف، استخلاف عام، استخلاف خاص، شرایط استخلاف، مهدویت، غیبت، فلسفه غیبت، ظهور، حکمت الهی، هدفمندی جهان.

* استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم. (alahik@isca.ac.ir)

سنت‌های الهی، ضوابط و قواعد جاری بر جهان هستند که زمینه‌ساز و بسترساز حرکت‌های اجتماعی و جنبش‌ها، صعود و سقوط تمدن‌ها و خیزش‌ها به شمار می‌روند و از لحاظ گستردگی و دامنه، دارای کلیت و عمومیت بوده و عرصه فعالیت میدانی آن‌ها همه پدیده‌ها و رخدادهایی که به گونه‌ای با انسان و افعال او مرتبط می‌شود را فرا می‌گیرد. کلیت و عمومیت سنت‌های الهی به معنای گستردگی و جهان‌شمولی است که افزون بر سریان آن در سه مقطع زمانی گذشته، حال و آینده، همه انتظامات و ضوابط این جهانی و آن جهانی، همه ضوابط بشری و غیربشری و نیز همه امور فردی و اجتماعی انسان را دربر می‌گیرد. شاخصه دوام و ابدیت، به معنای ضروری و جاودانه بودن سنت‌های الهی در حیطه عمل و اجرا و نیز میرا بودن آن از تغییر و تحویل است. سنت‌های الهی از نظر ماهیت، کارکرد و رویکرد به گونه‌های مختلفی نظیر سنت مطلق و مقید، سنت اصلی و تبعی، سنت فردی و اجتماعی و... تقسیم می‌شود. از جمله سنت‌های فراگیر الهی که در میان همه جوامع بشری جاری و ساری است و آنان با همه اختلاف نژادی، جغرافیایی، دینی و مذهبی بدان اعتقادی یکسان دارند، اندیشه منجی‌گرایی است که در اسلام در قالب اندیشه مهدویت خودنمایی می‌کند.

اندیشه مهدویت از جمله سنت‌های قطعی و تخلف‌ناپذیر اسلام است و از نظر ماهیت، جزو سنت‌های «مقید»، از نظر رویکرد جزو سنت‌های «تبعی» و از لحاظ کارکرد، جزو سنت‌های «اجتماعی» به شمار می‌آید؛ زیرا اولاً تحقق اندیشه مهدویت و بروز و ظهور آن، متکی به رفتار و کردار بشر بوده و اراده و اختیار بشر در فعلیت بخشی به آن، نقشی مؤثر دارد. به عبارت دیگر، تحقق مهدویت به عنوان سنتی الهی، همیشه مقید و مشروط به رفتار و عملکرد مردم است؛ چنان‌که سید محمدباقر صدر در این باره می‌گوید:

سنت‌های اجتماعی و تاریخی خدا از زیر دست انسان‌ها جاری می‌شود. (صدر، ۱۴۲۱: ۷۶)

پس با این توجیه می‌توان گفت که سنت مهدویت یک سنت مقید و مشروط است. ثانیاً، از آن‌جا که ضرورت اندیشه مهدویت در پرتو ضرورت سنت «استخلاف» دست‌یافتنی است و سنت استخلاف به عنوان مبانی و پایه‌گذار اندیشه مهدویت تلقی شده و مهدویت به تبع آن‌ها به منصفه ظهور می‌رسد، اندیشه مهدویت تابع و فرع آن است؛ از این‌رو می‌توان سنت مهدویت را سنت تبعی خطاب کرد.

ثالثاً، چون نقش و کارکرد اندیشه مهدویت و آموزه‌های آن مانند غیبت، ظهور، حکومت

جهانی و... بیشتر به اجتماع بشری مربوط است و غالباً با نگرش اجتماعی توجیه و تفسیر می‌شود، پس اندیشه مهدویت با این نگاه یک سنت اجتماعی است. پس از بیان مطالب فوق، به چند پرسش طرح می‌کنیم که لازم است در فرایند تحقیق به تفصیل آن‌ها بپردازیم:

۱. سنت چیست و چه شاخصه‌هایی دارد؟
۲. گونه‌های سنت چیست و نقش آن‌ها در نظامات جهان چگونه است؟
۳. سنت مهدویت سنت اصلی است یا تبعی؟
۴. سنت‌های اصلی که نقش مبانی و پایه‌گذاری مهدویت را ایفا می‌کنند چه تعدادند؟
۵. سنت استخلاف چیست و چه نقشی در توجیه سنت مهدویت دارد؟

۱. مفهوم‌شناسی سنت، استخلاف و مهدویت

مفاهیم بنیادین و اساسی این تحقیق - که به تبیین و توضیح نیاز دارد - از این قرارند:

الف) سنّت

جمع آن سنن، از ماده «سَنَ» به معنای جریان آسان و مستمر یک شیء (مصطفوی، ۱۳۷۴: ج ۵، ۲۳۷) و به معنای راه مستقیم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۴۲۹) یا راه و روش (ابن‌اثیر، ۱۴۱۸: ج ۲، ۴۰۹) و یا به معنای راه مستقیم و پسندیده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۳: ج ۱۳، ۲۲۶). همچنین به طریقه، قانون، آیین، رسم، سیره و طبیعت نیز معنا می‌شود (صفی‌پور، ۱۳۸۸: ج ۱، ۵۹۱) و به معنای راه پرتردد و راهی است که بر اثر رفت و آمد مستمر در میان ناحیه‌ای پدید می‌آید.

ابن فارس معتقد است که در کاربرد لغوی این ماده در اشکال گوناگون، دو عنصر دوام عمل و انجام دادن بدون مشقت آن نهفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ماده «سنن»). بنابراین چه گذشت می‌توان گفت در معنای سنت جریان با سهولت و مداوم‌کاری لحاظ شده و شاید به همین سبب است که یکی از معانی سنت، طبیعت بیان شده است (زبیدی، ۱۴۲۸: ماده «سنن»); زیرا معمولاً کاری که مقتضای طبیعت باشد با سهولت، تکرار می‌شود و جریان می‌یابد. همچنین در مقابل سنت، بدعت به کار رفته و منظور از سنت در این مورد، هر حکمی است که بر اساس اصول شریعت و قواعد دین مبین اسلام آمده است. در علم اصول، به آن چه که از پیامبر ﷺ صادر شده است، چه به صورت قول باشد یا فعل یا تقریر، سنّت گفته می‌شود (طوسی، ۱۳۶۱: ج ۳، ۴۹). در فقه به معنای مستحب و مندوب است و در علم کلام، به معنای

هر حکمی است که از اصول و مبانی شریعت مأخوذ است، به خلاف بدعت که با اصول شریعت سازگاری ندارد. در تفسیر، به معنای روش معمول و رایج آمده است. به اذعان و تصریح مفسران، هر کاری تا صورت متداول و معمول به خود نگیرد نمی تواند سنت باشد (طوسی، بی تا: ج ۸، ۳۶۲). از اینرو علامه طباطبایی در تعریف آن می گوید:

سنت همان طریقه و روش معمول است که به اقتضای طبیعت خویش غالباً یا به طور دائم، جریان دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۳۴۰)

در تعبیر فیلسوفان، سنت به معنای حقایق یا اصولی است که دارای منشأ الهی بوده و از طریق شخصیت های مختلف، معروف به رسولان و پیامبران یا دیگر عوامل انتقال، برای ابنای بشر و در واقع، برای یک بخش کامل کیهان آشکار شده و نقاب از چهره آن ها برگرفته شده است (نصر، ۱۳۸۰: ۱۵۵). در جامعه شناسی مدرن، سنت معادل مجموعه ای از آداب، رسوم، عادات و ظواهر مربوط به گذشته - که عمرش به سرآمده - پنداشته می شود. از منظری که جامعه شناسی مدرن از آن می نگیرد، سنت ها ظواهر منسوخ و عاری از عقلانیت است؛ زیرا عقل و عقلانیت را در ستیز با سنت می پندارند. از همین رو، دوران مدرن را دوران عقلانیت و انسان مدرن را انسانی می داند که آداب و رفتارش عقلانی است.

واژه سنت معمولاً به چیزی اضافه می گردد و با اضافه به مضاف الیه، مفهومش کامل گشته و به اقسامی نظیر سنت الهی و سنت معصومین علیهم السلام تقسیم می شود (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۴۲۵)؛ زیرا یک بار کلمه سنت به واژه «الله» اضافه می گردد و در قالب کلمه ترکیبی به نام سنت الله و سنت الهی ظاهر می شود که خود به دو شکل وعده و وعید خودنمایی می کند (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ۲۶۹)؛ چرا که اگر ضوابط و سنت الهی به هلاکت گروهی منجر شود، وعید نام دارد و اگر به تعالی و رشد انسان منتهی شود وعده نامیده می شود. مثلاً قرآن می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ (اعراف: ۹۶)

و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.

در این آیه، رویه و سنت الهی بر این قرار گرفته است که تقوا عامل برکت (وعده) و تکذیب

عامل کیفر (وعید) باشد. بار دیگر، واژه سنت به رسول الله اضافه می‌گردد و به شکل واژه ترکیبی به نام سنت رسول الله نمایان می‌شود. البته با نگرش شیعه بیشتر در قالب سنت معصومین علیهم‌السلام مطرح است که علاوه بر رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روش و سیره دیگر معصومین علیهم‌السلام را نیز دربر می‌گیرد. نکته درخور توجه این‌که اگر در شریعت اسلامی، سنت بدون مضاف‌الیه استعمال شود - یعنی به صورت مطلق ذکر گردد - بر سنت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرات معصومین علیهم‌السلام حمل می‌شود.

سنت الهی یعنی ضوابطی که در افعال الهی وجود دارد (قلعجی، ۱۴۰۸: ۲۵۰) یا روش‌هایی که خدای متعال، امور عالم و آدم را بر پایه آن‌ها تدبیر و اداره می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۴۲۵). مجرای تحقق اراده الهی در جهان، قانون‌های ثابت برقرار در تمام هستی است. این قانون‌ها در واقع روابط بین علت‌ها و معلول‌هاست و در اصطلاح فلسفه، آن‌چه به نام «نظام جهان» و «قانون اسباب» نامیده می‌شود (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۳۵)، در زبان دین، سنت الهی گویند.

در قرآن کریم، هم به تعبیری مانند «سُنَّةَ اللَّهِ»، «سُنَّتِنَا» و «سُنَّتِ» و هم به عباراتی همچون «سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ»، «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» و «سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» برمی‌خوریم. این امر نباید موجب اشتباه و توهم شود که دو نوع سنت وجود دارد؛ یکی سنت خدای متعال و یکی سنت دیگران! بلکه یک بار، سنت ناظر به فاعل (خداوند) و بار دیگر ناظر به قابل (انسان‌ها) است.

سنت معصومین علیهم‌السلام قول، راه و روش فعلی و تقریری پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صورت اصلی یا نیابتی (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ۲۶۹) و قول یا راه و روش فعلی و تقریری حضرات معصومین علیهم‌السلام را سنت معصومین علیهم‌السلام می‌گویند. به تعبیر دیگر، سنت به معنای چیزی است که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدان امر و نهی قولی یا فعلی کرده باشد و در قرآن کریم، آیاتی پیرامون آن نداشته باشیم؛ از این‌رو در بیان ادله، همیشه قرآن در کنار سنت تعریف می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۴۱۸: ج ۲، ۴۰۹).

منظور از سنت در این نوشتار - که به تبیین و تحقیق آن خواهیم پرداخت - سنت الهی است که به معنای شیوه و روشی است که خداوند، امور عالم را بر اساس آن تدبیر و اداره می‌کند؛ یعنی خداوند اراده و مشیت خویش را همیشه به صورت «سنت» - یعنی به صورت قانون و اصل کلی - در جهان جاری و ساری می‌نماید (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۲، ۸۸).

ب) استخلاف

استخلاف از ماده «خلف» به معنای جانشین و جمع آن خلائف و خلفاء است (ابن منظور، ۱۴۱۳: ج ۹، ۸۳). خلف به فتح لام به معنای جانشینی خوب، و به سکون لام به معنای جانشینی بد به کار می‌رود (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۲۸۴). خلیفه به معنای نایب و جانشین است، چنان‌که درباره حضرت موسی علیه السلام می‌خوانیم:

﴿قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾. (اعراف: ۱۴۲)

خلافت به معنای نیابت از غیر است بر اثر غیبت منوب‌عنه، یا به سبب مرگ او، یا به دلیل عجز ایشان و یا به جهت شرافت نایب (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۹۴) و از این قبیل است که خداوند اولیای خویش را در زمین خلیفه کرده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خُلَافًا فِي الْأَرْضِ﴾. (انعام: ۱۶۵)

استخلاف به معنای جانشین گذاشتن بوده و در آن طلب لحاظ شده است (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۲۸۷): ﴿إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ﴾ (انعام: ۱۳۳).

استخلاف در قرآن دو کاربرد دارد: کاربرد عام و کاربرد خاص. استخلاف در کاربرد عام به معنای خلیفه و جانشینی انسان از سوی خداوند بر روی زمین است که شامل حال همه انسان‌ها - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - می‌شود. در کاربرد خاص نیز به معنای جانشینی انسان‌های صالح بر روی زمین است که در فرجام تاریخ بشر با رسیدن روز موعود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام به وقوع می‌پیوندد (قمی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۱۵).

تفاوت دو نوع استخلاف در این است که استخلاف عام، عمومیت دارد و شامل حال همه انسان‌ها می‌شود، ولی استخلاف خاص، خصوصیت داشته و تنها شامل حال انسان‌های مؤمن و صالح می‌گردد.

مقصود از استخلاف در این نوشتار، همان نوع دوم - یعنی استخلاف خاص - است؛ چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾: (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین [خود] قرار داد.

از امام سجاد علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده است:

هُم وَاللَّهِ شِيعَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدِي رَجُلٍ مَنَا وَهُوَ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةَ. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۶۲۰)

ج) مهدویت

واژه مهدویت واژه‌ای نوین‌یاد به شمار می‌رود و از وضع آن دیری نگذشته و به دو صورت قابل توجیه است: نخست به صورت مصدر جعلی که بر پایه واژه «مهدی» بنا شده است، همچون جاهلیت، عالمیت، ایرانیت و... چنان‌که در قرآن نیز مصدر جعلی در قالب جاهلیت به کار رفته است:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾؛ (مائده: ۵۰)
آیا خواستار حکم جاهلیتند؟ و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟

دوم، این‌که واژه مهدویت از «یاء» نسبت و «تاء» تأنیث تشکیل شده که وصف برای موصوف محذوف است؛ مثل اندیشه مهدویت، عقیده مهدویت، ایده مهدویت و... که در این جا واژگان اندیشه، عقیده و ایده موصوف‌های محذوف هستند. اما در اصطلاح اسلامی، مهدویت به معنای خوش‌فرجامی بشر در پایان تاریخ و ظهور امام مهدی علیه السلام به عنوان منجی بشریت تلقی می‌گردد.

۲. شاخصه‌های سنت الهی

الف) تغییرناپذیر و تخلف‌ناپذیر

یکم. همسانی سنت الهی با قانون علت و معلول

سنت‌های الهی در حیطه قانون علت و معلول توجیه می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ب: ۱۶۳). این همان راز تبدیل و تحویل‌ناپذیری سنت‌های الهی است؛ زیرا قانون علت و معلول یک قانون عقلی است و قانون عقلی نیز همیشه بر محور همه یا هیچ دور می‌زند؛ یعنی جامع افراد و مانع اغیار بوده و از کوچک‌ترین مورد نقضی اجتناب می‌کند. از این رو هر چیزی که بر این قانون تکیه داشته و بر اساس آن توجیه شود، مزین به همین شاخصه بوده و از تبدیل و تحویل‌پذیری مبرا است. بنابراین وقتی سنت الهی در چارچوب علت و معلول توجیه پذیر شد، ضرورتاً مزین به وصف تبدیل‌ناپذیری و تحویل‌ناپذیری می‌شود. به بیان دیگر، در جهان

خارج، چیزی مستقل به نام سنت‌های الهی وجود ندارد، بلکه سنت‌های الهی همان علل و معالیمی هستند که در سلسله مراتب وجود جای دارند (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۳۸). یعنی بر اساس قانون علت و معلول و مراتب وجود، هر کدام از موجودات در جهان هستی دارای جایگاه و مراتب خاصی بوده و با همین جایگاه و مراتب در موجودات دیگر تأثیرگذارند که این همان سنت الهی است. پس از آن جایی که قانون علت و معلول و مراتب هستی بر جایگاه موجودات در عالم هستی دلالت می‌کنند و هر آن چیزی که منشأ اثر واقعی و خارجی داشته باشد، رنگ واقعی به خود می‌گیرد و نیز هر آن چیزی که رنگ واقعی به خود گرفته از هرگونه تبدیل و تغییری مبرا است. پس سنت‌های الهی که در قالب علت و معلول خودنمایی می‌کنند، از هرگونه تبدیل و تغییر به دورند.

دوم. تخلف ناپذیری سنت الهی از دریچه برهان

۱. سنت الهی در قالب مقوله علت و معلول توجیه می‌شود.
۲. علت و معلول به عنوان مقولات ثانی فلسفی، جزو مقولات عقلی به شمار می‌آیند.
۳. مقولات عقلی نسبت به گستره خود تخلف ناپذیر بوده و همیشه جامع افراد و مانع اغیار هستند.

نتیجه: سنت الهی در راستای علت و معلول که قانون عقلی است، از تخلف و تغییر مبرا است؛ چنان که قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (احزاب: ۶۲)

درباره کسانی که پیش تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ۴۳)

پس آیا جز سنت [و سرنوشت شوم] پیشینیان را انتظار می‌برند؟ و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

از آیات فوق، دو نکته مهم برداشت می‌شود: اول این که سنت الهی در امت‌های گذشته نیز مطرح بوده و این دیرینگی آن را می‌رساند؛ دوم این که به روشنی به تخلف ناپذیری و تغییر ناپذیری سنت الهی تصریح شده و این قطعیت و تخلف ناپذیری سنت الهی را به منصفه ظهور می‌رساند.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (اعراف: ۳۴)

و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرارسد، نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

ب) عمومیت و فراگیری

از جمله شاخصه‌های مهم سنت الهی، کلیت و عمومیت است و این کلیت و عمومیت با دو رویکرد توجیه می‌شود:

یکم. در رویکرد اول، عمومیت و فراگیری سنت الهی از دو جهت «طولی - عمودی» و «عرضی - افقی» قابل پی‌گیری است. عمومیت سنت الهی در جهت طولی و عمودی به معنای جاری و ساری بودن آن در طول تاریخ در میان همه امت‌های گذشته و آینده از ابتدای آفرینش انسان تا فرجام تاریخ بشریت است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۱۰، ۴۸۳).

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾؛ (فتح: ۲۳)

درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند، [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ﴾؛ (احزاب: ۳۸)

بر پیامبر در آن چه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست. [این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده است.

و اما عمومیت سنت الهی در جهت عرضی و افقی به معنای شمول و فراگیری آن در همه مؤلفه‌های امور فردی و اجتماعی همچون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، دینی و... است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۱۵، ۵۸۶). پس سنت الهی در صحنه اجرا و عمل نه تنها تک‌بعدی نیست، بلکه شمولیت آن امور فردی با همه ابعاد و زوایایش و امور اجتماعی با همه ابعاد و اضلاعش را درمی‌نوردد. پس به طور کلی سنت الهی به صورت فراگیر در همه امور زندگی بشر ساری و جاری بوده و گستره و قلمروی آن همه زوایای فردی و اجتماعی و جزئی و کلی حیات بشر را دربر می‌گیرد.

دوم. عمومیت سنت الهی در این رویکرد به دو قسم سنت الهی در تکوین و سنت الهی در تشریع تقسیم می‌شود. سنت الهی در تکوین مربوط به وجود و جهان عینی است؛ یعنی خداوند برای اداره جهان بر اساس نظام احسن، قوانینی را وضع کرده که به نحوی ارتباط جهان با رخدادهای آن را پوشش می‌دهند. استاد جوادی آملی در این باره می‌گوید:

آیاتی که در آن‌ها از سنت الهی سخن به میان آمده است، مانند: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ

تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ۴۳) امور تکوینی مراد است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف: ج ۶، ۱۹۷)

و اما سنت الهی در تشریح مربوط به شریعت، و اطاعت و عصیان انسان‌ها نسبت به آن است؛ چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾. (ابراهیم: ۷)

در این آیه به دو سنت الهی نسبت به شاكران و كافرين اشاره شده است. از جمله تفاوت‌های اساسی میان سنت تکوینی با سنت تشریحی، اختیاری و غیر اختیاری بودن آن‌هاست؛ یعنی سنت تکوینی، سنت غیر اختیاری و مطلق است که مسبوق به افعال و رفتار انسان‌ها نیست و اراده و اختیار انسان‌ها در ایجاد و سلب آن بی‌تأثیر بوده و جایگاه آن از لحاظ رتبه وجودی پیش از افعال و رفتار انسان‌هاست؛ ولی سنت تشریحی، سنت مقید و اختیاری بوده و مسبوق به افعال و رفتار بشر است؛ یعنی اراده و اختیار بشر در ایجاد و سلب آن نقش دارد. مثلاً در آیه فوق - که شکرگزاری عامل ازدیاد نعمت، و کفرورزی عامل عذاب الهی تلقی شده - جزو سنت‌های تشریحی به شمار آمده و افعال انسان‌ها در نفی و ایجاد آن‌ها نقش دارد. اما بشر در سنت تکوینی، هیچ‌گونه نقش و اختیاری ندارد؛ مثل سنت تبشیر و انذار: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر: ۲۴) که سنتی تکوینی است و سنت الهی بر این قرار گرفته که در میان هر امتی پیامبران به عنوان منذر و مبشر مبعوث شوند. همچنین مثل هدایت عمومی بشر و مانند آزمایش و امتحان بشر و... که جزو سنت‌های تکوینی الهی هستند.

بنابراین هنگامی که گفته می‌شود سنن الهی کلیت و عمومیت دارد، یعنی دایره قلمرو و نفوذ آن‌ها وسیع و پرحاشیه بوده که علاوه بر زندگی گذشته، حال و آینده بشر، به ابعاد فردی و اجتماعی او نیز سرایت کرده است. در بعد اجتماعی نیز مقولاتی چون سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... را درنوردیده و در امورات تشریحی و تکوینی بشر و جهان نیز نفوذ کرده است. پس شعاع سنن الهی در یک افق فراگیر و همه‌جانبه، همه ابعاد زندگی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، تکوینی و تشریحی گذشته و آینده بشر را دربر می‌گیرد.

۳. استخلاف، سنت مشروط الهی

سنت الهی بر اساس تنوع در متعلق، مکان و گستره به گونه‌های مختلف تقسیم می‌شود. مثلاً از نظر متعلق و مضاف‌الیه، یک بار اضافه به فاعل (خدا) می‌شود، مانند «سُنَّةَ اللَّهِ» و «سُنَّتِنَا»؛ و بار دیگر به قابل (انسان) اضافه می‌شود، نظیر «سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ» و «سُنَنَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكُمْ».

از لحاظ مکان نیز به دو قسم سنت‌های اخروی و سنت‌های دنیوی تقسیم می‌شود. سنت‌های اخروی مثل زندگی جاودانه و ابدی انسان‌ها در آن جهان، بهشت و جهنم، کیفر و پاداش اخروی و... و سنت‌های دنیوی، سنت‌های این جهانی بوده و الزامات و بایسته‌های این دنیا را پوشش می‌دهند و همین سنت‌های دنیوی باز از لحاظ گستره به دو قسم فردی و اجتماعی تقسیم می‌شوند؛ یعنی سنت‌هایی که به رفتار و اعمال فردی انسان اختصاص دارد و سنت‌هایی که مخصوص رفتار و اعمال اجتماعی انسان است.

باز در تقسیمی دیگر، سنت‌های دنیوی اعم از فردی و اجتماعی به دو قسم سنت‌های مطلق و عام، و مقید و مشروط تقسیم می‌شود. سنت مطلق، سنتی است که مفهوم و مورد آن عمومی و ابتدایی بوده و خارج از اختیار انسان است و معلول رفتار و افعال انسان نیست؛ یعنی انسان در ایجاد و سلب آن هیچ‌گونه نقشی ندارد و نیز در همه شرایط بدون این که مانعی جلوی آن را بگیرد تحقق پیدا می‌کند؛ مانند سنت هدایت، سنت آزمایش، سنت تشریح و... یعنی چه انسان بخواهد و چه نخواهد و چه اراده کند و چه اراده نکند و چه غنیمت بشمارد و چه غنیمت نشمارد، در هر صورت ناگزیر در معرض هدایت الهی و آزمایش الهی قرار می‌گیرد و از ارسال انبیا علیهم‌السلام و دین الهی بهره‌مند می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۴۲۷).

پس از آن که انبیای الهی پیام و دعوت خدای متعال را به گوش انسان‌ها رساندند و تا آن جا که مقدورشان بود، در هدایت آنان کوشیدند و نیز زمینه و وسایل آدمیان فراهم و مهیا شد که مردم به اختیار خود راه حق و خیر، و باطل و شر را در پیش گیرند، این موضع‌گیری‌های خوب و بد مردم نسبت به تعالیم و احکام الهی سبب شکل‌گیری یک سری سنت‌های دیگر می‌شود که معلول نگرش و رفتار مردم و نتیجه و بازتاب عملکرد آن‌هاست. آن‌ها را سنت‌های مقید و مشروط می‌نامند؛ زیرا مقید به افعال و مشروط به رفتار انسان‌هاست (صدر، بی‌تا: درس ۱۴، ۲۸۱).

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُمْ حَتَّىٰ يَخْتَارُوا مَا بَأْتَنفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱)

در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

گرچه اصل این آیه شریفه، به سنت مطلق اشاره دارد - یعنی سنت «تغییر سرنوشت به دست بشر» سنتی است که خدا به صورت مطلق، عمومی و ابتدایی در نظر گرفته و در اصل این

سنت نه تنها در رفتار و کردار بشر هیچ گونه دخالتی ندارد، بلکه در تغییر و تبدیل آن نیز نمی تواند تأثیری داشته باشد. اما مفاد این آیه که بشر را مالک سرنوشت خود دانسته و به نحوی سنت های الهی را با این معیار توجیه می نماید، دقیقاً همان معنایی است که از مفاد سنت مقید برمی خیزد. در واقع خداوند در این آیه فرمولی کلی ارائه می دهد تا بر اساس آن سنت های مقید توجیه شوند. پس به طور کلی دو پیام از این آیه قابل برداشت است: پیام اول - که از اصل آیه استنباط می شود - ناظر به سنت مطلق است، و پیام دوم - که از مفاد آیه برداشت می شود - ناظر به سنت مقید است. باز خداوند در این باره می فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (روم: ۴۱)

به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است.

سنت های مقید و مشروط دارای شاخصه های ذیل است:

۱. معلول رفتار و اعمال بشر است؛

۲. منافی با اختیار انسان نیست؛

۳. در شرایط خاص تحقق پیدا می کند.

پس سنت های مشروط و مقید الهی، یک سلسله قضایای شرطی هستند که در صورت وجود علت و سبب - که از جانب بشر ایجاد می شود - تحقق پیدا می کنند. برخی از این سنت ها عبارتند از:

سنت امداد: خداوند همه کسانی را که طالب دنیا و کمالات مادی و دنیوی باشند و نیز کسانی که آخرت و کمالات معنوی و اخروی بخواهند، یاری می کند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ (شوری: ۲۰)

کسی که کشت آخرت بخواهد، برای وی در کشته اش می افزاییم، و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و [لی] در آخرت او را نصیبی نیست.

سنت استخلاف: به معنای جانشینی و حکومت بر روی زمین است که خداوند به انسان های مؤمن در فرجام تاریخ بشریت وعده داده است (نک: نور: ۵۵).

سنت پیروزی حق بر باطل: همان مصاف حق و باطل است که سنت دائمی الهی به شمار می رود و به معنای غالب آمدن حق بر باطل به صورت فراگیر و جهانی در منتهی الیه تاریخ،

توسط منجی بشریت حضرت مهدوی و انسان‌های مؤمن است.

﴿يُخِ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُخِ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾؛ (شوری: ۲۴)

خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پابرجا می‌کند.

آموزه مهدویت: از جمله آموزه‌های مشروط و مقید الهی است که از تدافع حق و باطل و پیروزی حق بر باطل به بار می‌نشیند و در پرتو آن، بشر و جوامع بشری خوش فرجامی را تجربه کرده و به سوی سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی رهنمون می‌شوند. بنابراین مشروط و مقید بودن سنت‌های مذکور، از آن روست که همه آن‌ها به نحوی مسبوق به رفتار و افعال انسان‌ها بوده و آن‌ها با رفتار و افعال خویش زمینه تحقق سنت‌های مقید را فراهم می‌کنند؛ مثلاً در سنت «امداد»، ابتدا انسان اراده دنیا و آخرت می‌کند و سپس امداد الهی آن‌ها را در مسیر کسب دنیا و آخرت یاری می‌رساند. در سه سنت اخیر نیز پس از آن‌که انسان‌ها با اراده و اختیار خویش دست به تلاش و کوشش زده و با آمادگی کامل به ایمان و عمل صالح روی آوردند، به لیاقت و شایستگی مقام خلیفه اللهی نایل می‌آیند که با این مقام و جایگاه، زمینه‌ساز پیروزی حق بر باطل و ظهور امام مهدی علیه السلام می‌گردند.

۴. ارتباط استخلاف با مهدویت

از جمله وعده‌های الهی - که در قالب سنن الهی خودنمایی می‌کند - سنت استخلاف است. چنان‌که در بخش مفهوم‌شناسی بیان شد، استخلاف به دو گونه عام و خاص تعریف می‌شود. استخلاف به معنای عام، از نظر معنا مطلق بوده و هیچ قیدی آن را همراهی نمی‌کند و با خلیفگی انسان با شاخصه‌های گوناگون همچون اسلام و غیر اسلام، ایمان و غیر ایمان و صالح و غیر صالح سازگار است که در واقع در این جا اصل انسان و ماهیت او ملاک عمل است و نکته مهم این‌که این نوع خلیفه‌الله بودن انسان همیشه با رویکرد وجودی و تکوینی توجیه می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۳، ۴۹). قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾. (فاطر: ۳۹)

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. (بقره: ۳۰)

ولی استخلاف به معنای خاص - که مقید به وصف ایمان، تقوا و عمل صالح است - تنها شامل حال انسان‌های مؤمن، پرهیزکار و صالح شده که در فرجام تاریخ بشر با ظهور منجی عالم بشریت، وارثان و حاکمان زمین می‌گردند و این نوع استخلاف، بر خلاف نوع اول همیشه با

رویکرد تشریحی توجیه می‌شود (همو).

بنابراین، منظور و مقصود از استخلاف در این نوشتار، استخلاف به معنای خاص است که به عنوان «استخلاف مقید» شهره است و در قرآن واژه وراثت نیز به همین معنا آمده است؛ یعنی استخلاف خاص و وراثت هر دو به گونه‌ای از نظر معنای اصطلاحی همپوشانی داشته و بر جانشینی انسان‌های صالح و مؤمن بر روی زمین دلالت می‌کنند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء: ۱۰۵)

بی‌تردید، سنت استخلاف و وراثت، سنتی قطعی و تخلف‌ناپذیر است که حتمیت و قطعیت آن از سه طریق آیات، روایات و عقل توجیه می‌شود؛ یعنی قطعیت و حتمیت استخلاف و وراثت، افزون بر دلایل قرآنی و روایی از طریق عقل با محوریت حکمت و عدالت الهی نیز قابل توجیه است.

الف) استخلاف خاص از منظر قرآن

چنان‌که گذشت، واژه استخلاف در قرآن از نظر گستره به دو قسم تقسیم می‌شود: استخلاف به معنای عام و استخلاف به معنای خاص. از آن‌جا که در این نوشتار، محور گفت‌وگو و بحث، درباره مهدویت و مسائل پیرامونی آن است، باید در میان مباحث استخلاف و گونه‌های آن تنها به گونه‌ای بپردازیم که اولاً در منظومه مهدویت دارای نقش و جایگاه بوده و ثانیاً با آموزه‌های مهدویت بیشتر همخوانی و همپوشانی داشته باشد. از این‌رو می‌بینیم استخلاف به معنای خاص، همان موردی است که در منظومه مهدویت دارای نقش و جایگاه اساسی بوده و به عنوان یک بحث کانونی با مهدویت و مباحث آن مرتبط شده و اندیشه مهدویت با آن تکامل پیدا می‌کند. بنابراین استخلاف مورد توجه در این تحقیق، استخلاف به معنای عام نیست، بلکه ضرورتاً استخلاف به معنای خاص خواهد بود.

آری، در این‌جا تنها به این نوع استخلاف توجه می‌شود و با این نوع استخلاف درصدد تحلیل و بررسی اندیشه مهدویت بر خواهیم آمد و با این نوع استخلاف به دنبال پایه‌گذاری و مبناسازی باورداشت مهدویت خواهیم بود.

آیه نخست

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

استخلافی که در آیه فوق به کار رفته، استخلاف خاص است؛ زیرا اولاً در حوزه توجیه شده و بر همین اساس معنا و مفهوم پیدا می‌کند. ثانیاً، مربوط به حوزه اختیار انسان بوده و ناظر به باید و نباید رفتاری اوست. ثالثاً، عمومیت و کلیت نداشته و با قیودی همچون ایمان، عمل صالح و... ناظر به انسان‌های مؤمن و صالح است. پس با این دلایل، استخلافی که در آیه ذکر شده، استخلاف خاص است.

آری، خطابی که در این آیه به کار رفته و وعده‌ای که خداوند داده است، در گام نخست، شامل حال همه مسلمانان می‌شود؛ مسلمانانی که در گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند، برخی مؤمن هستند و برخی منافق و مؤمنان نیز برخی صالح هستند و برخی ناصالح؛ روشن است، همه مسلمانان با اعمال مختلفی که دارند و با قوت و ضعفی که در ایمانشان هست، نمی‌توانند زمینه‌ساز استخلاف و تحقق بخش وعده الهی باشند. پس ضرورتاً شایستگی و قابلیت، تنها شامل گروهی از مسلمانان که دارای وصف ایمان و عمل صالح بوده و با آمادگی کامل در مسیر انجام فرامین الهی و دستورات دینی گام برمی‌دارند می‌شود (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۲، ۴۵۷). بنابراین، به طور کلی از محتوای آیه، دو وعده ایجابی و یک وعده سلبی می‌توان برداشت کرد که وعده ایجابی همان استخلاف انسان‌های صالح و استقرار دین حق و وعده سلبی همان اضمحلال هرگونه شرک و بت پرستی است.

بنابراین با توجه به شاخصه‌های ذکر شده در آیه - که مستخلفین دارای ایمان، تقوا، عمل صالح، دین‌محور، شجاع و... هستند - بی‌گمان جامعه این‌چنینی از زمان بعثت رسول گرامی اسلام ﷺ تا کنون در میان بشر رخ نداده است. این وعده الهی ناگزیر باید زمانی به وقوع بپیوندد که بر اساس داده‌های دین اسلام و بر اساس باورداشت همه مسلمانان در گروه‌ها و مذاهب مختلف، وعده‌گاه آن، جز آخرالزمان و مصداق آن جز حضرت مهدی علیه السلام نخواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۵۱).

البته در گذشته‌های دور با بعثت حضرت موسی علیه السلام در میان قوم بنی اسرائیل، این مهم در قلمرو و گستره محدود رخ داده است؛ ولی مصداق کامل، جامع و فراگیر آن در آخرالزمان توسط

حضرت مهدی علیه السلام با برنامه و راهکار اسلامی به وقوع می پیوندد. از سویی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایاتی نقل شده است. آن حضرت می فرماید:

يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَكَانٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ التَّعْلِ بِالتَّعْلِ وَحَذْوُ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛
(صدوق، ۱۴۰۴: ج ۱، ۲۰۳)

هرآن چه در میان بنی اسرائیل واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد، کاملاً یکسان، همانند یک لنگه از کفش با لنگه دیگر و همچون مساوی بودن پرهایی از پیکان با پرهایی دیگرش.

علامه طباطبایی در ذیل این روایت می نویسد:

نشاهد كل يوم صدق شطر منها من غير زيادة و نقيصة فلنحقق صحة جميعها و صدق جميع مضامينها؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۱۰۸)

ما تاکنون به چشم خود دیده ایم پاره ای از آن چه آن حضرات پیش گویی کرده اند - بدون کم و زیاد - به وقوع پیوست، قهراً باید نسبت به بقیه آن ها نیز اعتماد کنیم و به صحت همه آن ها ایمان داشته باشیم.

بی تردید استخلاف از جمله رخدادهایی است که در میان قوم بنی اسرائیل با نابودی فرعون واقع شده است که همین مسئله در میان مسلمانان به معنای واقعی با شاخصه های مورد نظر هنوز رخ نداده است. از این رو با ظهور امام زمان علیه السلام و تشکیل جامعه جهانی و نابودی ظلم و بی دینی در گستره جهانی، استخلاف به معنای واقعی به وقوع می پیوندد.

بی گمان، روایات گوناگونی که در ذیل این آیه آمده و به تفسیر و تبیین آن پرداخته اند، همگی تنها یک مصداق را برای آیه برشمرده اند و با نگاهی واحد، تنها به یک جامعه - یعنی جامعه ایده آل مهدوی - اشاره دارند (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۶؛ کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۹۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ۱۵۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۱۵۰)؛ جامعه ای که ایمان محور، دین محور، خداخواه، متقی و خداترس بوده و دارای آثار پربرکتی چون رفاه، آسایش، امنیت است و مردم آن بدون ترس و اضطراب به عبادت خالصانه خود پرداخته و از هر گونه شرک و بت پرستی، هوی پرستی، خودپرستی و... مبرا و پاکیزه هستند.

آیه دوم

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛ (انبیاء: ۱۰۵)
و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

محتوا و مفهوم آیه درباره استخلاف خاص است و واژه «وراثت» بر این امر دلالت دارد. قرآن در این آیه همچون آیه گذشته به انسان‌های صالح بشارت داده که آن‌ها مالکان و صاحبان زمین بوده و حکومت و حاکمیت زمین با آن‌هاست.

چند نکته قابل ذکر در آیه:

۱. واژه «كَتَبْنَا» بر قطعیت و حتمیت جانشینی و وراثت انسان‌های صالح دلالت می‌کند.
۲. از مفهوم «فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» برداشت می‌شود که سنت استخلاف و وراثت دیرین بوده و در امت‌های گذشته نیز جاری و ساری بوده است. بنابراین سنت استخلاف یک سنت عمومی، فراگیر و جهان‌شمول به شمار می‌رود.
۳. «أَنَّ الْأَرْضَ» یعنی زمین به عنوان موعودگاه این وعده و بشارت الهی تلقی می‌شود و موطن تحقق وعده الهی در همین دنیا بوده و به صورت عمومی و فراگیر بر روی همین زمین رخ خواهد داد.

۴. «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» دلیل بر این است که استخلاف خاص بوده و فقط بندگان صالح خدا مورد خطاب و بشارت قرآن هستند.

۵. صالح که به معنای شایسته و شایستگی است، عمومیت دارد؛ یعنی شایستگی در همه ابعاد و زوایای زندگی. مثلاً شایستگی در اخلاق، شایستگی در علم، شایستگی در روابط اجتماعی، شایستگی در معاشرت، شایستگی در معرفت، شایستگی در عبادت، شایستگی در تقوا، شایستگی در ایمان و به طور کلی شایستگی در همه امور فردی و اجتماعی.

امام باقر علیه السلام در تفسیر «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» می‌فرماید:

آن‌ها حضرت مهدی علیه السلام و یاران او هستند. (قمی، ۱۳۶۷: ج ۲، ۷۸؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ج ۳، ۳۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۸۴۸)

شیخ طوسی در بیان آیه از قول امام باقر علیه السلام می‌نویسد:

این وعده‌ای به مؤمنان است که آن‌ها همین زمین را به ارث می‌برند.^۱ (طوسی، بی‌تا: ج ۷، ۲۸۴)

در تفاسیر روح المعانی آلوسی و مفاتیح الغیب فخر رازی در تفسیر این آیه آمده است که منظور از بندگان صالح، همان مؤمنانی هستند که در آخر الزمان در هنگام ظهور حضرت مهدی و نزول حضرت عیسی علیه السلام وارثان زمین می‌شوند (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۱۹۳؛ آلوسی،

۱. یعنی موعودگاه وعده الهی در این دنیاست نه در آخرت.

آیه سوم

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾
(قصص: ۵)

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

در این آیه مانند آیه پیشین، واژه «وراثت» مشیر بر معنای استخلاف است؛ یعنی خداوند به انسان‌های مستضعف و مظلوم که در طول تاریخ مورد ظلم و تعدی ستمگران قرار گرفته و از حق و حقوق اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خویش باز داشته شده‌اند، وعده وراثت و حاکمیت بر زمین داده است که در واقع این یک قاعده و قانون کلی است که در قالب سنت الهی تبلور یافته و استمرار و تداوم آن در طول تاریخ با واژه «نُریدُ» - که فعل مضارع است - تضمین شده است. بی‌تردید وقتی تاریخ ملت‌های گذشته را ورق می‌زنیم و به مطالعه سرگذشت و سرنوشت آن‌ها می‌پردازیم، پیروزی قوم بنی‌اسرائیل بر فرعون ستمگر و ظالم، نمونه‌ای از این وعده تحقق یافته الهی است که نمونه بارز و کامل آن در فرجام تاریخ جهان با ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق می‌یابد. از این رو این آیه در شأن امام مهدی علیه السلام است که خداوند بر او و اصحابش بعد از استضعاف منت نهاده و آنان را حاکمان و وارثان زمین قرار می‌دهد (رازی، ۱۴۰۸: ج ۱۵، ۹۴).

در این باره در *شواهد التنزیل* از پیامبر اکرم، امام علی و امام صادق علیهم السلام روایات مختلفی نقل شده مبنی بر این که این آیه در شأن ائمه و حضرت مهدی علیه السلام است؛ چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

لَيُعْطَفَنَّ عَلَيْنَا الدُّنْيَا عَطْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا. ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ...﴾
(حسکائی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۵۵۶)

دنیا بر ما روی می‌آورد، مانند روی آوردن ماده شتر به بچه‌اش. آن‌گاه آیه را قرائت کرد....

در تفسیر تسنیم به عمومی بودن خطاب آیه و مصداق بودن آن برای همه مؤمنان نظر داده شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ج ۱، ۴۴۰).

در تفسیر قمی می‌خوانیم:

گرچه خداوند در این آیه خطاب به موسی و بنی‌اسرائیل داشته و دشمنانشان را فرعون



و هامون قرار داده است، ولی منظور حضرت محمد ﷺ و اهل بیت او و دشمنانشان هستند. همچنان که بنی اسرائیل بر فرعون پیروز شدند، اهل بیت پیامبر ﷺ نیز بر دشمنان پیروز می‌شوند. (قمی، ۱۳۶۷: ج ۲، ۱۳)

آیه چهارم

﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ (اعراف: ۱۲۸)

موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.

گرچه در آیه فوق حضرت موسی عليه السلام با بنی اسرائیل سخن گفته و آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد و از این خطاب اختصاص داشتن این آیه به بنی اسرائیل برداشت می‌شود، اما پیام و نتیجه‌ای که حضرت موسی عليه السلام از سخنانش می‌گیرد، پیام و نتیجه‌ای کلی و عمومی است که شامل همه انسان‌ها در طول تاریخ می‌شود. از این رو این که خداوند مالک اصلی زمین است و زمین را برای هر کس که بخواهد به ارث می‌گذارد و عاقبت امر همیشه متعلق به خداترسان است، نتایج و پیام‌های عمومی و فراگیر بوده که متعلق به همه انسان‌ها با قومیت و فرهنگ و نژادهای گوناگون است. ولی بهره‌مندی از این پیام‌ها و نتایج، مستلزم شرایط و بستریایی همچون صبر و مقاومت، کمک خواستن از خدا و تقوا و خداترسی است که باید ابتدا در افراد فراهم شود تا به لیاقت و شایستگی وراثت نایل آیند.

این سه شرط - که یکی از آن‌ها درباره عقیده (استعانت جستن از خدا)، دیگری درباره اخلاق (صبر و استقامت) و دیگری درباره عمل (تقوا و پرهیزکاری) است - تنها شروط پیروزی قوم بنی اسرائیل به دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهد بر دشمنانش پیروز شود، بدون داشتن این برنامه سه ماده‌ای امکان ندارد. حتی اگر افراد بی‌ایمان، مردم سست و ترسو و ملت‌های آلوده و تبه‌کار پیروز شوند، موقتی و ناپایدار خواهد بود.

نکنه درخور توجه این که هر یک از این سه شرط متفرع بر دیگری است؛ پرهیزکاری بدون استقامت در برابر شهوات و زرق و برق دنیایی ممکن نیست، همان‌طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا، بقا و دوام ندارد.

ب) غیبت و استخلاف

از جمله آموزه‌های مهم مهدویت، باورداشت غیبت است. مقوله غیبت به عنوان یک آموزه

مهم و تأثیرگذار، دارای ابعاد و زوایای گوناگونی بوده و در قالب دو رویکرد مثبت و منفی ظاهر می‌شود. در رویکرد منفی به عنوان یک تراژدی غم‌بار و فاجعه‌بار، پیامدی جز فقدان و محرومیت برای بشریت و جوامع بشری به ارمغان نیاورده و مردم را برای مدت طولانی از فیض وجود امام و از راهنمایی‌ها و هدایت‌های او محروم نموده است. اما در رویکرد مثبت به عنوان مقوله‌ای بسترساز، دارای فواید و منافع بسیار برای منجی‌باوران و منتظران است. فواید و منافع همچون تربیت نسل منتظر، معرفت‌افزایی مردم نسبت به منجی، آماده‌سازی منتظران، خودسازی فردی و اجتماعی منتظران، قدرشناسی منتظران نسبت به منجی، تلخیص و امتحان مردم و... را نصیب بشر و جوامع بشری کرده و آن‌ها را برای رسیدن به روز موعود و جامعه ایده‌آل منجی همراهی می‌کند. سنت استخلاف که از جمله سنت‌های قرآنی بوده و از هرگونه تغییر و تحولی مبرا است در واقع همان فواید و منافع است که از ره‌آورد غیبت به شمار می‌آید و در فضای غیبت است که استخلاف رشد و نمو کرده و شرایط و بستری لازم برای آن فراهم می‌شود. در همین محیط است که منتظران به سبب شاخصه استخلاف، به شایستگی و لیاقت کامل رسیده و با بروز استعداد و توانمندی لازم و شکوفایی و باور شدن آن به وصف مستخلفان نایل می‌آیند.

گفتنی است برآیند مفهومی واژه استخلاف، همان زمینه‌سازی ظهور است؛ یعنی وقتی سخن از استخلاف و شرایط آن به میان می‌آید، در واقع از آمادگی مردم و مهیا بودن آنان گفت‌وگو شده است. بنابراین استخلاف یعنی زمینه‌سازی ظهور و زمینه‌سازی ظهور یعنی استخلاف. به بیان دیگر، وقتی مردم به آمادگی کامل رسیدند، یعنی ظهور، زمینه‌سازی شده است و هنگامی که ظهور، زمینه‌سازی شد، یعنی استخلاف با شرایط آن تحقق پیدا کرده است. پس استخلاف عبارت از آمادگی ظهور و زمینه‌سازی ظهور عبارت از استخلاف است. بنابراین وقتی استخلاف با شرایط آن به حد نصاب رسید و تحقق پیدا کرد، یعنی بستری و زمینه‌های ظهور تحقق پیدا کرده است. در این صورت است که رخداد ظهور نیز قطعی و فوری می‌شود.

ج) غیبت، بسترساز شرایط استخلاف

چنان‌که گفته شد، استخلاف در فضای غیبت رشد و نمو پیدا کرده و در همین فضا به شکوفایی و بالندگی لازم می‌رسد و در این محیط، علاوه بر تحقق اصل استخلاف، شرایط و مؤلفه‌های آن نیز یکی پس از دیگری اجرایی و عملیاتی شده و به حد مطلوب و

ایده آل می‌رسد.

آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید:

بی‌تردید بر اساس باور راسخ امامیه، شکی نیست که این وعده الهی به دست آخرین ذخیره خداوند و پس از غیبتی طولانی، جامه تحقق خواهد پوشید و غیبت، خود از شرایط تحقق این وعده تخلف‌ناپذیر است و بنابر همین باور، حکمتی والا و تدبیری حکیمانه برای غیبت هست که همانا زمینه‌سازی ظهور حکومت صالحان بر زمین است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ب: ۱۲۷)

آری، عصر غیبت که به عصر انتظار شهره بوده و ساکنان آن از قِبل انتظار به جایگاه و مقام منتظران بار می‌یابند، برای قرار گرفتن در مسیر ظهور و روز موعود و نیز برای رسیدن به جامعه ایده‌آل و مطلوب مهدوی، باید به یک سری شاخصه‌ها و بایسته‌ها آراسته بوده و به عملکردها و راهکارهایی التزام عملی داشته باشند و نیز پیش از هر چیز، باید یک سری شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها را در خود اجرایی نمایند. البته همه این موارد با عنوان رسالت و وظایف منتظران تعریف شده و به عنوان شرایط و مؤلفه‌های استخلاف، توجیه و باز خوانی می‌شوند که لازم است اولاً منتظران راستین با تک‌تک آن‌ها کاملاً آشنا شوند؛ ثانیاً پیش از این‌که به ترویج و اشاعه آن‌ها بپردازند، آن‌ها را در خویشتن اجرایی و عملیاتی کنند و ثالثاً برای ترویج و تبلیغ آن‌ها در میان مردم و جامعه تلاش و کوششی بی‌وقفه نمایند.

یکم. پایبندی به ایمان

ایمان، نخستین و مهم‌ترین شرط استخلاف است و از جمله رسالت‌های منتظران به شمار می‌آید. با شاخصه ایمان است که افراد به شایستگی لازم رسیده و به وصف منتظران راستین و استخلاف نایل می‌آیند.

خداوند در جای‌جای قرآن کریم، این نکته را گوشزد کرده که نصرت و نجات مؤمنان بر خدا فرض است و به مستخلفان و منتظران - که مزین به وصف ایمان هستند - توصیه می‌کند در مسیر پیمودن راه حق و اعتقاد به خدا هیچ‌گونه سستی به خود راه نداده و وعده الهی را در این باره قطعی و تخلف‌ناپذیر بدانند (نک: نور: ۵۵):

﴿فَاتَّقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (روم: ۴۷)

و از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم، و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است.

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (یونس: ۱۰۳)

سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند می‌رهانیم؛ زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)

و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید.

بی تردید ایمانی که شرط مستخلفان و منتظران است و با تحقق آن زمینه تحقق استخلاف و انتظار راستین فراهم می‌شود، در دوران غیبت باور و شکوفا می‌گردد. امام صادق در این باره می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ مَمْتَدُّ أَيَّامٍ غَيْبِيَّةٍ لِيُصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَيَصْفُو الْإِيمَانَ مِنَ الْكَدْرِ بِازْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَيِّبَتُهُ حَبِيبَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُحْسِي عَلَيْهِمُ النِّفَاقَ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَالتَّمَكِينِ وَالْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ عليه السلام: (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۳۵۶)

وضع قائم علیه السلام چنین است که ایام غیبتش طولانی شود تا حق محض عیان شود و ایمان از کدورت نفاق صاف گردد؛ به سبب آن که هر کس از شیعیان که بدطینت باشد و نفاقی در او احساس شود، در موقعی که استخلاف و تمکین و امر منتشر هویدا گردد از دین بیرون رود.

دوم. انجام عمل صالح

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَأُ الْجَزَاءَ الْآوْفَى﴾

(نجم: ۳۹-۴۱)

و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد. سپس هر چه تمام‌تر وی را پاداش دهند.

این که «هر کس به اندازه سعی و تلاش خود، از مواهب الهی بهره‌مند می‌شود» یک قاعده و قانون کلی الهی است که به عنوان سنتی تخلف‌ناپذیر در میان بشر و جوامع بشری جاری و ساری است. قلمروی این قانون در گستره دنیا و آخرت و نیز در میان مسلمان و غیرمسلمان و مؤمن و غیرمؤمن به طور یک‌سان، اجرایی است؛ یعنی کسانی که برای دنیا زحمت کشیده و تمام تلاش خود را وقف امور دنیایی می‌کنند - اعم از این که مسلمان باشند یا غیرمسلمان و باز اعم از این که مؤمن باشند یا غیرمؤمن - خداوند آنان را به اندازه تلاششان از نعمت‌های دنیایی بهره‌مند می‌نماید و همچنین آن‌هایی که تلاش و زحماتشان برای هر دو جهان است، افزون بر این که در این دنیا به دستمزد زحمت و تلاش خود می‌رسند، اگر به معاد و قیامت اعتقاد داشته باشند - یعنی مسلمان و مؤمن باشند - در جهان آخرت نیز از جزا و پاداش الهی بهره‌مند

می‌گردند. بنابراین اعطای نعمت‌های الهی - اعم از مادی یا معنوی - در زندگی دنیا یا در سرای آخرت، به چگونگی تلاش و کوشش انسان بازمی‌گردد. این، قانون و سنتی است که برای تمامی امت‌ها، یکسان جاری می‌شود و هیچ قومی از این قانون استثنا نشده است. بر این اساس، انسان‌های منتظر که برای رسیدن به روز موعود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام لحظه‌شماری می‌کنند باید اولاً با تلاش و کوشش مستمر، خود را به شاخصه‌های استخلاف نزدیک کرده و ثانیاً پایبندی خود را به دومین شرط استخلاف - که عمل صالح است - اعلام نمایند.

آری، دومین شرط استخلاف، عمل صالح و نیک است؛ یعنی در این باره هر فردی نمی‌تواند در جایگاه و مقام مستخلفان درآمده و ادعای مزین بودن به وصف استخلاف کند، بلکه این جایگاه و وصف، مخصوص انسان‌هایی است که علاوه بر ایمان، به انجام عمل صالح و نیک نیز پایبند هستند. بر این اساس، قرآن در بیان شاخصه‌های مستخلفان می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾. (نور: ۵۵)

امام عصر علیه السلام در توفیق به شیخ مفید رحمته الله مستخلفان و منتظران ظهورش را به ولایت‌پذیری و عمل به احکام و دستورهای الهی، سفارش کرده است:

فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَيَتَجَنَّبَ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا؛
(طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۹۸)

پس هرکدام از شما به آن چه موجب نزدیکی و جلب محبت ما اهل بیت می‌گردد عمل کنید و از کارهایی که موجبات ناراحتی و خشم و رنجش ما می‌گردد دوری گزینید.

البته باید در نظر داشت که در کنار این سنت، سنت امداد رسانی و تأییدات غیبی خداوند - که در مواقع لزوم برای یاری انسان‌های پاک و مصلح به اجرا درمی‌آید - تحت الشعاع واقع نمی‌شود، بلکه هرگاه انسان به وظایف خویش نسبت به تکالیف الهی عمل کرده و با انجام اعمال صالح در این مسیر گام جدی بردارند، آن سنت امداد نیز به اجرا درخواهد آمد؛ چنان‌که در قرآن آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُيَسِّرْ لَكُمْ أَسْرَارَكُمْ﴾؛ (محمد: ۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر [آیین] خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

خداوند متعال در این آیه، مرحله فعلیت رسیدن سنت نصرت و یاری مؤمنان را مشروط به

انجام دادن وظیفه آنان - که همان نصرت دین خدا و تحمل سختی هاست - کرده است.

سوم. تقوای پیشگی و خداترسی

تقوا و خداترسی از جمله شرایط اساسی و مهم پیاده‌سازی استخلاف در جامعه است. تقوا افزون بر این که انسان را به قرب الهی می‌رساند^۱ زمینه‌ساز و بسترساز ظهور نیز بوده و از شاخصه‌های مهم استخلاف به شمار می‌رود. بی‌تردید مستخلفان - که همان منتظران راستین ظهور هستند - با وصف تقوا و خداترسی از انسان‌های دیگر متمایز شده و با همین وصف، به شایستگی و لیاقت معاصر بودن با زمان ظهور بار می‌یابند. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۰۰)

هر کس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید منتظر ظهور او باشد و پرهیزکاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدین‌گونه انتظار آن روز را کشد.

حضرت صادق علیه السلام در این روایت برای منتظران واقعی - که به لباس استخلاف آراسته شده و جزو مستخلفان راستین درآمده‌اند - شاخصه‌هایی همچون انتظار واقعی، رعایت تقوا و آراستگی به محاسن اخلاق را برمی‌شمرد. در واقع با این شاخصه‌ها افزون بر این که منتظران واقعی و راستین مشخص می‌شود، مستخلفان واقعی و شایستگان استخلاف نیز تعیین می‌گردد.

عصر غیبت با رویکرد سلبی، قصه‌ای غم‌بار و تراژدی مصیبت‌باری است که هستی و چیستی مهدی‌باوران را به چالش کشیده است. این تراژدی، زمینه‌ساز پیدایش بسیاری از محرومیت‌ها و نارسایی‌ها در جامعه و نیز بسترساز چالش‌ها و لغزش‌های فراوانی در میان مردم شده است. مردم در این عصر به واسطه پنهان‌زیستی امام و رهبر، دچار فقدان‌ها و محرومیت‌های عدیده‌ای در جامعه، آن هم در همه ابعاد جامعه نظیر فرهنگی، دینی، اعتقادی، سیاسی، اقتصادی و... شده که در پی آن با بروز و ظهور تهدیدها و چالش‌های فردی و اجتماعی بر مشکلات آن‌ها افزوده شده است. در این فضا و محیط چالشی - که آکنده از تهدیدات و لغزشگاه‌های اساسی است - می‌طلبند منتظران و مستخلفان واقعی با احیای خودسازی و دیگرسازی، شاخصه‌های خداپرورایی، ایمان محوری و دین‌مداری را در میان مردم ترویج و نهادینه نمایند تا با پیروزی بر مشکلات و فایق آمدن بر معضلات و نیز با تبدیل‌سازی

۱. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». (حجرات: ۱۲)

آن‌ها به فرصت‌ها، بستر تحقق استخلاف و ظهور فراهم شود.

چهارم. صبر و مقاومت

بر اساس آیه ۱۲۸ سوره اعراف - که بدان پرداختیم - عنصر صبر و مقاومت از جمله شاخصه‌های مهم استخلاف به شمار می‌آید؛ یعنی مستخلفان و منتظران که در عصر غیبت و پنهان‌زیستی امام به سر می‌برند به سبب فقدان رهبر و راهنما به طور طبیعی دچار مشکلات و مصائبی خواهند بود که برای برون‌رفت از این مشکلات و مصائب، علاوه بر تلاش و کوشش، چاره‌ای جز پیشه کردن صبر و مقاومت ندارند. بر این اساس، معاصران غیبت برای رسیدن به مقام منتظران راستین و مستخلفان واقعی، افزون بر این‌که نسبت به آراستگی خویشتن به شاخصه‌های استخلاف همچون صبر و مقاومت، مسئولیت دارند، نسبت به افراد دیگر و جامعه نیز همین مسئولیت را داشته و با روحیه دیگراندیشی و با تلاش و کوشش مضاعف به احیای شاخصه‌های صبر و مقاومت در میان افراد پرداخته و آن‌ها را در جامعه نهادینه کنند.

امام صادق علیه السلام درباره سختی‌های دوران غیبت و راهکار برون‌رفت از آن، تعبیر و تمثیل جالبی به کار برده‌اند. آن حضرت می‌فرماید:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمَتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْحَارِطِ لِلْقَتَادِ ! ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا بَيِّنَةٌ، فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عِبْدًا وَ لِيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ؛ (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۳۳۵)

همانا صاحب‌الامر را غیبتی است، هر کس در آن زمان دینش را نگه دارد، مانند کسی است که درخت خارق‌تاد را با دست بتراشد - سپس فرمود: - این چنین - و با اشاره دست مجسم فرمود - کدام یک از شما می‌تواند خار آن درخت را با دستش نگه‌دارد؟ - سپس لختی سر به زیر انداخت و باز فرمود: - همانا صاحب‌الامر را غیبتی است، هر بنده‌ای باید از خدا پروا کند و بدین خود بچسبد.

حضرت صادق علیه السلام در این روایت، دوران غیبت و سختی‌های آن را به کندن تیغ‌های درخت قتاد تشبیه کرده است؛ زیرا از آن‌جا که در فرهنگ عرب کندن تیغ‌های درخت قتاد، بسیار دشوار است، هر کار سخت و مشکل به این کار تشبیه می‌شود. بر این اساس مقصود امام صادق علیه السلام این است که در عصر غیبت و پنهان‌زیستی امام، سختی‌های طاقت‌فرسای دامن‌گیر مردم می‌شود که لازم است برای برون‌رفتن مردم از این مشکلات اولاً تقوای الهی پیشه‌سازند، ثانیاً

۱. قتاد؛ درختی است که خار بسیار دارد و خارهایش مثل سوزن است و تراشیدن خارش باین طریقست که یک دست را بالای شاخه محکم گرفته، با دست دیگر تا پائین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای دشوار و سخت

به دین الهی متمسک شوند، ثالثاً در این تمسک مقاومت و استواری داشته باشند؛ زیرا معنای تمسک صرف نگه داشتن چیزی نیست، بلکه منظور، نگه داشتن همراه با مقاومت و استواری است.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ! طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ! أُولَئِكَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ وَقَالَ: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ (خزازه قمی، ۱۴۰۱: ۵۶)

خوشا به حال آنانی که در غیبت وی پایدارند! خوشا به حال کسانی که در راه روشن خود ثابت قدم می مانند! آنانند که خداوند درباره شان فرموده است: «آنان که به غیب ایمان می آورند» و نیز فرمود: «اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگاراند.»

از حضرت رسول ﷺ در وصف مردم دوران غیبت - که در مسیر انتظار واقعی حرکت کرده و به دنبال احیای شاخصه های استخلاف در خود هستند - چنین نقل شده است:

سَيَأْتِي قَوْمٌ مِّن بَعْدِكُمُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرٌ حَمْسِينَ مِنْكُمْ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! نَحْنُ كُنَّا مَعَكَ بَيِّدِرٍ وَأَحَدٍ وَحَنِينٍ وَنَزَلْ فِيْنَا الْقُرْآنُ. قَالَ: إِنَّكُمْ إِن تَحْمَلُوا مَا حُمِّلُوا لَمْ تَصْبِرُوا صَبْرَهُ؛ (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۱۱۴۹)

مردمی بعد از شما خواهند آمد که یک مرد آنان ثواب پنجاه نفر از شما را دارد. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا، ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما پیکار کرده ایم و قرآن در میان ما نازل شده است [یعنی چگونه می شود مردمی بیایند که یک نفر آنان ثواب پنجاه نفر ما را داشته باشد؟] حضرت فرمود: اگر آن چه را که آنان متحمل می گردند، شما ببینید نمی توانید مانند آنان صبر و تحمل کنید.

امام رضا علیه السلام نیز عنصر صبر را بن مایه فرج به شمار آورده و زیبایی صبر را همراه با فرج، دست یافتنی دانسته است. آن حضرت می فرماید:

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَانْتِظَارَ الْفَرَجِ... فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ إِذَا جِيءَ الْفَرَجُ عَلَى الْبِئْسَ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۴۵)

چه نیکوست صبر و انتظار گشایش امور را کشیدن... پس بر شماست که صبر پیشه کنید؛ به درستی که فرج، آن گاه می آید که ناامیدی فراگیر شده باشد.

بشیر نبال می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آنان (مرجئه) می گویند که اگر مهدی قیام کند کارها برای او به خودی خود برقرار می شود و به اندازه حجامتی خون نمی ریزد.

آن حضرت فرمود:

كَأَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوِ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أُدْمِيَتْ
رَبَاعِيئُهُ وَشُخَّ فِي وَجْهِهِ، كَأَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَمْسَحَ نَحْنُ وَأَنْتُمْ الْعَرَقُ وَالْعَلَقُ نَمَّ
مَسَحَ جَمَهَتَهُ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۸۴)

نه، چنین نیست! به خدایی که جانم در دست اوست، اگر کارها به خودی خود برای کسی برقرار و رو به راه می‌شد، مسلماً برای رسول خدا ﷺ آن‌گاه که دندان‌های پیشین آن حضرت شکست و صورتش را زخم رسید درست می‌شد. نه هرگز، سوگند به آن‌که جانم به دست اوست [چنین نخواهد شد] تا آن‌که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم. سپس آن حضرت پیشانی خود را [به عنوان نمودار آن حالت] پاک کرد.

به طور کلی بر اساس سنت الهی، بیشتر امور دنیا در مسیر هدف خواهی و نیل به مقصود، علاوه بر تبعیت از یک سری الزامات و شرایط محیطی و اجتماعی، در فرایند تدریجی و مرحله‌ای حرکت کرده و با همین فرایند سلسله‌مراتبی، به غایت و هدف خود منتهی می‌شوند. این سنت - که در واقع سنتی فراگیر و همه‌جانبه بوده و قلمروی آن همه ابعاد و زوایای زندگی بشر اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی و ... را دربر می‌گیرد - از جانب خالق هستی بخش برای جهان طبیعت و جامعه انسانی تدبیر و انشا شده است. بی‌تردید بر همین اساس و قانون، رابطه میان فرایند کار با فرایند کار در دنیا به صورت مرحله‌ای و تدریجی است؛ یعنی فرایند کار به صورت دفعی و یک‌باره به نتیجه و غایت نمی‌رسد. البته این قانون تدریجی و مرحله‌ای در امور دنیا به صورت غالبی اجرا می‌شود؛ زیرا گوناگونی رابطه میان فیاض و مستفیض زمینه شکل‌گیری استخلاف و حکومت صالحان که آیا به صورت دفعی رخ می‌دهد یا به صورت تدریجی، با پیش کشیدن نوع رابطه میان فیاض و مستفیض به پاسخ‌گویی مسئله می‌پردازد:

رابطه میان موجود فیاض و مستفیض سه گونه است:

۱. فیاض و مستفیض توان اعطا و دریافت دفعی فیض را داشته باشند، همچنان که قرآن کریم در شب مبارک قدر بر قلب مقدس پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل گردید و مشام جان آن حضرت یک‌جا به شمیم وحی الهی مست فیض شد.
۲. نه فاعل در اعطا تام باشد و نه قابل در استفاضه؛ همانند مادری که طفلش را شیر می‌دهد که نمی‌تواند تمام شیر دوره شیرخوارگی را یکجا در اختیار طفل بگذارد، همان‌طور که کودک نیز نمی‌تواند سهمیه تمام مدت شیرخوارگی‌اش را دفعتاً دریافت دارد، که این عدم توانایی افاضه و استفاضه هر دو را تدریجی می‌سازد.

۳. فاعل در اعطای تامّ باشد؛ اما قابل نتواند فیض را به طور دفعی دریافت کند. مانند معلّمی که سال‌ها در رشته‌ای از علوم مانند ریاضی، تحقیق و تدریس می‌کند و می‌تواند فرمولی اصلی به شاگردانش بیاموزد که چندین قاعده و فرمول فرعی ریاضی از آن استخراج گردد و در اعطای دانش خود با هیچ قید و شرطی روبه‌رو نیست؛ اما دانش‌آموزان هنوز بدان پایه از دانش ریاضی نرسیده‌اند که بتوانند قواعد و فرمول‌های فرعی مختلف را از همان يك فرمول اصلی استخراج کنند، در نتیجه نمی‌توانند از افاضه دفعی معلم استفاضه کنند.

بنابر آن چه گذشت، برخورداری از فیض حکومت صالحان، گرچه از سوی مبدأ فیاض بی‌گذراندن مقدمات، مانع ندارد، ولی قابل‌ها فاقد استعداد لازم برای دریافت جمعی فیض و تابع شرایط، مقدمات و زمینه‌های لازم‌اند، به گونه‌ای که تا آن شرایط و مقدمات در بستر زمان فراهم نیابند، نمی‌توانند به این فیض الهی برسند و از شرایط اساسی استقرار حکومت صالحان، پرورش انسان‌های صالح و ایجاد آمادگی در مردم برای پذیرش حکومت عادلانه جهانی است که غیبت امام معصوم عصر^{علیه السلام} برای تحقق این شرایط است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

نتیجه مطالب بالا این است که اولاً، امور دنیا غالباً در هدف‌خواهی خود تابع الزامات و شرایط خاص خویشند و این هدف‌خواهی دفعی نیست، بلکه به صورت تدریجی و مرحله به مرحله قابل رخ دادن است؛ ثانیاً، استخلاف و ظهور از جمله امور اجتماعی‌ای هستند که افزون برداشتن یک سری الزامات و شرایط، در فرایند شکل‌گیری خود تابع تدریج و حرکت مرحله به مرحله‌اند. ثالثاً، حالا که همه امور جهان - از جمله ظهور و استخلاف - با شرایط خاص و با فرایند تدریج رخ می‌نمایند، در این فرایند هدف‌خواهی، و نیز نیل به غایت، عنصر صبر و مقاومت به عنوان عنصری بسیار تأثیرگذار، نقشی بی‌بدیل و خطیر دارد که لازم است منتظران و مستخلفان در مسیر رسیدن به جایگاه استخلاف و موعودگاه ظهور، از به‌کارگیری این عنصر غفلت نکرده و با دست‌مایه قرار دادن آن، فراز و فرود عصر غیبت را با سلامت و درایت طی کنند.

پنجم. استعانت و امداد طلبی

استعانت و امداد طلبی از خدا برای رسیدن به مقام استخلاف و نیل به روز موعود از جمله شاخصه‌های مهم انتظار یون و استخلافیون است؛ چنان‌که حضرت موسی^{علیه السلام} به قوم خود - که برای فائق آمدن بر فرعون و رسیدن به حاکمیت و استخلاف تلاش می‌کنند - می‌گوید:

از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از

بندگان‌ش که بخواهد می‌دهد. (اعراف: ۱۲۸)

پیش‌تر گفتیم که سنت امداد، یکی از سنت‌های قطعی و دائمی خداست. امام صادق علیه السلام درباره امداد رسانی خداوند به منتظران واقعی ظهور می‌فرماید:

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا نَزَعَ الْحَوْفَ مِنْ قُلُوبِ شِيعَتِنَا وَأَسْكَنَهُ قُلُوبَ عَدُوِّنَا فَأَحَدَهُمْ أَمْصَى مِنْ سِنَانٍ وَأَجْرًا مِنْ لَيْثٍ؛ (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۸۴۰)

در هنگامه ظهور، خداوند ترس را از دل‌های شیعیان ما برمی‌دارد و در دل دشمنانمان جای می‌دهد. پس هر یک از آنان بزان تر از سرنیزه و دلیرتر از شیر خواهد بود.

امداد رسانی الهی در همه اعصار غیبت - که محیط شکوفاهی و بالندگی استخلاف است - جاری و ساری است؛ اما در هنگامه ظهور که زمان به بار نشستن انتظار و پیاده‌سازی استخلاف است، نزول امدادهای الهی بر منتظران و مستخلفان واقعی نمود بیشتری پیدا می‌کند. این امداد الهی یک بار در قالب نزول فرشتگان و ملائک برای تقویت روحیه و تشجیع منتظران نازل می‌شود و بار دیگر در قالب ایجاد رعب و وحشت در قلوب دشمنان و ایجاد اطمینان و اعتماد در قلوب مؤمنان بروز می‌کند؛ آن‌گاه در قالب رجعت انسان‌های مؤمن و انبیا خودنمایی می‌کند.

د) وظیفه مهم منتظران

استخلافیون در مسیر رسیدن به جایگاه و مقام استخلاف، دو وظیفه دارند؛ اولین وظیفه و رسالت، قدم گذاشتن در این مسیر است و دومین آن، استمرار و بقا در این مسیر. منتظران واقعی علاوه بر آغازگری استخلاف، تداوم و استمرار آن تا رسیدن به کمال و نهایتش را نیز به عهده دارند. به بیان دیگر، نقش منتظران در پیدایش و تداوم استخلاف، هم نقش علت محدثه است و هم نقش علت مبقیه. در علت محدثه - که پیدایش استخلاف رقم می‌خورد - منتظران با اعتقاد و باورداشت قوی پا در این عرصه گذاشته و با دست‌مایه قرار دادن معرفت و شناخت در این وادی قرار می‌گیرند. اما در علت مبقیه، نقش و رسالت منتظران سنگین‌تر و مهم‌تر است؛ زیرا این یک قاعده کلی است که همیشه ورود به یک عرصه راحت‌تر از ماندگاری در آن است. بر این اساس، منتظران در تداوم و استمرار مسیر استخلاف، وظیفه‌ای سنگین‌تر دارند. بنابراین، اگر منتظران بخواهند در مسیر استخلاف، قوام و استواری داشته باشند، باید علاوه بر شاخصه‌های علت محدثه استخلاف، به شاخصه‌های علت مبقیه آن نیز مجهز باشند؛ یعنی باید در این مسیر علاوه بر اعتقاد و معرفت کامل، به شاخصه‌هایی نظیر ایمان، عمل

صالح، صبر و تقوا مزین شوند و در حفظ و صیانت آن‌ها از سنت استعانت و امداد غفلت نکرده و به کمک و مدد الهی امید داشته باشند.

هـ) فلسفه غیبت، توجیه‌گر استخلاف

استخلاف واقعی یعنی انتظار واقعی، و مستخلفان راستین یعنی منتظران راستین. استخلاف نیز همچون انتظار در فضای غیبت بازآوری و تفسیر می‌شود و به مانند انتظار، در تحقق خود وابسته به یک سری شرایط و بسترهاست. محیط و فضایی که زمینه‌ساز تحقق استخلاف و انتظار و شرایط آن‌هاست، مقوله غیبت است. بر این اساس گفته می‌شود غیبت، توجیه‌گر استخلاف است؛ یعنی وقتی به تحلیل و تبیین واژه استخلاف و به مفهوم‌شناسی اصطلاحی آن می‌پردازیم و آن را در منظومه مهدویت، با آموزه‌ها و مباحث مهدویت مورد تطبیق و ارزیابی قرار می‌دهیم، می‌بینیم مقوله استخلاف بیشتر با آموزه غیبت و فلسفه غیبت همخوانی و هم‌نوازی دارد. از این رو نتیجه گرفته می‌شود که استخلاف و شرایط آن، بیشتر با انتظار و شرایطش هم‌خوانی دارد و هر دوی آن‌ها در فضای غیبت به بالندگی و شکوفایی لازم رسیده و مسیر حرکت و تکاملشان با مقوله غیبت و فلسفه آن توجیه می‌شوند. از آن جا که رخداد غیبت به امر و اراده خدا رقم خورده و با تدبیر و حکمت الهی توجیه می‌شود، نمی‌توان آن را به بیهودگی و بی‌فایده‌گی متهم کرد، چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرُّ مَنْ سَرَّ اللَّهُ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ إِن كَانَ وَجْهًا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ؛ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۸۲)

این امر [غیبت]، امری از امور الهی و سرنوشتی از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن آشکار نباشد.

حال که غیبت مبرا از اتهام بی‌فایده‌گی و بیهودگی است، پس دارای فواید و منافع بسیاری است که از آن به فلسفه و حکمت غیبت یاد می‌کنند. استخلاف و تحقق شرایط آن از جمله همین فواید و منافع است که در دوران غیبت باور شده و به شکوفایی و بالندگی لازم می‌رسد.

و) رابطه فلسفه غیبت با استخلاف

فلسفه غیبت همان چرایی غیبت است و چرایی غیبت، پرسش از عوامل پیدایش غیبت است؛ یعنی چه عوامل و بسترهایی دست به دست هم داده‌اند تا غیبت به وقوع بپیوندد؟

حال چه از عوامل و بسترهای پیدایشی غیبت آگاه باشیم و چه نباشیم، به اصل این مسئله اعتقاد داریم که رخداد غیبت، پدیده‌ای هدفمند و حکیمانه است؛ زیرا اصل رخداد غیبت بر اساس تدبیر و حکمت بالغه الهی صورت گرفته و هر چیزی که با این رویکرد توجیه شود، حتماً حکیمانه و دارای هدف و غایت خواهد بود. بی‌گمان براینده و غایت کلی فلسفه و حکمت غیبت و عوامل پیش‌آورنده آن - هرچه که باشند - منفعت‌رسانی به بشر و جوامع بشری است. در تبیین چرایی غیبت، حضرات معصومین علیهم‌السلام ابتدا فلسفه و حکمت غیبت را از امور غیبی و سری دانسته و مردم را از پرس‌وجو درباره آن نهی کرده‌اند (همو)؛ ولی در ادامه در برخی از روایات به مواردی از آن‌ها همچون حفظ جان امام، قدرشناسی مردم، بیعت نکردن با ظالمان، تلخیص و آزمایش مردم، معرفت نداشتن به امام و... اشاره کرده و آن‌ها را از جمله عوامل غیبت‌آفرین دانسته‌اند.

آری، همه این عوامل در نگاهی کلی و خلاصه‌وار، تنها به یک عامل که همان «آمادگی نداشتن مردم» است، بازمی‌گردد؛ یعنی وقتی که مردم آمادگی کامل و فراگیر نداشته باشند: ۱. جان امام به مخاطره می‌افتد؛ ۲. قدر و منزلت او در جامعه ناشناخته می‌ماند؛ ۳. مردم از پس امتحان و آزمایش الهی موفق بیرون نمی‌آیند؛ ۴. مردم از نظر ایمان و تقوا تلخیص نمی‌شوند. ۳ اما برعکس، وقتی شاخصه «آمادگی» در میان مردم به حد نصاب رسید و به صورت فراگیر و همه‌جانبه در جامعه نهادینه شد، به طور قهری همه این موارد منفی، تبدیل به وضعیت مثبت شده و به شکل عوامل مؤثر نقش ایفا می‌کنند. طبیعتاً دیگر در این جامعه جان امام در خطر نیست. همه مردم قدر و منزلت او را دانسته و از امتحان و آزمایش الهی موفق بیرون می‌آیند و از نظر ایمان و تقوا تلخیص شده و با آمادگی کامل به سوی ظهور، استخلاف و حکومت جهانی گام برمی‌دارند.

درباره رابطه میان عوامل غیبت و استخلاف باید گفته شود که استخلاف همان آمادگی کامل و آمادگی کامل عبارت اخراج استخلاف است؛ زیرا استخلاف، جایگاه و مقامی است که

۱. عن زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ لِقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: إِنَّهُ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ يَبْدِيهِ إِلَى بَطْنِهِ، يَعْنِي الْقَتْلَ. (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۳۲۸)
۲. امام موسی کاظم عليه السلام می‌فرماید: إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَتِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مَخْتَنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ. (صدوق، بی‌تا: ج ۱، ۲۴۴)
۳. امام صادق عليه السلام فرمود: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيْتُمْ بِإِمَامٍ هُدًى وَ لَا عِلْمَ يَبْرَأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ تُمَيِّزُونَ وَ تُمَخَّصُونَ وَ تُعَزِّبُونَ.

از امام باقر عليه السلام نیز از زمان ظهور می‌پرسند؛ حضرت در پاسخ می‌فرماید: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! لَا يَكُونُ فَرْجَنَا حَتَّى تُعَزِّبُوا ثُمَّ تُعَزِّبُوا ثُمَّ تُعَزِّبُوا يَقُولُهَا ثَلَاثًا حَتَّى يَذْهَبَ الْكِبْرُ وَ يَبْقَى الصَّفْوُ. (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۳۹)

منتظران با آراستگی به شاخصه‌هایی همچون ایمان، تقوا، صبر، استعانت، عمل صالح و... می‌توانند به آن بار یابند. بی‌تردید این باریافتگی، همراه با شاخصه‌های مورد نظر، مفهومی جز آمادگی ندارد. بر این اساس، با رویکرد سلسله‌مراتبی چنین می‌توان نتیجه گرفت که هرگاه استخلاف با شرایط خودش در جامعه منتظران تحقق پیدا کرد - یعنی در واقع آمادگی کامل در آن جامعه حاصل شده است - و وقتی جامعه به حصول آمادگی کامل و مطلوب رسید - یعنی مردم قدرشناس امام بوده و از امتحان و آزمایش الهی سربلند بیرون آمده و از نظر ایمان تلخیص و غربال شدند - دیگر در این جامعه جان امام به مخاطره نمی‌افتد. بنابراین چنین جامعه‌ای با این شاخصه‌ها لیاقت و شایستگی ظهور را دارد.

۵. حکمت و استخلاف

سنت استخلاف از راه‌های گوناگون و با براهین مختلف مستدل و توجیه می‌شود. طریق توجیهی و براهانی استخلاف یک بار از طریق نقل دنبال می‌شود، چنان‌که بیان گذشت. در این فرض، آیات و روایات پرشماری مورد استناد قرار گرفته که علاوه بر اثبات اصل استخلاف به اثبات شرایط و جزئیات آن نیز مبادرت می‌شود. در کنار طریق نقل و دلایل آن، طریق عقل و براهین عقلی قرار دارد که به صورت کلی، تنها به اصل استخلاف و توجیه آن نظر می‌دهد. در این جا به یکی از مؤلفه‌های عقل محور به نام براهان حکمت - یعنی حکمت الهی، که با ادله و قواعد عقلی، به توجیه و تبیین استخلاف می‌پردازد - خواهیم پرداخت.

الف) حکمت الهی، ضرورت بخش استخلاف

حکمت الهی که یکی از مؤلفه‌های عقل عملی است، در حیطه حکمت عملی بازشناسی می‌شود و دارای انگاره‌هایی همچون هدفمندی، مصلحت، دقت و اتقان بوده که این انگاره‌ها در واقع از شاخصه‌های آفرینش - که فعل الهی است - به شمار می‌روند و به نوعی عهده‌دار توجیه اصل استخلاف و ضرورت آن هستند، به گونه‌ای که از مقوله حکمت الهی و مؤلفه‌های آن، استخلاف و ضرورت آن استنتاج می‌شود.

برهان حکمت و مؤلفه‌های آن - که برای تبیین و تثبیت استخلاف مطرح می‌شوند - بیشتر با رویکرد اجتماعی توجیه پذیر است؛ زیرا ابتدا استخلاف با شاخصه‌هایش (ایمان، تقوا، صبر، استعانت و...) به عنوان مؤلفه‌های فردی مطرح بوده و تک تک منتظران، با رسالت و وظیفه‌ای که دارند، ملزم به احیا و پیاده‌سازی آن‌ها در خویش هستند. آری، اشاعه استخلاف با شاخصه‌هایش - که هنوز در جامعه فراگیر نشده و در همه سطوح و اقشار مردم ترویج و

نهادینه نگردیده است - در گستره پوششی محدود با آثار و ثمره‌ای اندک و ناچیز خودنمایی می‌کند. اما استخلاف و شاخصه‌های آن با رویکرد اجتماعی - که در واقع از استخلاف فردی و محدود سرچشمه می‌گیرد - در فرایندی تکاملی با تلاش و کوشش منتظران، در جامعه اشاعه و ترویج شده و به صورت یک فرهنگ غالب اجتماعی در میان آنان نهادینه می‌شود. ثمره‌ای که این نوع استخلاف به بار می‌آورد، اولاً ثمره‌ای جهانی است؛ ثانیاً، نشان از آمادگی کامل مردم دارد و ثالثاً به اذن الهی، فوریت و قطعیت تحقق ظهور را به همراه دارد. بنابراین استخلافی که در این جا مطرح است و با برهان حکمت، توجیه و تبیین می‌شود، استخلاف با رویکرد اجتماعی است.

ب) حکمت الهی و هدفمندی آفرینش

بر اساس حکمت الهی، در جهان آفرینش همه موجودات به‌ویژه انسان، دارای هدف و غایت هستند. در واقع هدف و غایت کمال و منتهی‌الیه سیر حرکت موجودات بوده و علت غایی و انگیزه برای رسیدن به آن جایگاه مطلوب است. بنابراین، از جمله انگاره‌های مهم در مباحث حکمت الهی، بحث غایتمندی و هدفداری همه موجودات است. هدفمندی در آفرینش انسان به عنوان یک موجود برتر - که در عالم آفرینش در سلسله مراتب وجود دارای جایگاه و منزلت والایی است - نمود و بروز بیشتری دارد و چون انسان از نظر ماهیت و هویت دارای دو ساحت فردی و اجتماعی است، هدفداری او نیز در دو ساحت قابل توجیه و تبیین است.

در حوزه انسان‌شناسی، انسان با توجه به بعد فطری خود، موجودی اجتماعی است؛ یعنی هویت و ساختار اولیه انسان و خواسته‌ها و گرایش‌های درونی او بیشتر با تراز مؤلفه‌های اجتماعی تنظیم شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ ج: ۴۴). به بیان دیگر، انسان با رویکرد اجتماعی دارای یک سلسله عواطف و غرایزی مانند حس تعاون، نوع‌دوستی، عدالت، ایثار و... است که تنها در جامعه بارور و شکوفا می‌شود.

شهید مطهری، تفاوت انسان با موجودات دیگر را چنین تشریح می‌کند:

انسان با موجودات دیگر این فرق را دارد که تمام استعدادات کامنه (پنهان) در نبات و حیوان در حال انفراد نیز به فعلیت می‌رسد؛ آن‌چه در استعداد یک گل هست - از رشد کردن و تخم دادن و گل دادن و عطر دادن - تحت تأثیر عوامل طبیعت از آب و خاک و هوا و نور و حرارت ظهور می‌کند و به فعلیت می‌رسد؛ وجود سایر گل‌ها در بروز استعدادهای این گل تأثیری ندارد و عاملی به شمار نمی‌رود. و همچنین است یک حیوان (یک اسب)، اما انسان این‌طور نیست؛ یک سلسله استعدادها در انسان هست

که فقط عامل‌های انسانی و اجتماعی موجب به ظهور رسیدن و تحقق یافتن آن استعدادات است. تمام استعدادات انسانی انسان - که مابه‌الامتیاز وی از حیوان است، از قبیل عالم شدن و تخلُّق به فضایل اخلاقی و اقسام هنرها و صنایع و وضع قوانین و مقررات و بالأخره آن چه «تمدن» نامیده می‌شود، تمام این‌ها - اموری است و سرمایه‌هایی است که تنها در زمینه زندگی اجتماعی به وجود می‌آید. سایر جاندارها اگر فرضاً در یک جا گرد [آورده] شوند، نمی‌توانند آثاری که «تمدن» نامیده می‌شود به وجود بیاورند؛ زیرا فاقد این استعدادات هستند، و اما انسان اگر تنها زندگی کند نمی‌تواند این آثار را به وجود بیاورد؛ زیرا عامل محرک استعداد و تحقق بخش امکانات انسانی، طبیعت نیست، بلکه عامل‌های اجتماعی و انسانی است؛ و از جنبه فلسفی نمی‌توان پذیرفت که استعداد‌های انسانی به انسان‌ها احتیاج داشته باشد، اما عواطفی که مبین و عامل به فعلیت رساندن است نباشد. پس انسان مدنی بالطبع است، به این معنی که در طبیعت طوری آفریده شده است که امکانات و استعدادات وی جز در زندگی اجتماعی به فعلیت نمی‌رسد، و به عبارت دیگر، کمالاتی که بالقوه در انسان هست تنها در زندگی اجتماعی امکان فعلیت دارند. (مطهری، ۱۳۶۹، ج ۷، ۱۲۱ - ۱۲۲)

بی‌تردید در صورت فرض عدم اجتماعی و مدنی بودن بشر، این نوع گرایش‌ها و عواطف در وجود او به خمودی و خاموشی گرایده و نظریه بیهودگی و بی‌هدفی آفرینش به منصف ظهور می‌رسد و این با حکمت و تدبیر الهی سازگاری ندارد. از جمله گرایش‌ها و خواسته‌های درونی همه انسان‌ها در طول تاریخ - که رویکرد اجتماعی داشته و در بسترهای اجتماعی بارور می‌شود - گرایش به روز موعود و حاکمیت و استخلاف انسان‌های مؤمن و مستضعف است. بر اساس حکمت الهی - که در واقع توجیه‌گر همه حرکت‌های تکاملی و غایت‌خواهی آفرینش و پاسخ‌گوی همه نیازهای کمال‌خواهی و تکاملی آن‌هاست - این خواسته و گرایش همگانی (استخلاف و ظهور) در فرجام تاریخ بشر به بار خواهد نشست.

در پایان، مطالب بالا به صورت استدلال ارائه می‌شود:

۱. حکمت به عنوان یکی از شاخصه‌های فعل الهی است؛

۲. خداوند در فعل خود، هدف و غرض دارد؛

۳. فعل الهی همان آفرینش موجودات و انسان است؛

۴. حکمت الهی در آفرینش به معنای اتقان، دقت و هدفمندی در آفریده‌هاست؛

۵. بر اساس حکمت الهی، همه موجودات به سوی غایت و هدف خود پیش رفته و به

سرحد مطلوب می‌رسند؛

۶. انسان به عنوان آفریده الهی، دو ساحت فردی و اجتماعی دارد؛
۷. انسان در هر دو ساحت فردی و اجتماعی، دارای خواسته‌ها و گرایشاتی است؛
۸. خواسته‌ها و گرایش‌های فردی و اجتماعی از سوی خدا در وجود انسان نهادینه شده است؛
۹. استخلاف و ظهور، از جمله خواسته‌ها و گرایش‌های فطری - اجتماعی انسان به شمار می‌رود.
۱۰. بر اساس حکمت الهی، همه خواسته‌های فردی و اجتماعی انسان، مابه‌ازای خارجی دارند و برآورده می‌شوند.
- بنابراین، استخلاف و ظهور، ضرورتاً در این دنیا به منصفه عمل می‌رسد؛ در غیر این صورت، یکی از خواسته‌های اجتماعی بشر بدون پاسخ رها شده و این با هدفمندی افعال الهی - که برهان حکمت، تداعی‌گر آن است - در تهافت و تعارض است. از این رو، حکمت و هدفمندی در آفرینش بشر، بر ضرورت استخلاف خاص دلالت دارد؛ زیرا اگر استخلاف - که غایت سیر تاریخی - اجتماعی بشر است - نباشد، حکمت و هدفمندی افعال خدا مورد سؤال قرار می‌گیرد. پس از طریق حکیم بودن خدا به هدفمندی تاریخ بشر پی می‌بریم و از این راه به ضرورت وجود استخلاف در فرجام تاریخ بشر خواهیم رسید.

نتیجه

استخلاف و مهدویت دو سنت الهی هستند که از دیرباز در میان مسلمانان مطرح بوده و از سوی همه گروه‌های اسلامی پذیرفته شده‌اند. در منابع اسلامی، آیات و روایات پرشماری در این باره وارد شده که هر کدام به عنوان سندی قوی، توجیه‌گر و تفسیرگر آن‌ها هستند. میان سنت استخلاف و سنت مهدویت رابطه‌ای محکم وجود دارد. این نوع رابطه، گاه رابطه‌ای یک‌سویه است که به نحوی تفاوت‌ها و تمایزهای استخلاف و مهدویت را بیان می‌کند و گاه رابطه‌ای دو سویه است که هم‌افقی و هم‌سطحی میان آن دو را تداعی می‌نماید. بنابراین، استخلاف و مهدویت به عنوان دو سنت الهی، علاوه بر تفاوت‌های ماهوی و ماهیتی دارای همپوشانی‌های کاربردی و کارکردی هستند؛ زیرا در بعد ماهیتی استخلاف برای مهدویت در نقش مبانی و اصول ظاهر می‌شود و مهدویت نیز به عنوان هدف، نقش بنا و غایت را ایفا می‌کند. همچنین در بعد هویتی، استخلاف تقدم رتبی از مهدویت دارد؛ زیرا تا استخلاف با شرایط ویژه در خارج تحقق وجودی پیدا نکند، مهدویت نیز به منصفه ظهور نخواهد رسید. بر

این اساس، استخلاف نقش ایجاد‌ی و فاعلی را برای مهدویت ایفا کرده و مهدویت با فضاسازی غیبت، نقش محیطی را برای استخلاف به انجام می‌رساند. اما در بعد همپوشانی کاربردی و کارکردی - که اشتراکات استخلاف و مهدویت را به تصویر می‌کشد - هر دو به عنوان سنت الهی، قطعی و تخلف‌ناپذیر هستند و در فرجام تاریخ بشریت به وقوع می‌پیوندند؛ هر دو کاربرد و کارکرد اجتماعی دارند و دو مقوله فراگیر، فرامذهب و فرادین به شمار می‌روند که افزون بر مستندات نقلی، خاستگاه عقلی و فطری دارند. بنابراین، ضرورت بخش استخلاف و مهدویت، افزون بر نقل - که متشکل از آیات، روایات و تاریخ است - عقل و قواعد عقل و فطرت و امورات فطری هستند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی‌الکرم، *النهاية*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، *مقائیس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ق.
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی*، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بی‌نا، ۱۴۱۶ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *ادب فنای مقربان*، تحقیق: محمد صفایی، قم، اسراء، چاپ هفتم، ۱۳۸۹الف.
- _____، *امام مهدی؛ موعود موجود*، تحقیق: سید محمد محسن مخبر، قم، اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۹ب.
- _____، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء، چاپ هشتم، ۱۳۸۸الف.
- _____، *جامعه در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن)*، تحقیق: مصطفی خلیلی، قم، نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۹ج.
- _____، *حق و تکلیف در اسلام*، تحقیق: مصطفی خلیلی، قم، نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۸ب.
- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، *شواهد التنزیل لقواعد التفسیر*، تهران، مؤسسه طبع و نشر، ۱۴۱۱ق.
- خزاز قمی، علی، *کفایة الاثر*، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
- رازی، ابوالفتوح، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- رازی، ابوعبدالله فخرالدین محمد، *مفاتیح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات لألفاظ القرآن*، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
- راوندی، قطب‌الدین، *الخرائج والجرائح*، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
- زبیدی، سید محمد مرتضی، *تاج العروس فی شرح القاموس*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸ق.
- صدر، سید محمد باقر، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، ترجمه: جمال موسوی، قم، انتشارات اسلامی، بی‌تا.

- صدر، سید محمدباقر، *المدرسة القرآنية*، تحقیق: المؤتمر العالمي للإمام الشهيد الصدر، قم، مرکز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر، ۱۴۲۱ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *علل الشرائع*، داوری، قم، بی تا.
- _____، *کمال الدین وتمام النعمة*، تهران، انتشارات اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- صفی پور، عبدالرحیم، *منتهی الارب*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ش.
- طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش.
- _____، *مجمع البیان*، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران، انتشارات مرتضی، ۱۳۷۵ش.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- _____، *عدة الاصول*، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۳۶۱ش.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *نور الثقلین*، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعلیان، ۱۴۱۵ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، نشر اسوه، ۱۴۱۴ق.
- قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
- قلعجی، محمد رواس، *معجم لغة الفقهاء*، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۰۸ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.
- قیومی، احمد المقری، *المصباح المنیر*، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۲ش.
- _____، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش.

- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، مؤسسة الطباعة و النشر، ۱۳۷۴ ش.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۹ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
- نصر، سید حسین، *معرفت و معنویت*، ترجمه: انشاء الله رحمتی، تهران، انتشارات دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۰ ش.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، *کتاب الغیة*، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۴

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۲

تحلیل روایی «ایستادن هنگام شنیدن لقب قائم (عج)»

خداامراد سلیمیان*

چکیده

بی‌گمان سنت‌های اجتماعی به‌ویژه در فرهنگ دینی، بر پایه برخی آموزه‌ها شکل می‌گیرد. این آموزه‌ها آن‌گاه که برخاسته از آیات نورانی قرآن و روایات معصومان (ع) یا خرد انسانی باشد، دارای ارزش و اعتبار است، وگرنه اهمیت چندانی نخواهند داشت.

از آن‌جا که گویاترین و گسترده‌ترین مستند در جزئیات معارف مهدویت روایات صادر شده از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) است، پژوهش و پرداختن اساسی به محتوای آن‌ها بر فهم آموزه‌های موجود در آن افزوده، باورهای مهدوی را به ثبات و استواری می‌رساند.

در این نوشتار کوتاه، تلاش شد تا یکی از رفتارهای رایج جامعه شیعی مربوط به حضرت مهدی (عج)، یعنی ایستادن هنگام شنیدن لقب قائم را با توجه به روایات موجود بررسی کنیم. از این‌رو، با ردیابی عبور روایت از گاه صدور تا امروز - که فراز و فرودهایی را پشت سر نهاده - می‌توان به حقایق دست یافت.

واژگان کلیدی

لقب قائم (عج)، دعبل، امام رضا (عج)، ایستادن.

* استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم. (kh.Salimian@yahoo.com)

آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام دو چشمه سترگ و اطمینان‌آور برای آگاهی از آموزه‌های اسلامی هستند. اگر چه آیاتی از قرآن در مباحث مربوط به امام مهدی علیه‌السلام - به عنوان آموزه‌ای بلند و تأثیرگذار - در شکل «تنزیلی» یا «تأویلی» خود بر برخی بحث‌ها تطبیق شده است و مفسران شیعه و اهل سنت در کتاب‌های تفسیری به آن پرداخته‌اند، اما همه مباحث مربوط به این موضوع مانند دیگر موضوعات قرآنی و شاید با گستره‌ای کمتر از آن‌ها، در قرآن کریم وجود ندارد. بنابراین گفته شده یگانه منبع دستیابی به آگاهی‌های شایسته و گسترده در آن، روایات نقل شده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام است.

خوشبختانه درباره مهدویت، افزون بر روایاتی که به این موضوع اختصاص دارند، منابع روایی ویژه‌ای نیز پدید آمده که همه انگیزه در آن‌ها، نقل روایات مهدویت است و به راستی میراث سترگی را به جای گذاشته که گویاترین و گسترده‌ترین مستند اندیشه مهدویت شده است.

اگرچه نقل روایات به خودی خود ارزشمند است، اما پژوهش و پرداختن اساسی به محتوای آن‌ها، بر فهم آموزه‌های موجود در آن افزوده، باورهای مهدوی را به ثبات و استواری می‌رساند و راه را بر پیرایه‌ها و بیراهه‌ها می‌بندد و به عنوان امری بنیادین سبب می‌شود خود به خود و به مرور زمان به هماهنگی استنباطات و پژوهش‌های برخاسته از روایات مهدویت بیانجامد و این بس ثمری گران‌بار است.

یکی از آموزه‌های روایی مربوط به حضرت مهدی علیه‌السلام دوستی است. شیعه با پیروی از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام خود را موظف به بزرگداشت و ادای احترام به آن حضرت می‌داند؛ اگرچه این احترام نیاز نیست مستند به رفتار ویژه معصومان علیهم‌السلام باشد، اما برخی از این کارها به طور مشخص با پیروی از آن‌ها انجام می‌شود که در این صورت دقت در نقل‌های حاکی از سنت معصومان علیهم‌السلام ارزش پیدا می‌کند.

از جمله کارهایی که امروزه علاقه‌مندان در آشکارکردن دوستی حضرت مهدی علیه‌السلام انجام می‌دهند، ایستادن هنگام شنیدن لقب «قائم» است که اگر تنها برای ادای احترام باشد، نیازی به بررسی نیست، ولی از آن‌جا که سبب این کار را رفتار امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در برابر دعبل - آن‌گاه که اشعاری خواند - دانسته‌اند، نسبت دادن این رفتار به معصوم، نیازمند دلیل روشن و اطمینان‌بخش است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد این حکایت از هنگام رخ دادن تا امروز فراز و فرودهایی را پشت سر گذاشته که توجه به آن‌ها خالی از لطف نیست.

به نظر می‌رسد بر پایه منابع در دست، نخستین کسی که این اتفاق را گزارش کرده، شیخ صدوق (۳۰۵ - ۳۸۱ ق) - از چهره‌های برجسته فقیهان و راویان شیعه در قرن چهارم هجری - در دو کتاب *کمال الدین و تمام النعمة* و *عیون اخبار الرضا* علیه السلام است.

کمال الدین و تمام النعمة

این کتاب به طور ویژه، احادیث مربوط به غیبت حضرت مهدی علیه السلام را ذکر کرده و به راستی یکی از کتاب‌های مرجع در حوزه مباحث مهدویت به شمار می‌رود. به گونه‌ای که کمتر نوشته و اثری در دوره‌های پس از آن یافت می‌شود که از این مجموعه بهره نبرده باشد.

شیخ صدوق در این کتاب حکایت یادشده را به دو گونه به طور مفصل نقل کرده است:

۱. در روایت نخست - که در این جا بخشی از آن را نقل می‌کنیم - می‌نویسد:

عبدالسلام هروی گوید: از دعبل بن خزاعی شنیدم که می‌گفت: بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را خواندم که چنین آغاز می‌شود:

مَدَارِسِ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ وَمَنْزِلٍ وَخِيٍّ مُقْفِرِ الْعَرَصَاتِ

و چون به این ابیات رسیدم:

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالََةَ خَارِجٌ يُقَوْمُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبِرْكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَ يُجْزِي عَلَى التَّعْمَاءِ وَالنَّقَمَاتِ

امام رضا علیه السلام به سختی گریست. سپس سر خود را بلند کرد و به من فرمود: ای خزاعی، روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری کرده است. آیا می‌دانی این امام کیست و کی به پا می‌خیزد؟ گفتم: خیرای سرورم، جز این که شنیده‌ام امامی از شما خاندان خروج می‌کند و روی زمین را از تباهی پاک می‌سازد و جهان را پراز داد و دادگری می‌کند.

آن حضرت فرمود: ای دعبل، امام پس از من، فرزندم محمد است، و پس از محمد پسرش علی و پس از وی فرزندش حسن و پس از او فرزندش حجت قائم که در زمان غیبتش انتظار او را می‌کشند و در زمان حضور و ظهورش بر همه جهانیان مطاع و فرمانده باشد، و اگر از روزگار باقی نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا او قیام کند و زمین را پراز عدل و داد کند، همچنان که پراز ظلم و جور شده است. و اما کی و در چه وقت این واقعه روی خواهد داد؟ این مانند خبر دادن از زمان رستاخیز است. و پدرم برای من از پدرش از اجداد بزرگوارش حدیث کرد که به رسول خدا گفتند:

ای رسول خدا، چه وقت قائمی که از ذریه شماست خروج می‌کند؟ فرمود: مثل آن مثل ساعت قیامت است که آشکار نمی‌کند آن را مگر خداوند. آن بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین بسیار گران است؛ نمی‌آید مگر ناگهان؛ یعنی همان طور که قیامت و قتش برای کسی شناخته نیست، این قیام نیز بر کسی شناخته نخواهد بود، ولی آمدنش برای بسیاری از مردم گران تمام خواهد شد. (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۲۷۶، ح ۶)

شیخ صدوق پس از روایت یادشده برای حکایت دعبل گزارش دیگری را نیز به نقل از احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از جدش ابراهیم بن هاشم از عبد السلام بن صالح هروی این‌گونه نقل کرده که عبد السلام بن صالح هروی می‌گوید:

من از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می‌گفت: بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را که چنین آغاز می‌شود خواندم:

مَدَارِشَ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَ مَنْزِلٍ وَ حَيٍّ مُقْفَرِ الْعَرَصَاتِ
و چون به این ابیات رسیدم:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتٍ
حضرت علیه السلام گریست و فرمود: راست گفתי ای خزاعی، همین‌گونه است.

و چون دعبل به این بیت رسید که:

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَيَّ وَ اتَرِيهِمْ أَكْفَاءً عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِصَاتٍ
امام علیه السلام کف دو دستش را می‌چرخانید و زیر و رو می‌کرد و می‌فرمود: آری، این چنین است، دست‌ها بسته است. و چون به این بیت رسید:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا وَ إِيَّيَ لِأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي
فرمود: خداوند تو را در فرع اکبر - که قیامت است - از عذاب در امان دارد.

و چون به این بیت از قصیده رسید:

وَ قَبْرٌ بِيَعْدَادَ لِنَفْسٍ رُكِّيَّةٍ تَصَمَّتُهُ الرَّحْمَنُ فِي الْعَرَفَاتِ
امام علیه السلام فرمود: آیا در این جا دو بیت به قصیده ات بیفزایم تا کامل گردد؟

دعبل عرض کرد: یا ابن رسول الله، بفرمایید!

حضرت این دو بیت را اضافه کرد:

وَ قَبْرٌ يَطُوسُ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تَوَقَّدَ فِي الْأَخْشَاءِ بِالْحُرَقَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفْرَجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ
دعبل پرسید: یا ابن رسول الله، در طوس قبر کیست؟ حضرت فرمود: آن قبر من است که روزگاری نمی‌گذرد، مگر این که طوس محل آمد و رفت شیعیان و زائران قبر من می‌شود، و اعلام می‌کنم که هر کس مرا در زمان غربت قبرم در طوس زیارت کند او در

درجه من با من همدم خواهد بود، در حالی که خداوند او را از گناه پاک کند و بیامرزد. سپس حضرت پس از این که قصیده دعبل به پایان رسید از جای برخاست و به دعبل فرمود که بر جای خود بماند، و به درون خانه رفت. و ساعتی که گذشت، خادم آن حضرت با کیسه‌ای از زر که دارای یکصد دینار بود بیرون آمد، و آن را به دعبل داد... (همو: ۲۷۷)

چند نکته

نکته اول: اگرچه نقل هر دو به دعبل می‌رسد، ولی از دو سند گوناگون روایت شده‌اند. در سند روایت اول می‌خوانیم: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ...» و در روایت دوم چنین می‌خوانیم: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ...»

بررسی سند روایت نخست

- أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی: علامه حلی در وصف او نوشته است: «بالذال المعجمة كان رجلاً ثقة دیناً فاضلاً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» (حلی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۹، ش ۳۷).
- علی بن ابراهیم: نجاشی درباره وی می‌نویسد: «ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب» (نجاشی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۲۱۰، ش ۶۸۰).
- ابيه (ابراهيم بن هاشم): علامه حلی درباره او نوشته است: «و لم أقف لأحد من أصحابنا على قول في القدر فيه ولا على تعديله بالتنصيص و الروايات عنه كثيرة و الأرجح قبول قوله» (حلی، ۱۴۱۷: ۵). نجاشی نیز درباره وی می‌نویسد: «أصحابنا يقولون أول من نشر حديث الكوفيين بقم» که بررسی برخی از کارشناسان فن سبب شده وی را بنابر تحقیق، ثقة بدانند (نک: نرم افزاز درایة النور).

- عبد السلام بن صالح الهرووی: نجاشی درباره او نوشته است: «الهرووی روی عن الرضا عَلَيْهِ السَّلَام ثقة صحيح الحديث، له كتاب وفاة الرضا عَلَيْهِ السَّلَام» (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۴۵، ش ۶۴۳).
با توجه به نظریات یادشده، روایت به لحاظ سندی معتبر است.

بررسی سند روایت دوم

- أحمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (بنابر برخی دیدگاه‌ها، ترصی شیخ صدوق، نشانه وثاقت اوست).
- جده ابراهیم بن هاشم و عبد السلام بن صالح الهرووی نیز در سند پیشین گفته شد که ثقة

هستند. بنابراین، این روایت نیز از جهت سند مشکلی ندارد و معتبر است.
نکته دوم: در هیچ یک از دو نقل، لقب قائم در اشعار دعبل نیامده و در روایت دوم، در شعر امام رضا علیه السلام می خوانیم:

وَقَبْرُ بَطْوَسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تَوَقَّدَ فِي الْأَخْشَاءِ بِالْحُرْقَاتِ
 إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفْرِجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

نکته سوم: تنها واکنش امام رضا علیه السلام در هر دو نقل این است که آن حضرت به سبب یاد کردن از مهدی موعود علیه السلام به گریه افتاد.

نکته چهارم: در نقل دوم، گریه حضرت در پس یک بیت شعر، غیر از نقل نخست بیان شده است.

نکته پنجم: در نقل دوم آمده که حضرت پس از شنیدن اشعار دعبل، وی را مورد لطف و تفقد قرار داد.

عیون اخبار الرضا علیه السلام

شیخ صدوق در این کتاب، افزون بر زندگی نامه امام رضا علیه السلام سخنان مربوط به ایشان و نیز مجموعه روایاتی که از آن حضرت نقل شده را جمع آوری کرده است. مجموعه احادیث این کتاب، یا گفته های خود امام است، یا احادیثی است که ایشان از اجداد بزرگوار خویش نقل کرده است. این کتاب از جنبه های گوناگون ارزشمند است و در منابع روایی و مجموعه های حدیثی شیعه جایگاهی ویژه دارد.

شیخ صدوق در کتاب *عیون اخبار الرضا* علیه السلام نیز در سه جا این حکایت را با تفاوت هایی نقل کرده است. نخست در جلد دوم، صفحه ۱۴۲ نقل کرده که در آن هیچ اشاره ای به واکنش امام نشده است. آن گاه در همان جلد، صفحه ۲۶۳ در باب «ذکر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام» حکایت را نقل کرده است که تنها به گریه حضرت اشاره کرده است. همچنین در صفحه ۲۶۵ همان جلد، روایت را به این صورت نقل کرده که حضرت پس از شنیدن بخشی از شعر دعبل به شدت گریست، که در واقع روایت دوم این کتاب، همان روایت دوم *کمال الدین* است و آن را با اندک تفاوتی نقل می کند (صدوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ۲۶۳، ح ۳۴).

سند روایت در کتاب *عیون* چنین است: «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ» که درباره دو نفر نخست، افزون بر

ترضی شیخ صدوق، برخی کارشناسان علم رجال درباره آن‌ها گفته‌اند: «امامی، ثقة علی التحقیق» (نک: نرم‌افزار درایة النور) و ادامه سند نیز پیش از این بررسی شد. بنابراین، سند این نقل نیز معتبر است.

در این نقل نیز گفته شده که حضرت رضا علیه السلام، گریست و آن‌گاه ابیاتی بر شعر دعبل افزود و در پایان وی را مورد لطف خود قرار داد.

به نظر می‌رسد پس از شیخ صدوق، بیشتر راویان، این روایت را از او و کتابش نقل کرده‌اند. در این جا به برخی از کسانی که روایت را همانند آن چه از شیخ صدوق نقل شده در آثار خود آورده‌اند، اشاره می‌شود:

شیخ مفید (د. ۴۱۳ق) در *الارشاد* فقط به شعر دعبل اشاره و عطای امام رضا علیه السلام را نقل کرده است (مفید، ۱۴۱۴: ج ۲، ۲۶۳). سید مرتضی نیز همانند نقل استاد خود روایت را نقل می‌کند (شریف مرتضی، ۱۳۲۵: ج ۲، ۱۳۰). علی بن محمد خزاز قمی، پس از گزارش اشعار یادشده، تنها واکنش حضرت را گریه شدید نقل کرده است:

بکی الرضا علیه السلام بکاء شدیداً ثم رفع رأسه الشريف إلى وقال... (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۲۷۶)

محمد بن حسن فتال نیشابوری (د. ۵۰۸ق)، بدون اشاره به گریه کردن امام رضا علیه السلام فقط به نقل روایت پرداخته است (فتال نیشابوری، بی تا: ۲۶۸). امین‌الاسلام فضل بن حسن طبرسی (د. ۵۴۸ق)، پس از نقل روایت، حالت امام رضا علیه السلام را این‌گونه توصیف کرده است:

بکی الرضا علیه السلام بکاء شدیداً ثم رفع رأسه إلى وقال يا خزاعي نطق روح القدس علی لسانك بهذين البيتين. (طبرسی، بی تا)

ابن شهر آشوب مازندرانی (د. ۵۸۸ق)، پس از نقل برخی اشعار می‌نویسد که چون به بیت «أَرَىٰ فَيَأْتِيهِمْ فِي غَيْرِهِمْ...» رسید:

بکی علیه السلام وقال له: صدقت يا خزاعي! (مازندرانی، ۱۳۷۹: ج ۴، ۳۳۸)

در کتاب *دلائل الإمامة*، مؤلف پس از نقل این دو بیت:

فَلَوْلَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْ عَدِدِ
تَقَطَّعَ نَفْسِي أَثَرَهُمْ حَسْرَاتٍ
خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالََةَ خَارِجٍ
يُقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ

می‌نویسد:

فَلَمَّا فَرَعَ مِنْ إِنْشَادِهِ قَامَ الرَّضَا علیه السلام فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ وَبَعَثَ إِلَيْهِ خَادِمًا مِخْرَقَةً حَرِيرٍ فِيهَا
سِتْمَانَةَ دِينَارٍ. (طبرسی، بی تا: ۱۸۲)

علی بن عیسیٰ اربلی (د. ۶۹۳ق) طبق نقل شیخ صدوق نوشته است:

بکی الرضا علیه السلام بکاء شدیداً ثم رفع رأسه إلى وقال: يا خزاعي! نطق روح القدس علی لسانك بهذين البيتين. (اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۳۲۸)

علی بن یوسف حلّی (د. اوایل قرن ۸ق)، بدون اشاره به گریستن امام رضا علیه السلام تنها به صلّه ای که آن حضرت به دعبل داد اشاره کرده است (حلّی، ۱۴۰۸: ۲۸۹). علی بن عبدالکریم نیلی نجفی (د. قرن ۸ق)، حکایت را همانند شیخ صدوق نقل کرده، می نویسد: آن گاه که به این دو بیت رسید:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالََةَ خَارِجٌ يُقُومُ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَ يُجِزِي عَلَيَّ التَّعْمَاءِ وَ التَّقَمَاتِ
بکی الرضا علیه السلام بکاء شدیداً ثم رفع رأسه فقال: يا خزاعي! نطق روح القدس علی لسانك بهذين البيتين. (نیلی نجفی، ۱۴۰۱: ۳۹)

علی بن یونس نباطی بیاضی (د. ۸۷۷ق)، پس از نقل دو بیت یادشده نقل کرده که امام علیه السلام گریست و دعبل را مورد لطف قرار داد (نباطی بیاضی، بی تا: ج ۲، ۲۳۰).

علامه مجلسی (د. ۱۱۱۱ق) روایت دعبل را از منابع مختلف و به صورت های گوناگونی نقل کرده است:

۱. از عیون اخبار الرضا علیه السلام بدون اشاره به واکنش امام رضا علیه السلام تنها به این اشاره کرده که آن حضرت پس از قرائت اشعاری توسط دعبل و ابراهیم بن عباس، بیست هزار درهم به آن ها داد (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۴۹، ۲۳۴-۲۳۵، ج ۲).

۲. چند صفحه بعد، روایتی را از همان منبع نقل کرده که در آن به گریه حضرت اشاره شده است:

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:
خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالََةَ خَارِجٌ يُقُومُ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَ يُجِزِي عَلَيَّ التَّعْمَاءِ وَ التَّقَمَاتِ
بکی الرضا علیه السلام بکاءً شديداً ثم رفع رأسه إلى... (همو: ۲۲۷، ج ۶)

۳. به فاصله چند صفحه، بار دیگر به نقل از عیون حکایت را نقل می کند، اما با این تفاوت که در این روایت آمده است: حضرت آن گاه که دعبل به بیت «أَرَى فَيْتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ...» رسید، گریست و فرمود: راست گفתי ای خزاعی! (همو: ۲۳۹، ج ۹)

۴. علامه مجلسی پس از نقل دو روایت، حکایت دعبل را به نقل از کشف الغمّة به صورت گزارش نقل کرده است، بدون آن که در آن به واکنش امام اشاره شود (همو: ۲۴۲، ح ۱۲).
۵. البته در روایت بعد از آن، به صورت مفصل شعر دعبل را از کتاب یادشده نقل کرده است.
۶. علامه این گزارش را در حدیث بعد، از العدد التقویة آورده و تنها به این اشاره کرده که حضرت ده هزار درهم به دعبل داد و ... (همو: ح ۱۴).
۷. و سرانجام در جلد ۵۱ بحار که از جلدهای ویژه نقل روایات مهدوی است - به صورت گسترده حکایت را به نقل از کمال الدین شیخ صدوق آورده است:

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:
 خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ يُقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
 يُمَيِّرُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَ يُجِزِي عَلَى التَّعَمَّاءِ وَالتَّقَمَّاتِ
 بَكَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: ... (همو: ج ۵۱، ۱۵۴، ح ۴)

میرزا حسین نوری (د ۱۳۲۰ق) روایت را به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام به همان صورت در مستدرک الوسائل آورده و آن را با این جمله به پایان برده است:

بَكَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا خُرَاعِي! نَطَقَ رُوحُ الْقُدْسِ
 عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ التَّبَيِّنِينَ. (نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۰، ۳۹۳، ح ۱۲۲۴۶-۹)

در شرح إحقاق الحق، در مواردی به این حکایت اشاره شده که در همه آنها تنها گریه امام رضا علیه السلام نقل گردیده و در هیچ یک به ایستادن حضرت در این حکایت اشاره نشده است. برخی از این موارد عبارتند از:

۱. «بکی الرضا ثم رفع رأسه» (شوشتری، بی تا: ج ۱۲، ۴۰۲)؛
۲. «بکی الرضا عليه السلام بكاءً شديداً ثم رفع رأسه إلي...» (همو: ج ۱۳، ص ۵۷)؛
۳. «بکی الرضا بكاءً شديداً ثم رفع رأسه إلي...» (همو: ۳۶۵)؛
۴. «بکی الرضا بكاءً شديداً ثم قال...» (همو: ج ۱۹، ۵۷۲)؛
۵. «بکی ثم رفع رأسه» (همو: ۵۷۶)؛
۶. «بکی الرضا بكاءً شديداً، ثم قال...» (همو: ۶۴۸)؛
۷. «بکی الرضا ثم رفع رأسه و قال...» (همو: ۶۵۰)؛
۸. «فلما فرغ من إنشاده قام الرضا عليه السلام فدخل منزله، و بعث إليه خادماً بخرقه خز فيها ست مائة دينار» (همو: ج ۲۸، ۶۳۰ - ۶۳۱).

از آثار معاصر، معجم *أحاديث الإمام المهدي* عليه السلام با نقل شمار فراوانی از منابع، گریه شدید امام رضا عليه السلام را تنها واکنش حضرت در پی اشعار دعبل نقل کرده و البته به نقل برخی منابع معاصر - که متفاوت از مشهور است - نیز اشاره شده است (جمعی از محققان، ۱۴۱۱: ج ۵، ۱۲۷-۱۲۸). افزون بر منابع شیعی، برخی منابع اهل سنت نیز روایت را طبق نقل مشهور ذکر کرده‌اند (مژدی، ۱۴۰۶: ج ۲۱، ۱۵۱؛ مالکی، ۱۴۲۲: ج ۲، ۹۹۵ و ۹۹۷؛ قندوزی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۳۰۹). آن چه نقل شد، تنها بخشی از آثاری بود که حکایت شعرخوانی دعبل و گریه امام رضا عليه السلام را این گونه گزارش کرده‌اند.

منابع روایی معاصر

در دوران معاصر، این حکایت به گونه‌ای دیگر نیز نقل شده که به نظر می‌رسد همان روایت مشهور است که به هر دلیل دچار دگرگونی شده است. برخی از کتاب‌ها و کسانی که روایت را به صورت متفاوت گزارش کرده‌اند عبارتند از:

در *الزام الناصب* اثر حائری یزدی، نخست روایت را به نقل از *ینابیع المودة* قندوزی آورده،^۱ آن‌گاه گفته است که *عیون اخبار الرضا* عليه السلام و *کمال الدین* شیخ صدوق، آن را نقل کرده‌اند. (حائری یزدی، بی تا: ج ۱، ۱۷۸)

علامه امینی صاحب *الغدیر*، پس از آن که روایت را در سه جا به صورت نقل معروف آورده، در نقل پایانی در جلد ۲، صفحه ۳۶۱-۳۶۲، حکایت آن را به گونه‌ای متفاوت نقل کرده و این گونه آورده است:

فی *مشکاة الأنوار*^۲ (تألیف الشیخ محمد بن عبد الجبار البحرانی)^۳ و *مؤجج الأحران* (تألیف الشیخ عبدالرضا بن محمد الأوالی البحرانی)^۴: روی أنه لما قرأ دعبل قصیدته علی الرضا عليه السلام وذكر الحجة عجل الله فرجه بقوله:

فَلَوْلَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْ غَدٍ تَقَطَّعَ نَفْسِي أَثْرَهُمْ حَسْرَاتٍ

۱. روشن نیست چرا با وجود انبوه منابع شیعی معتبر، این روایت ابتدا از کتاب *ینابیع المودة* نقل شده است.
 ۲. با استفاده از ابزارهای پیشرفته جست‌وجو در منابع مکتوب، روشن شد اکنون سه کتاب با این نام در دست است:
 ۱. *مشکاة الأنوار* اثر ابو حامد غزالی از علمای قرن پنجم، ۲. *مشکاة الأنوار فی غرر الاخبار* اثر علی طبرسی از علمای قرن هفتم، ۳. *مشکاة الأنوار* اثر علامه مجلسی در فضیلت قرائت قرآن.
 ۳. درباره نوشته و نویسنده، آگاهی چندانی در دست نیست، مگر آن چه حلمی السنان در مقدمه تحقیق کتاب *الشهب الثواقب لرحم شیاطین النواصب* نگاشته که البته در آن نیز اطلاع خاصی وجود ندارد. (آل عبدالجبار، ۱۴۱۸: مقدمه تحقیق)
 ۴. تلاش درباره شناخت کتاب و مؤلف نتیجه‌ای نداشت، مگر آن چه شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب خود آورده که آن نیز صراحت چندانی ندارد. (نک: تهرانی، بی تا: ج ۲، ۲۸۸ و ج ۲۱، ۵۴).

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّكَاتِ
وضع الرضا عليه السلام يده على رأسه وتواضع قائماً ودعى له بالفرج.

سید ابوالقاسم خویی (د. ۱۴۱۳ق) در پاسخ به این پرسش که آیا ایستادن و قراردادن دست بر سر بر اساس روایت معتبر است، می نویسد:

ما وجدنا في موضوع السؤال من الآثار المروية سوى ما في مرة الكمال للعلامة
المامقاني في الأمر الأول من تذييل أحوالات الإمام المنتظر - عجل الله فرجه - في ذيل
خبر المفضل الطويل عن الشيخ محمد به عبد الجبار في كتاب مشكاة الأنوار أنه قال: لما
قرأ دعبل قصيدته المعروفة التي أولها (مدارس آيات) على الرضا عليه السلام وذكره - عجل الله
تعالى فرجه - وضع الرضا عليه السلام يده على رأسه وتواضع قائماً ودعا له بالفرج، والله العالم.

ایشان در معجم رجال الحديث چنین نقل کرده است:

بكى الرضا عليه السلام بكاء شديداً، ثم رفع رأسه إلى فقال لي: ... (خویی، ۱۴۱۳: ج ۸، ۱۵۰)

از دیگر آثاری که بر خلاف نقل مشهور، روایت را به گونه ای متفاوت نقل کرده، کتاب منتخب
الاثر^۱ است که البته با توجه به نقل متفاوت آن در منابع نخست، تأکید بر این نقل معاصر محل
درنگ است.^۲ در منتخب الاثر (یک جلدی) می خوانیم:

لما قرأ دعبل قصيدته المعروفة على الرضا وذكره - عجل الله تعالى فرجه - وضع
الرضا عليه السلام يده على رأسه وتواضع قائماً ودعى له بالفرج؛ (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ۶۴۰، ح ۴)
چون دعبل قصیده معروف خود را بر امام رضا عليه السلام خواند و او (امام عصر عليه السلام) را یاد کرد،
امام رضا عليه السلام دست بر سر نهاد و به حالت تواضع ایستاد و برای فرج او دعا کرد.

حال روشن نیست این روایت در کدام منبع روایی نقل شده است! البته این احتمال وجود
دارد که تصحیفی در مطلب صورت گرفته باشد؛ زیرا بین جمله «بَكَى الرَّضَا عليه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ
رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي» و جمله «وضع الرضا يده على رأسه و تواضع قائماً» شباهت وجود دارد.
ناگفته نماند هنگام تجدید نظر در کتاب یادشده و نگارش آن در دوره سه جلدی، روایت
مذکور، به شکل دیگری نقل شده و به نقل از الدرریمه (تهرانی، بی تا: ج ۲۳، ۲۴۷، ش ۸۸۳۶)
آمده است:

۱. کتاب منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، نوشته آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی، یکی از مراجع تقلید حاضر است که در
میان آثار مربوط به حضرت مهدی عجل الله فرجه جایگاهی ویژه دارد.

۲. بر نگارنده روشن نشد با وجود انبوه روایات در منابع شناخته شده و معتبر، نقل روایت از برخی منابع متفاوت چه
دلیلی دارد!؟

مَوْجِعِ الْأَحْزَانِ اثر مولی عبد رضا ابن محمد اوالی نقل کرده است که چون دعبل به این بیت از اشعار خود رسید که:

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا
يَفْرَجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ
کسی که در مجلس امام رضا علیه السلام حضور داشت گفت: تهلل وجه الرضا علیه السلام وطأطأ رأسه إلى الأرض، و بسط كفيه و رمق بطرفه إلى السماء وقال: «اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و انصرنا به و أهلك عدوه - إلى قوله: - يا دعبل! هو قائمنا...». ثم ذكر بقية قصيدة دعبل إلى قوله:

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
قال ما لفظه: قال أبو الصلت: فلما سمع الامام ذلك قام قائماً على قدميه وطأطأ رأسه منحنيًا به إلى الأرض بعد أن وضع كفه اليمنى على هامته وقال: اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و انصرنا به نصرًا عزيزاً... (صافی گلپایگانی، ج ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۲۵، ج ۱۲۴۳)

در این جا فقط به برخی تفاوت‌ها اشاره می‌شود؛ خوانندگان محترم خود به روشنی تفاوت‌های دیگر را در یابند:

۱. معلوم نیست کسی که اعمال نخست امام را گزارش کرده، چه کسی است؟
۲. در همه آثاری که پیش از این به آن‌ها اشاره شد، این بیت را به امام نسبت داده‌اند نه دعبل؛

قَالَ لَهُ الرِّضَا علیه السلام: أَفَلَا الْحَقُّ لَكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ بَيِّنِينَ بِهَمَّا تَمَامُ قَصِيدَتِكَ؟ فَقَالَ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ علیه السلام:

وَقَبْرُ طُوسٍ يَا هَلَا مِنْ مُصِيبَةٍ
تَوَقَّعْتُ بِالْأَخْشَاءِ فِي الْحُرْقَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا
يَفْرَجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

(نک: مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۹، ۲۳۹، طبری، بی تا: ۱۸۲؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ۲۶۴، همو، ۱۳۹۵، ج ۲، ۳۷۴)

۳. در هیچ یک از منابع یاد شده، این که حضرت فرموده باشد «یا دعبل، هو قائمنا» دیده نشد.

۴. چنان چه امام رضا علیه السلام برای بیت پایانی این روایت برخاسته باشد، روشن است که در آن لقب قائم نیامده است.

و ...

ناگفته نماند که در کتاب یادشده، درباره علت ایستادن هنگام شنیدن لقب قائم به روایتی از کتاب الزام الناصب استناد شده است که در آن از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «چرا به هنگام

شنیدن نام قائم باید برخیزیم؟» حضرت فرمود:

لأن له غيبة طولانية و من شدة الرأفة إلى احبته ينظر إلى كل من يذكره بهذا اللقب المشعر بدولته والحسرة بغربته و من تعظيمه أن يقوم العبد...؛ (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ۶۴۰، ح ۴) برای آن حضرت غیبتی طولانی است و این لقب یادآور دولت حقّه آن حضرت و ابراز تأسف بر غربت اوست. لذا آن حضرت از شدّت محبت و مرحمتی که به دوستانش دارد به هر کس که حضرتش را با این لقب یاد کند، نگاهی محبت‌آمیز می‌کند. از تجلیل و تعظیم آن حضرت است که هر بنده خاضعی در مقابل صاحب عصر خود - هنگامی که مولای بزرگوارش به سوی او بنگرد - از جای برخیزد. پس باید برخیزد و تعجیل در امر فرج مولایش را از خداوند مسئلت نماید.

نکاتی درباره روایت بالا:

۱. این روایت و حتی مضمون آن در هیچ یک از کتاب‌های معتبر پیش از آن نیامده است.
۲. روایت، مشتمل بر برخی کلماتی است که در هیچ یک از سخنان معصومین علیهم‌السلام متداول نبوده است؛ ترکیب «غیبة طولانية» از جمله آن هاست.
۳. در هیچ روایتی از ائمه پیش از امام صادق علیه‌السلام به انجام دادن این کار اشاره نشده است و در هیچ منبعی از انجام آن توسط پیروان اهل بیت علیهم‌السلام سخن به میان نیامده، تا پرسشی این‌چنینی درست باشد.
۴. با توجه به دقت راویان و نیز روایات بسیاری که در آن لقب قائم آمده، در هیچ یک از آنان ایستادن به هنگام شنیدن این لقب گزارش نشده است.

نتیجه

در پایان به جاست یادآوری شود باور نگارنده بر این است که امروزه ایستادن هنگام شنیدن لقب قائم برای حضرت مهدی علیه‌السلام در فرهنگ شیعه به معنای احترام به آن حضرت است و چنان‌چه در جایی نشستن، در مقام بی‌احترامی به آن حضرت باشد، قطعاً جایز نیست.

منابع

- اربلی، علی بن عیسی، *كشف الغمة فی معرفة الائمة علیها السلام*، تبریز، مكتبة بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
- امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، بیروت، دارالكتاب العربی، بی تا.
- آل عبدالجبار، محمد، *الشهب الثواقب لرحم شیاطین النواصب*، قم، انتشارات الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- بحرانی، سید هاشم، *غایة المرام*، تحقیق: سید علی عاشور، بی جا، بی نا، بی تا.
- _____، *مدینة المعاجز*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۵ق.
- بروجردی، سیدحسین، *جامع أحادیث الشيعة*، قم، المطبعة العلمية، بی تا.
- تهرانی، محمدحسین (آقابزرگ)، *الذریعة الی تصانیف الشيعة*، بیروت، دارالاضواء، بی تا.
- جمعی از محققان، *معجم أحادیث الإمام المهدي*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
- حائری یزدی، علی، *إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب*، تحقیق: سید علی عاشور، بی جا، بی نا، بی تا.
- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *الخلاصة*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- حلّی، رضی الدین علی بن یوسف، *العدد القویة*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.
- خراسانی کرباسی، محمد جعفر بن محمد طاهر، *إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب*، تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری، قم، دار الحديث للطباعة والنشر، ۱۳۸۳ش.
- خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر*، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، *صراط النجاة*، تعلیق: میرزا جواد تبریزی، قم، دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۶ق.
- _____، *معجم رجال الحديث*، قم، مرکز نشر الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۳ق.
- راوندی، قطب الدین، *الخرائج والجرائح*، قم، مؤسسه امام مهدی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، *الامالی*، قم، منشورات مكتبة آية الله مرعشی نجفی، ۱۳۲۵ق.
- شوشتری، نورالله بن شریف الدین، *شرح إحقاق الحق*، تحقیق و تعلیق: سید شهاب الدین مرعشی نجفی، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، بی تا.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، *منتخب الأثر*، قم، مؤسسة سيدة معصومة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

- صدوق، محمد بن علي بن حسين بن بابويه، *عيون اخبار الرضا* عليه السلام، تهران، انتشارات جهان، ١٣٧٨ق.
- _____، *كمال الدين وتمام النعمة*، قم، دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٥ق.
- طبرسي، فضل بن حسن، *إعلام الوري بأعلام الهدى*، تهران، دارالكتب الاسلامية، بي تا.
- طبري، محمد بن جرير بن رستم، *دلائل الامامة*، قم، دارالذخائر للمطبوعات، بي تا.
- طوسي، محمد بن حسن، *الغيبة للحجة*، قم، مؤسسه معارف اسلامي، چاپ اول، ١٤١١ق.
- فتال نيشابوري، محمد بن حسن، *روضة الواعظين*، قم، انتشارات رضی، بي تا.
- قندوزي، سليمان بن ابراهيم، *ينابيع المودة لوذي القربى*، قم، دارالاسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٦ق.
- كشي، محمد بن عمر، *رجال الكشي*، مشهد، دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ش.
- مازندراني، ابن شهر آشوب، *مناقب آل أبي طالب* عليه السلام، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ١٣٧٩ق.
- مالكي، علي بن محمد احمد (ابن الصباغ)، *الفصول المهمة في معرفة الأئمة*، قم، دار الحديث للطباعة والنشر، ١٤٢٢ق.
- مجلسي، محمد باقر، *بحار الانوار*، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
- مزي، جمال الدين يوسف، *تهذيب الكمال*، بيروت، انتشارات بشار عود معروف، ١٤٠٦ق.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد*، بيروت، دار المفيد للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤ق.
- مقدسي شافعي، يوسف بن يحيى، *عقد الدرر في اخبار المنتظر*، قم، نشر ناصح، ١٤١٦ق.
- نباطي بياضي العاملی، علي بن يونس، *الصراط المستقيم*، قم، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، بي تا.
- نجاشي، احمد بن علي، *رجال التجاشي*، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٧ق.
- نعماني، محمد بن ابراهيم، *الغيبة*، تهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٧ق.
- نمازي شاهرودي، علي، *مستدرک سفينة البحار*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٩ق.
- نوري، حسين بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسة ال البيت عليه السلام، ١٤٠٨ق.
- نيلى نجفى، علي بن عبد الكريم، *منتخب الانوار المضيئة*، قم، چاپخانه خيام، ١٤٠١ق.
- وحيد بهبهاني، محمد باقر بن محمد، *تعليقة على منهج المقال*، بي جا، بي نا، بي تا.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۲۵

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۲

بررسی علل تداوم غیبت امام زمان عجله الله تعالی فرجه در دوران شکوفایی دولت های شیعی

نعمت الله صفری فروشانی*

مجید احمدی کجایی**

چکیده

در نیمه سده های سوم و چهارم هجری، شیعیان با دو مسئله اساسی روبه رو شدند؛ نخست شیعیان امامی از دیدار امام خویش محروم ماندند و جریان غیبت برای امامشان پدید آمد. در عرصه سیاسی نیز دولت هایی نوظهور در جهان اسلام به وجود آمدند که گرایش آشکاری به تشیع داشتند و بیشتر این دولت ها بر این گمانه تکیه داشتند که باید باورهای شیعیان در عرصه اجتماعی حاکم شود؛ حتی برخی از آنان آشکارا مدعی امامت امام عصر عجله الله تعالی فرجه بودند. به همین دلیل این گمانه تقویت می شد که با توجه به تحول پدید آمده، امام شیعیان به زودی ظهور خواهد کرد و زمام حکومت را به دست خواهد گرفت. این نظریه از آن رو با اهمیت است که از جمله شرایط ظهور آن حضرت، آماده بودن دولت ها و ملت ها ذکر شده است؛ امری که به ظاهر در آن زمان فراهم شده بود، اما آن بزرگوار ظهور نکردند.

از این رو، نوشتار حاضر در پی آن است که غایب شدن امام زمان عجله الله تعالی فرجه را در عصری که پدیده ظهور دولت های قدرتمند شیعی و گسترش فکری و جغرافیایی آنان در سراسر جهان اسلام رخ نموده را بررسی کند و به این مسئله پردازد که چرا آن حضرت در آن زمان که به ظاهر همه شرایط به نفع شیعیان بود، از پس پرده غیبت خارج نشد. به همین دلیل لازم است ابتدا فضای

* استادیار و عضو هیئت علمی مدرسه امام خمینی عجله الله تعالی فرجه قم.

** دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلام دانشگاه معارف اسلامی قم (نویسنده مسئول) (majid.ahmadi.313@gmail.com)

سیاسی آن عصر ترسیم گردد و از چگونگی ظهور و افول دولت‌های شیعی بحث شود، سپس روابط سیاسی و اجتماعی دولت‌های شیعی با یکدیگر مورد بررسی قرار گرفته و به انگیزه رهبران این دولت‌ها در چگونگی دست‌یابی آنان به قدرت اشاره خواهد شد. همچنین به این مهم خواهیم پرداخت که افزون بر تشتت آرای این دولت‌ها نسبت به پدیده مهدویت، انگیزه این حکومت‌ها نیز به طور عمده فرای مذهب بوده و باورمندی آنان به پدیده منجی بسیار کم‌رنگ بوده است.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، شیعیان، دولت‌های شیعی، تداوم غیبت، ظهور.

بررسی اجمالی دولت‌های شیعی از نیمه دوم سده سوم تا اواخر سده چهارم هجری

نخست لازم است به آغاز و سرانجام سیاسی دولت‌های شیعی در آن عصر پرداخته شود، و چگونگی فراز و فرود آن‌ها بیان گردد.

۱. علویان طبرستان (۲۵۰-۳۱۶ ق)

این حکومت در منطقه شمال ایران، در سرزمینی که به آن طبرستان گفته می‌شد رشد کرد. طبرستان واقع در جنوب و جنوب شرقی دریای خزر است و شهرهای متعددی دارد. شهر آمل مقر حکومت سلاطین محلی طبرستان بوده است (پیشاوری، بی‌تا: ۱۴۴ - ۱۴۵). اعراب مسلمان در زمان خلیفه دوم وارد طبرستان شدند (طبری، بی‌تا: ج ۳، ص ۱۵۳؛ همچنین نک: خضری ۱۳۸۴، ج ۲، ۴)، با این حال هیچ‌گاه نتوانستند بر آن منطقه حاکمیتی داشته باشند. با ورود اعراب به طبرستان، مردم آن سامان با اسلام آشنا شدند و همین امر سبب پذیرش علویان توسط مردم طبرستان شد؛ زیرا علویان با دستگاه خلافت مخالفت می‌ورزیدند و مردم طبرستان و دیلم نیز با ایشان هم‌عقیده بودند.

پیش از ورود علویان، حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل محلی بر طبرستان حکومت می‌کردند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹). این منطقه به طور معمول از سیطره خلافت اموی و عباسی خارج بود و سالیانه به خلفا خراج پرداخت می‌کرد.

اولین فرد علوی که در این منطقه علیه خلافت عباسی اقدام کرد، یحیی بن عبدالله محض (۱۷۲ ق) بود که حکومت‌های محلی نیز از او پشتیبانی کردند. البته این اقدام یحیی به درگیری نینجامید و وی حاضر به پذیرش صلح با هارون الرشید (۱۹۳ ق) شد و پس از مدتی به گونه‌ای مرموز در زندان هارون درگذشت (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۶۵).

پس از ستم بسیاری که بر مردم این منطقه رفت، آنان به عنوان تظلم خواهی، از سیدی علوی به نام محمد بن ابراهیم برای قیام علیه عباسیان کمک خواستند؛ اما وی نپذیرفت و آنان را به داماد خویش حسن بن زید رهنمون کرد و او دعوت مردم را پذیرفت (ابن اسفندیار، بی تا: ۲۲۹). وی در سال ۲۵۰ ق در مسجد جامع چالوس بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) از مردم بیعت گرفت و به داعی کبیر مشهور شد (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۰).

او سپس شهرهای مسیر خود را از وجود نیروهای طاهریان پاکسازی کرد و توانست شهر آمل را به تصرف خود درآورد (ابن اسفندیار، بی تا: ۲۳۰). داعی حتی توانست ری را تصرف کند و حدود متصرفات خویش را از جرجان نیز بگذراند (طبری، بی تا: ج ۹، ۴۷۴). او بعدها از یعقوب لیث صفار شکست خورد، اما توانست مجدداً طبرستان را تصرف کند. وی در سال ۲۷۰ ق درگذشت (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۶، ۲۴۹).

پس از حسن بن زید، داماد او سید ابوالحسن از مردم آمل برای خویش بیعت گرفت و خزانه‌های داعی را غارت کرد اما محمد بن زید - برادر حسن - او را شکست داد و بر جای برادرش نشست (ابن اسفندیار، بی تا: ۲۵۱). محمد بن زید در سال ۲۸۷ ق از امیران سامانی شکست خورد و کشته شد. بدین ترتیب حکومت اولیه علویان طبرستان از هم پاشید و سامانیان به آن منطقه دست یافتند (همو: ۲۵۶).

پس از محمد بن زید، یکی دیگر از سادات به نام حسن بن علی (اطروش) معروف به ناصر کبیر، به طور مخفیانه شروع به تبلیغ کرد. وی شاگردانی را تربیت می‌کرد و به مناطق مختلف می‌فرستاد و بعدها در دوره حکومت خود توانست بسیاری از مردم را که زرتشتی بودند، مسلمان کند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۴۴). به سبب همین آشنایی مردم با ناصر کبیر، پس از ستم فراوان سامانیان بر آن دیار، مردم او را به قیام تشویق کردند. وی نیز با کمک نیروهای آماده خویش، کارگزاران سامانی را از آن جا اخراج کرد و بر طبرستان تسلط یافت (ابن اسفندیار، بی تا: ۲۶۸). پس از مدتی حسن بن قاسم علوی (۳۱۶ ق) علیه او شورید و زندانی اش کرد (همو: ۷۹)، اما بار دیگر اوضاع به نفع ناصر کبیر تغییر کرد و حکومت را به دست آورد.

بعدها ناصر اطروش، حکومت را به حسن بن قاسم که به داعی صغیر مشهور شد، تفویض کرد و خود به امور دینی پرداخت و در سال ۳۰۴ ق درگذشت (همو: ۲۷۵).

در این میان، ابوالقاسم جعفر - پسر ناصر اطروش - سر از فرمان داعی صغیر برتافت (همو: ۲۷۶). جعفر نزد حاکم ری رفت و او را علیه داعی صغیر به قیام دعوت کرد و متعهد شد به نام امیر سامانی خطبه بخواند و شعار عباسیان را زنده کند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۵۰).

حاکم ری نیز طبرستان را تصرف کرد و داعی صغیر به گیلان گریخت. حکومت جعفر بیش از هفت ماه تداوم نداشت؛ زیرا داعی صغیر به کمک مردم ناراضی توانست مجدداً بر طبرستان تسلط یابد. رفته رفته دیگر فرزندان ناصر اطروش سر به شورش نهادند، به طوری که داعی صغیر به یکی از حاکمان محلی پناه برد و او نیز داعی را به حاکم ری تحویل داد، اما داعی بار دیگر آزاد شد و توانست طبرستان را فتح کند. به هر روی، زد و خوردهای شدید علویان با یکدیگر و از طرفی فشار سامانیان، سبب تضعیف دولت داعی صغیر و فرارهای پی در پی وی شد. سرانجام داعی در درگیری با اسفار بن شیرویه به سال ۳۱۶ ق کشته شد و حکومت علویان به سرانجام خود رسید.

۲. اسماعیلیه (فاطمیان)

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های شیعیان است که پس از امام صادق علیه السلام (۱۴۸ ق) به امامت فرزند بزرگ ایشان معتقد شدند. اسماعیل (۱۴۵ ق) در زمان پدر وفات کرد، اما عده‌ای از شیعیان بر این اساس که امامت حق فرزند بزرگ است، از او روی برگرداندند (نوبختی، ۱۳۵۳: ۶۷ - ۶۹).

اسماعیلیه خود به دو گروه تقسیم شدند؛ عده‌ای مرگ وی را نپذیرفتند و معتقد شدند که اسماعیل، همان قائم و مهدی موعود است. این دسته به اسماعیلیه خالصه شهره شدند. عده‌ای دیگر نیز با پذیرش مرگ اسماعیل، به امامت و غیبت فرزندش محمد معتقد شدند و به اسماعیلیه مبارکیه شهرت یافتند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۸۰ - ۸۱).

فاطمیان مصر از فرقه اسماعیلیه مبارکیه بودند که به صورت پنهانی به دعوت خویش ادامه دادند تا آن که عبیدالله المهدی توانست در سال ۲۹۷ ق در شمال آفریقا حکومت تشکیل دهد (مقریزی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۵۴).

ابوعبدالله شیعی یکی از داعیان فاطمی، دولت اغالبه - که دست‌نشانده عباسیان در مغرب بود - را از میان برداشت و عبیدالله المهدی را به مغرب دعوت کرد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ۴۷). وی نیز به همراه پسرش حرکت کرد و در سلجماسه توسط حاکم آن شهر دستگیر و زندانی شد (مقریزی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۶۰). در سال ۲۹۶ ق ابوعبدالله شیعی به آن شهر حمله کرد و حکومت بنی‌مدرار را از میان برداشت. او عبیدالله المهدی را به مغرب برد و عبیدالله در آن جا حکومت فاطمیان را تأسیس کرد. در سال‌های بعد، مصر نیز بر تصرفات حکومت فاطمیان افزوده شد (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ۳۰۹).

در زمان عبیدالله المهدی، بین قرامطه و فاطمیان اختلاف رخ داده همین امر سبب شد

عباسیان از آن استفاده کنند و حملات سهمگینی بر فاطمیان وارد آورند (همو: ۳۲۶). این حکومت پس از انشقاق عقیدتی که در اواخر سده پنجم هجری بین اسماعیلیه رخ داد، به دو شاخه مستعلویه و نزاریه تقسیم شد. گسست عقیدتی فاطمیان و نیز درگیری‌های سیاسی درونی آنان، اسباب تضعیفشان را فراهم کرد و سرانجام در سال ۵۶۵ ق به دست صلاح‌الدین ایوبی منقرض شدند (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ۱۵).

۳. قرامطه (۲۸۶-۴۳۹ ق)

حسین اهوازی را پایه‌گذار نهضت قرمطی می‌دانند. وی توانست بر شخصی به نام حمدان بن اشعث اثر بگذارد.^۱ درباره نسب حسین گفته شده که وی همان حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل است (مقریزی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۱۸۱) که یکی از داعیان اسماعیلی به شمار می‌رود.

رهبران اسماعیلی از شکست‌های پی‌درپی قیام سادات حسنی آموخته بودند که بدون آمادگی سیاسی و نظامی نمی‌توان دست به اقدام زد. از این رو مصمم شدند برای وصول به قدرت، به تلاش‌های تدریجی و پنهان سیاسی و نظامی دست زنند و سرانجام، پس از حدود یک قرن فعالیت، ناگهان در اواسط قرن سوم هجری با نام قرامطه در صحنه تاریخ ظاهر شدند (طبری، بی‌تا: ج ۱، ۲۳).

اولین اخبار درباره این فرقه به حمدان بن اشعث مربوط می‌شود که پس از پذیرش دعوت حسین اهوازی عهده‌دار تبلیغ در سواد کوفه شد و تبلیغ مهدویت محمد بن اسماعیل را آغاز کرد و داعیانی به اطراف گسیل داشت (نوبختی، ۱۳۵۳: ۷۲).

نخستین برخورد جدی دستگاه خلافت با قرامطه در سال ۲۸۴ ق در زمان معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹ ق) گزارش شده است. در این زمان نهضت قرمطیان در بحرین، ایران و شمال آفریقا رشد محسوسی کرده بود (نک: زکار، ۱۴۰۷: فصل ۲). گفته شده عنصر اصلی که سبب ورود قرامطه به بحرین شد، ابوسعید جنابی بوده است، هرچند گزارش‌های دیگری نیز وجود دارد (نک: سرداری، ۱۳۸۹).

پیش از مأموریت ابوسعید در بحرین، فردی به نام ابوزکریا طمامی در آن منطقه مستقر بود و هنگامی که ابوسعید او را شناخت، بنا بر برخی از اقوال وجود داعی دیگر را برنتافت و وی را به قتل رساند (نصیبی، ۱۹۳۸: ۲۹۵). برخی نیز گفته‌اند او را زندانی کرد و او در زندان درگذشت

۱. حمدان بعدها رهبری این شورش را به دست گرفت لذا به قرامطه شهره شدند. (نوبختی، ۱۳۵۳: ۶۴)

(مسعودی، ۱۳۵۷: ۲۹۵).

منابع تاریخی، زمان ظهور ابوسعید در بحرین را سال ۲۸۶ ق گزارش کرده‌اند که با همراهی بدویان، سپاهی گرد آورد و به سرکوب مخالفان پرداخت (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۴۰۲)؛ چنان‌که عده‌ای از بیم جان تسلیم شدند و گروهی به شهرهای اطراف گریختند. ابوسعید پس از مدتی هجر را نیز تسخیر کرد و بر سراسر جزیره بحرین مسلط شد. وی بعدها توانست یمامه را نیز تصرف کند (مقریزی، ۱۴۱۶: ۵۴۳). ابوسعید در سال ۳۰۰ یا ۳۰۱ ق به دست غلام اسلاوی خود کشته شد (همو: ۵۴۵).

پس از او پسرش سعید بر تخت وی نشست (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۱۲۱). سعید پس از یک دهه توسط برادرش ابوطاهر (۳۳۲ ق) عزل شد و خود ابوطاهر بر جای وی تکیه زد. وی تحرکات خود را در سال ۳۱۱ ق با حمله به بصره آغاز کرد و شبانه وارد این شهر شد و والی شهر و تعدادی از مردم را به قتل رساند. او سال بعد به حُجاج حمله کرد و شماری از آنان را کشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۳۹). ابوطاهر در سال بعد نیز به حُجاج حمله کرد و غارت کوفه را به آن افزود و در مدت یک هفته تسخیر شهر، اموال بسیاری را به غنیمت برد (همو: ۲۴۸). این عمل وی به اندازه‌ای سهمگین بود که در سال بعد، هیچ کاروانی از کوفه عازم حج نشد (ابن تغری بردی، بی تا: ۲۱۵). وی بعدها به بغداد حمله کرد و تا دروازه‌های شهر نیز پیش رفت.

ابوطاهر در سال ۳۱۵ ق عمان را فتح کرد. در سال بعد نیز حملاتی سنگین به رجبه داشت و اهالی آن را از دم تیغ گذارند. همچنین در همان سال به قرقیسیه و ورقه نیز تاخت و عده‌ای را کشت (راز، ۱۴۱۶: ج ۵، ۳۵۷؛ همچنین نک: سرداری، ۱۳۸۹: ۶۶).

در سال ۳۱۷ ق مشهورترین اقدام ابوطاهر صورت گرفت. او در در هشتم ذی‌الحجه به همراه یاران خویش وارد مکه شد و حُجاج را در مسجدالحرام کشت و سپس چاه زمزم را از اجساد آنان پر کرد (سرداری، ۱۳۸۹: ۷۴ - ۷۵).

ابوطاهر در رمضان ۳۳۲ ق درگذشت. وی پس از پدرش ابوسعید، رکن اصلی سلسله قرامطه به شمار می‌رفت و مرگش باعث افول شدید تحرکات قرامطه شد.

در تاریخ قرامطه بحرین - که فراز و فرود آن وابستگی بسیاری به ویژگی‌های فردی رهبران‌ش داشت - تنها سه تن خبرساز شدند: ابوسعید (۳۰۱ ق)، ابوطاهر (۳۳۲ ق) و برادرزاده‌اش حسن اعصم (۳۶۶ ق) که در مجموع حدود سی سال از تاریخ نسبتاً طولانی قرامطه را به خود اختصاص داده‌اند و این دولت در دیگر زمان‌ها در حاشیه بود (همو: ۸۰). درباره سقوط این دولت، نقل‌های بسیاری شده است؛ در عین حال، این سلسله در قرن پنجم هجری توسط

عیونیه نابود شد (همو: ۹۷).

۴. حمدانیان (۲۹۳ - ۳۹۴ ق)

نسب حمدانیان از بنی تغلب - از قبیله‌های بزرگ عرب - است که در جزیره - از سرزمین‌های شمال عراق - و موصل سکونت داشتند^۱ (ابن خلکان، ۱۳۶۷: ج ۱، ۱۷۵؛ همچنین نک: سامر، ۱۳۸۰: ۳۵). حمدانیان ابتدا با خوارج هم‌پیمان بودند و علیه خلافت عباسی وارد جنگ شدند و پس از آن که پدر حسین بن حمدان به دست معتضد عباسی افتاد، خوارج علیه عباسیان شورش کردند (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ۴۷۱). حسین بن حمدان (۳۰۶ ق) به خلیفه عباسی قول داد که هارون بن عبدالله خارجی - یعنی هم‌پیمان پدر خویش - را دستگیر کند و به عباسیان تحویل دهد (همو: ۴۷۳). سپس وی از سوی خلیفه عباسی برای مبارزه با بنی ذلف به دیار جبل فرستاده شد (سامر، ۱۳۸۰: ۵۶). او به دستور خلیفه با قرامطه درگیر شد و پس از آن به صاحب الشامه - یکی از رهبران قرامطه - برخورد و او را سرکوب کرد (طبری، بی‌تا: ج ۸، ۲۲۵). وی بعدها نیز به دستور خلیفه عباسی بارها با قرامطه^۲ اسماعیلی درگیر شد (همو: ۲۴۹). او در سال ۲۹۲ ق به جنگ با طولونیان مصر فرستاده شد، هرچند پیشنهاد حکومت آن سرزمین را نپذیرفت (سامر، ۱۳۸۰: ۲۶۲).

حسین بن حمدان پس از مرگ مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ ق) از خلافت المتقدر (۲۹۵-۳۲۰ ق) عباسی ناراضی شد و کوشید عبدالله بن معتز خلیفه شود. از این رو به توطئه چینی و قتل برخی افراد پرداخت. وی حتی عباس بن الحسن (۳۱۶ ق) وزیر را کشت و قصد داشت مقتدر عباسی را نیز به قتل رساند (طبری، بی‌تا: ج ۸، ۲۵۱). در ابتدای قرن چهارم ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان (۳۱۷ ق) - برادر حسین بن حمدان - علیه خلیفه شورش کرد که البته دیر نپایید که تسلیم شد (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ۷۶) و حسین و پسرش نیز تسلیم مونس خادم شدند (سامر، ۱۳۸۰: ۷۲ - ۷۳). حسین بن حمدان در سال ۳۰۶ ق در زندان به طرز مرموزی از دنیا رفت (ابوفراس، ۱۹۴۴: ج ۲، ۱۳۰) و پس از وی، حمدانیان به دو شاخه اصلی تقسیم شدند.

الف) حمدانیان موصل

حاکمیت آنان بر موصل از سال ۲۹۳ ق آغاز شد و تا سال ۳۸۶ به درازا کشید. در سال ۲۹۳، ابوالهیجاء توسط مکتفی عباسی به حکومت موصل منصوب شد (ابن خلکان، ۱۳۶۷: ج ۱،

۱. با توجه به منطقه جغرافیایی محل سکونت حمدانیان و با شرایط پدید آمده، این خاندان به مذهب تشیع روی آوردند. (رازی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۱۸۹-۱۹۹؛ خضری، ۱۳۹۱: ۲۷۴)

۱۷۵). وی پس از مکتفی و در عهد مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ق) همچنان حاکم آن منطقه بود تا آن که وقتی در سال ۳۱۷ ق در توطئه‌ای علیه مقتدر شرکت داشت، کشته شد. پس از او عباسیان حکومت را به پسرش حسین (۳۵۸ ق) سپردند (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ۶۷).

حسین - که به ناصر الدوله مشهور شده بود - در سال ۳۲۳ ق عمومی خود را به قتل رساند (همو: ۲۰۹). وی در یک اقدام پنهانی با خلیفه، ابن رائق - وزیر عباسیان - را نیز نابود کرد (همو: ۳۸۲). ناصر برای کاهش دادن هزینه جاری دولتش، در اقدامی غیرمنتظره، عده‌ای از زندانیان را کشت، عده‌ای را کور کرد و عده‌ای را نیز آزاد کرد (صولی، ۱۹۳۵: ۲۳۲).

پس از روی کار آمدن آل بویه و ورود معزالدوله دیلمی (۳۵۷ ق) میان آن‌ها و حمدانیان درگیری شدیدی پدید آمد (ابن خلکان، ۱۳۶۷: ج ۲، ۹۱). گفتنی است میان آل بویه و حمدانیان بارها قرارداد صلح بسته شد و هرگاه ناصرالدوله (۳۵۸ ق) از ناحیه بغداد احساس ضعف می‌کرد از عمل به شروط قرارداد امتناع می‌ورزید (سامر، ۱۳۸۰: ۱۴۸). به سبب همین عهدشکنی‌های متعدد، معزالدوله وی را از حکومت عزل کرد و پسرش ابوتغلب (۳۶۹ ق) را جای پدرش گماشت (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۲، ۲۱۷). پس از وی، فرزندان او به شدت با یکدیگر درگیر شدند و همین امر، فروپاشی آنان در سال ۳۸۶ ق توسط آل بویه را سرعت بخشید (سامر، ۱۳۸۰: ۱۵۱ - ۱۵۲).

ب) حمدانیان حلب

سیف الدوله توسط برادرش ناصرالدوله والی نصیبین شد، اما به آن راضی نبود (همو: ۲۲۵) و بعدها برادرش به او اجازه داد تا به شام بتازد. وی نیز به کمک برادر خویش توانست حلب را تصرف کند (حلبی، ۱۳۷۰: ۱۱۱).

سیف الدوله بارها با اخشیدیان جنگید و بعدها نیز با قرامطه - که عده‌ای از آنان در سرزمین وی طغیان کرده بودند - درگیری پیدا کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۲۲۱). او در سال ۳۵۶ ق به مرگ طبیعی از دنیا رفت و بعد از وی، پسرش ابوالمعالی (۳۸۱ ق) بر جای پدر نشست (سامر، ۱۳۸۰: ۲۳۸).

حمدانیان بارها با فاطمیان درگیر شدند و حتی قرامطه را به جنگ با آنان تشویق می‌کردند. اما به سبب همین دشمنی، خود تبدیل به مبلغان قرمطی شده بودند (ابن تغری بردی، بی‌تا: ج ۴، ۳۳۴). سرانجام این دولت شیعی در سال ۴۱۴ ق توسط فاطمیان نابود شد (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۹، ۹۴).

۵. آل بویه

سرزمین‌های جلگه‌ای دریای خزر را گیلان می‌گفتند. در این میان به ناحیه کوهستانی این منطقه دیلم گفته می‌شد (مقدسی، ۱۴۱۱: ج ۲، ۵۱۸). در حوالی همین منطقه، علویان اولین حکومت شیعی را به وجود آوردند و سبب گسترش اسلام شیعی در این منطقه شدند (ابن اسفندیار، بی‌تا: ۲۲۸). آل بویه فرزندان ابوشجاع بودند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۷۸) که از راه ماهی‌گیری روزگار می‌گذراند. ابوشجاع سه پسر داشت که بعدها حکومت آل بویه را تأسیس کردند. آنان علی، حسن و احمد نام داشتند که سپس به ترتیب به عمادالدوله، رکن‌الدوله و معزالدوله شهره شدند.

در ابتدا آنان در لشکر حسن بن علی معروف به الناصر الی الحق (۳۰۴ ق) و حسن بن قاسم - معروف به داعی صغیر - به فرماندهی رسیدند (جعفریان، ۱۳۷۵: ج ۱، ۳۳۵). داعی صغیر توانست بر طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم و ابهر تسلط یابد (ذهبی، ۱۴۱۰: ج ۴، ۲۷۸). از این رو حساسیت حکومت عباسی را برانگیخت و المقتدر - خلیفه عباسی - (۲۹۵-۳۲۰ ق) به سامانیان اعتراض کرد و سامانیان نیز اسفار بن شیرویه (۳۱۷ ق) را به جنگ داعی صغیر فرستادند و او نیز داعی را به قتل رساند (رازی، ۱۴۱۶: ج ۵، ۲۳۱ - ۲۳۲).

پس از مدتی، اسفار خود علیه سامانیان شد و برای به زیر فرمان آوردن یکی از شاهان دیلم، مرداویج بن زیار (۳۲۲ ق) - سرسلسه آل زیار، که یکی از سران سپاه وی بود - را به آن ناحیه فرستاد. اما مرداویج خود علیه خداوندگار خویش طغیان و سپس فرار کرد و اسباب کشته شدن اسفار را فراهم نمود. در این میان فرزندان بویه نیز هر از چند گاهی به واسطه قدرت و ضعف، فرماندهان خویش را عوض می‌کردند. مرداویج همه متصرفات اسفار را به دست گرفت و همین امر نیز سبب نزدیکی برادران بویه به او شد (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ۴۲ - ۴۳).

مرداویج آنان را گرامی داشت و فرمانداری کرج ابی‌دلف (تقریباً اراک امروزی) را به آنان واگذار کرد. اما به زودی پشیمان شد و به وشمگیر - که برادران بویه نزد او بودند - نامه نوشت تا فرمان ولایت را از آنان بگیرد. اما از آن جا که عمید - وزیر وشمگیر - در زمره دوستان علی درآمده بود، به وی اطلاع داد و علی نیز به طرف کرج رفت و حکومت آن جا را تصاحب کرد. وی سپس آهنگ اصفهان کرد و توانست اموال آن جا را تصاحب کند. او پس از مدتی وارد ارجان شد (رازی، ۱۴۱۶: ج ۵، ۳۷۵) و سپس به سمت شیراز حرکت کرد و توانست یاقوت را شکست دهد و شیراز را به تصرف خود درآورد، و این آغازی برای حکومت برادران بویه شد (همو: ۳۸۰ و ۳۹۴). این اقتدار زمانی بیشتر شد که مرداویج - دشمن اصلی علی - توسط سربازان خویش کشته شد (همو:

(۴۱۷، ۴۱۱، ۴۰۲، ۴۰۰).

علی طبق توافقی که با خلیفه عباسی انجام داد، متعهد شد هر سال هشت میلیون درهم به خلیفه بدهد و در مقابل، خلعت و فرمان فارس را بگیرد. وی با فریب دادن نماینده خلیفه، خلعت و فرمان را از او گرفت و درهمی به خلیفه عباسی پرداخت نکرد (همدانی، ۱۹۶۱: ۲۹۲ - ۲۹۳). علی در سال ۳۳۴ حکومت آل بویه را تشکیل داد و در سال ۳۳۸ ق از دنیا رفت (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ۲۳۰).

برادر دیگر او حسن رکن الدوله توانست اصفهان را به تصرف خود درآورد (همو: ۱۱۶). البته این تصرف بعد از درگیری‌های سنگین علیه سامانیان و آل زیار نصیب آل بویه و رکن الدوله شد. وی اوضاع عراق را - که به سبب قدرت طلبی پسرش عضد الدوله نابسامان شده بود، آرام کرد و در سال ۳۶۶ درگذشت (همو: ۳۶۴).

احمد معزالدوله پسر سوم ابوشجاع ماهی‌گیر و از برادران معروف آل بویه بود که توانست به کمک برادران بزرگ‌تر خود، سیرجان و سپس بَم را تصرف کند. او با علی بن کلویه - سردار کوچ و بلوچ - پیمان صلح بست، اما احمد در این کار به وی خیانت کرد و خود در مصاف با سردار کوچ شکست خورد. بار دیگر علی بن کلویه از وی گذشت و او را به خاطر برادرش علی عمادالدوله بخشید. احمد برای بار دوم به علی بن کلویه خیانت کرد و او را شکست داد (رازی، ۱۴۱۶: ج ۵، ۴۶۳ و ۴۶۷). در سال ۳۳۴ ق احمد به کمک برادرش به بغداد حمله‌ور شد و بعد از چند بار پیروزی و شکست، آن شهر را فتح کرد (همو: ۴۶۹). مستکفی - خلیفه عباسی - (۳۳۴ ق) چاره‌ای جز اظهار اطاعت نداشت و به احمد لقب معزالدوله داد (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ۱۳۵). پس از مدتی کوتاه، احمد معزالدوله، مستکفی را از خلافت عزل کرد و او را به زندان انداخت و به چشمان وی میل کشید و خلیفه نیز پس از سه روز درگذشت (ذهبی، ۱۴۱۰: ج ۴، ۲۷۷). احمد پس از آن بر ناصرالدوله حمدانی شیعی تاخت و توانست او را سرکوب کند (همدانی، ۱۹۶۱: ۳۶۶). همچنین با قرمطیان اسماعیلی درگیر شد (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ۱۸۵) که این درگیری‌ها در سال‌های متمادی صورت پذیرفت (همو: ۲۵۸). وی پس از درگیری با قرمطیان بیمار شد و در سال ۳۵۷ ق از دنیا رفت.

پس از برادران بویه، عضدالدوله حاکم بلامنازع آل بویه شد. در تاریخ آل بویه، وی قدرتمندترین حاکم این خاندان به شمار می‌رود که پس از عموی خود - عمادالدوله - به حکومت رسید (رازی، ۱۴۱۶: ج ۶، ۱۶۰). او توانست پسرعمویش عزالدوله بختیار (۳۶۷ ق) را برکنار کند و پس از مدتی به قتل برساند و خود حاکم عراق و شیراز گردد (ابن جوزی، ۱۴۱۲:

ج ۱۴، ۲۵۲). این کاروی آغازی برای درگیری‌های طولانی در خاندان بویه شد. عضدالدوله در سال ۳۷۲ ق درگذشت (همو: ج ۱۴، ۲۸۹).

پس از مرگ برادران بویه، عموزادگان همواره با هم به جنگ پرداختند و خون یکدیگر را بر زمین ریختند تا سرانجام در سال ۴۴۷ ق سلجوقیان با تصرف بغداد طومار حکومت آل بویه را در هم پیچیدند (همو: ج ۱۵، ۲۶۷).

آن چه در این بخش مهم به نظر می‌آید، این است که گرایش شیعی خاندان بویه به کدام گونه از اقسام تشیع تعلق داشت؟ بی‌تردید آل بویه با توجه به خاستگاه خویش که منطقه دیلم بود، زیر نفوذ تبلیغات سادات زیدی شیعه بودند؛ چنان‌که بعدها نیز در تقویت تشیع فعالیت زیادی انجام دادند.

چنان‌که نقل شده، معزالدوله بنا داشته حکومت را به یکی از علویان زیدی واگذار کند. (همدانی، ۱۹۶۱: ۳۵۴) همچنین گفته شده که وی یکی از علویان هم‌عصر خود را امام خویش می‌دانست (مادلونگ، ۱۹۸۷: ۱۱۰).

اگرچه به نظر می‌رسد آل بویه در ابتدا شیعه زیدی بوده‌اند، اما در ادامه راه با توجه به قرائن متعدد، شیعه امامی شده‌اند. این‌که این تغییر از چه زمانی و توسط کدام یک از آنان بوده، مشخص نیست (شیبی، ۱۳۷۴: ۴۱-۴۲).

پرسش مهم این است که چرا آل بویه حکومت را به یکی از علویان زیدی یا یکی از فقهای شیعی واگذار نکردند؟ در این جا دو نظریه مطرح است:

۱. از آن جا که عمده جهان اسلام با گرایش اهل سنت روزگار می‌گذرانند و مشروعیت بی‌چون و چرای عباسیان را پذیرفته بودند، نمی‌توانستند حاکمیت شیعیان را بپذیرند، چنان‌که نقل شده تنها به سبب شعار نوشتن بر دیوار مساجد اهل سنت، چنان شورش به پا شد که معزالدوله ناچار شد کیفیت آن شعارنوشت‌ها را تغییر دهد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ج ۱۴، ۱۴۰). همچنین سامانیان به بهانه گرایش شیعی آل بویه، اختلافات سیاسی خود را با آنان به یک منازعه مذهبی (شیعه و سنی) تبدیل کردند (همو: ج ۱۵، ۱۹۵ - ۱۹۶).

۲. نظریه دیگر آن است که آل بویه به دنبال قدرت بودند و در این راه از هیچ کوششی - چه به باطل و چه به حق - دریغ نمی‌ورزیدند و چه بسا تبدیل کیش زیدی به امامی به همین مناسبت بوده است؛ یعنی تغییر گرایش آنان نیز تابع مصالح حکومتی بوده است. در این شرایط نمی‌توانستند حکومتی را که به زحمت برای خود پدید آورده بودند، به راحتی به دیگری واگذار کنند.

مروری بر اوضاع اجتماعی و سیاسی شیعیان

پس از طرح چگونگی ظهور و افول دولت‌های شیعی در آن عصر، در این بخش باید به تبیین شرایط اجتماعی شیعیان و فرقه‌های شیعه در عصر حکومت‌های شیعی پرداخت و به این مهم توجه کرد که توده شیعیان در این زمان چگونه می‌اندیشیدند و در چه وضع عقیدتی به سر می‌بردند.

۱. کیسانیه

نخستین فرقه از شیعیان که پس از نهضت عاشورا و در جریان قیام مختار پدید آمد، کیسانیه بود (نک: قاضی، ۱۹۷۴). این فرقه بیشترین نفوذ را در شهر کوفه داشتند. اگرچه در پیدایش کیسانیه بحث‌های گوناگونی مطرح است، اما به نظر می‌رسد این فرقه به تدریج و پس از قیام مختار در کوفه پدید آمد و بعد از شکست مختار، باورهای عقیدتی در تداوم این پدیده نقش اساسی داشت. رفته‌رفته بخشی از عقاید کیسانیه به فرقه‌های مختلف غالی منتقل گشت (نک: احمدی کجایی، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

بیشترین تأثیر این فرقه تا اواسط قرن سوم هجری در عراق و به‌ویژه در شهر کوفه بوده است و پس از این دوره، به تدریج انقراض یافت (مفید، ۱۴۱۳: ۲۹۸). در نتیجه، کیسانیه در عصر دولت‌های شیعی هیچ‌گونه هواخواهی نداشتند و خبری از ایشان نیز در آن دولت‌ها دیده نمی‌شود.

۲. زیدیه

شکل‌گیری این مذهب به قرن دوم هجری و عصر امام صادق علیه السلام بازمی‌گردد که با قیام‌های علویان بر ضد امویان و بعد عباسیان هم‌زمان بوده است. در بیشتر منابع اهل سنت و منابع زیدیه، زید بن علی علیه السلام را مؤسس و بنیان‌گذار مذهب زیدیه می‌دانند و قیام او را تلاشی برای تشکیل حکومت ذکر می‌کنند. همچنین آرا و عقایدی را به زید نسبت می‌دهند (طبری، بی‌تا: ج ۴، ۲۰۴).

زیدیه در عدل و توحید همانند امامیه می‌اندیشند و در وعد و وعید و منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر با معتزله هم‌عقیده‌اند. آنان در امامت نیز شرایط مخصوص به خود را دارند، از جمله این‌که امام باید فاطمی (از نسل حضرت زهرا علیها السلام)، شجاع، سخی و حاضر باشد. همچنین وی باید قیام به شمشیر کند که اگر کسی این شرایط را داشته باشد، می‌تواند امام باشد (شهرستانی، بی‌تا: ۱۲۴). با این شرایط، کسانی که پس از زید بن علی علیه السلام قیام

کردند، امام زیدیه محسوب می‌شدند. با توجه به آن‌که عصر امام صادق (ع) عصری منحصر به فرد از نظر سیاسی بود، برخی از شیعیان و اصحاب توقع داشتند آن حضرت قیام کند و این دوره را مناسب‌ترین زمان برای قیام امام (ع) می‌دانستند؛ چنان‌که یکی از شیعیان مدعی می‌شود نیمی از جهان طرفدار امام هستند و مردم کوفه آماده‌اند امام دستور قیام دهد (طوسی، ۱۳۴۱: ۳۵۳). اما روش امامان شیعی برخلاف طرفداران قیام بود و آن‌ها را از شرکت در قیام‌ها منع کرده و دستور به سکوت می‌دادند؛ در حالی که پیروان فرقه زیدیه و امامان آنان همواره قیام می‌کردند و همین امر سبب جذب عده زیادی از مردم و حتی برخی از اصحاب ائمه (ع) به آنان می‌شد.

زیدیان پس از قیام زید به گروه‌های مختلف تقسیم شدند و فرقه‌های گوناگونی از آنان شکل گرفت که بخشی در پی درگذشت هر امام و به دنبال مشخص کردن جانشین رهبر پیشین به وقوع پیوست. برخی نیز به برداشت‌های متفاوت از انگاره‌های کلامی پدید آمد. در منابع متقدم برای زیدیان فرقه‌های گوناگونی ذکر شده که البته برخی از این انشعابات به معنای فرقه نبوده، بلکه ناظر بر پراکندگی جغرافیایی است (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۰۰).

در مجموع فرقه‌شناسان شیعی و سنی متقدم، مهم‌ترین فرقه‌های زیدیه را جارودیه، بت‌ریه یا صالحیه (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۳۳۲)، سلیمانیه یا جریریه، قاسمیه و هادویه (نک: عسقلانی، ۱۴۱۵) می‌دانند.

در عصر منتهی به غیبت امام عصر (ع) تحركات زیدیه علیه خلافت عباسی شدت یافت. این اقدامات سبب شده بود از سویی دستگاه خلافت عباسی ضعیف شود و از سوی دیگر، بیشتر این قیام‌ها به دلیل نداشتن پشتوانه و آمادگی کافی، محکوم به شکست گردند. برخی از این قیام‌ها عبارتند از:

۱. قیام یحیی بن عمر العلوی در کوفه در ایام خلافت المستعین به سال ۲۵۰ ق (طبری، بی‌تا: ج ۹، ۲۶۹) که توسط عامل کوفه سرکوب شد.

۲. قیام حسین بن محمد حمزه طالبی در سال ۲۵۱ ق که سرکوب شد (همو: ۲۷۹).

۳. قیام حسن بن زید از نوادگان امام مجتبی (ع) در دیلم به سال ۲۵۰ ق که سبب تشکیل حکومت زیدی شد (همو: ۲۷۱).

۴. قیام اسماعیل بن یوسف از نوادگان امام مجتبی (ع) در سال ۲۵۱ ق در حجاز (همو: ۳۴۶).

۵. قیام صاحب‌الزنج در سال ۲۵۵ ق در بصره که وی خود را از نوادگان زید شهید معرفی

می‌کرد (همو: ۵۹۸).

۶. قیام علی بن زید علوی در کوفه در سال ۲۵۶ ق که توانست سپاه بزرگی از خلیفه را به خود مشغول کند.

همان‌طور که بیان شد این قیام‌ها سبب ضعف جدی فرقه زیدیه شد. گرچه بعضی از علویان توانستند حکومت کوتاه‌مدتی در شمال ایران تشکیل دهند (همو: ۴۷۴)، اما این دسته از حکومت‌ها هیچ‌گاه نتوانستند آرمان‌های مسلمانان را جامعه عمل بیوشانند.

۳. اسماعیلیه

چنان‌که گفته شد، اسماعیلیه در اواسط قرن دوم هجری و پس از گمانه‌زنی‌ها درباره این‌که چه کسی حق امامت را بعد از امام صادق علیه السلام داراست، پدید آمد. این گروه درباره امامت بین خود به دو باور معتقد شدند، اما پس از مدتی یکی از دو شاخه اصلی اسماعیلیه نابود گشت و فرقه دیگر در غالب امامان مستور به حیات خود ادامه داد.

همزمان با شکل‌گیری تدریجی دولت‌های شیعی، اسماعیلیه نیز شدیداً به دنبال حکومت بوده‌اند. این گروه از شیعیان مدت‌ها قبل، حساب خود را از دیگر فرق شیعی به طور کامل جدا کرده بود و حتی جغرافیای سیاسی خود را نیز به هر دلیلی به دور از دیگر شیعیان، به شمال آفریقا انتقال داد. بی‌تردید با توجه به آموزه‌های اسماعیلیه، آن‌ها نمی‌توانستند امامی غیر از خود را بپذیرند؛ چرا که در دوران ستر سلسله امامان ایشان، بدون قطع از پدر به پسر انتقال یافته بود و از محمد بن اسماعیل به عبیدالله رسیده بود. همچنین این گروه در این زمان ادعای مهدویت را نیز به امامت خود افزودند و خود را همان مهدی منتظر معرفی کردند. این فرقه حتی در این ادعا نیز نوآوری کردند و به سلسله مهدی معتقد شدند و گفتند که همه ما مهدی هستیم و زمین نیز نه با یک مهدی، بلکه با مهدی‌های پی در پی پراز عدل و داد خواهد شد (دفتری، ۱۳۷۵: ۱۶۹ - ۲۲۰). بدین ترتیب حکومت قرامطه و پس از آن دولت بزرگ فاطمیان را شکل دادند.

۴. امامیه

پیروان امامیه با دو مشکل اساسی در عصر غیبت صغرا - که تقریباً همزمان با تشکیل دولت‌های شیعی بوده - مواجه شدند:

۱. فضای سنگین سیاسی که خلافت عباسی بر امامیه تحمیل کرده بود. بررسی فضای سیاسی عصر منتهی به غیبت امام عصر علیه السلام حاکی از آن است که بنی‌عباس به شدت علیه

امامان شیعی و شیعیان ایشان فعالیت می‌کردند.

با روی کار آمدن متوکل عباسی در سال ۲۳۲ق اوضاع برای شیعیان بسیار سخت شد؛ زیرا وی از طرفی با حبس دو امام هادی و عسکری (ع) سبب کاهش روابط شیعیان با امام خویش شد و از سوی دیگر، شدیداً با وکلای امام هادی برخورد می‌کرد. او در اقدامی چند تن از وکلا را دستگیر کرد و در زندان خود به قتل رساند (طوسی، ۱۳۸۷: ۶۱۰).

عامل دیگری که حساسیت هیئت حاکمه علیه شیعیان را تحریک کرد، تشکیل حکومت زیدی علویان در سال ۲۵۰ق در طبرستان بود. این افراد دارای گرایش‌های شیعی زیدی بارز بودند و عملاً از تحت سیطره حاکمیت عباسی خارج شدند و آن را به رسمیت نمی‌شناختند (طبری، بی‌تا: ج ۳، ۱۸۵۷؛ جاسم حسین، ۱۳۶۷: ۱۷۶).

همچنین قیام صاحب زنج در سال‌های ۲۵۵ - ۲۷۰ق از آن دسته شورش‌هایی محسوب می‌شد که عباسیان را تحت فشار قرار داد. این قیام، موقعیت امامیه را به صورت حادی درآورد؛ چرا که علی بن محمد رهبر این شورش ادعا می‌کرد نسبش به زید (۱۲۱ق) می‌رسد. به همین دلیل بخش قابل ملاحظه‌ای از علویان به او پیوستند (طبری، بی‌تا: ج ۳، ۱۸۵۷). گرچه امام عسکری (ع) رهبر قیام زنج را از اهل بیت ندانست (اربلی، ۱۳۶۴: ج ۴، ۴۲۸)، اما ممکن بود حکومت، این دسته از قیام‌ها را متصل به شیعه بداند و چه بسا دامنه برخورد با این شورش‌ها را به شیعه امامی نیز بکشد. در این زمان به گفته شیخ طوسی (۴۶۰ق) چنان فضای نامناسبی علیه شیعیان شکل گرفت که آنان نمی‌توانستند مناسک دینی خود را آشکارا تبلیغ کنند (طوسی، ۱۳۸۰: ج ۶، ۱۱۱ - ۱۱۲).

همچنین در همین زمان دو جریان اسماعیلی (قرامطه و اسماعیلیه) فعالیت‌های زیرزمینی خود را شدت بخشیدند. اگرچه این دو گروه شیعه امامی نبودند، اما در مجموع از شاخه اصلی تشیع به شمار می‌روند (نک: جاسم حسین، ۱۳۶۷).

این گروه‌ها درست همان زمانی که شیعیان امامی معتقد به غیبت امام خویش بودند و چنین می‌اندیشیدند که وی روزی ظهور خواهد کرد، روایاتی از پیامبر اکرم (ص) مبنی بر غیبت مهدی (عج) نقل می‌کردند، به طوری که با نقل این دسته از روایات و فعالیت‌های گسترده خود توانستند در شمال آفریقا حکومتی مستقل از عباسیان با مناسبات فکری کاملاً مخالف شکل دهند. همچنین در این زمان قرامطه تحرکات خود را گسترش دادند، به طوری که نوبختی از جمعیت صد هزار نفری آنان در اطراف کوفه خبر می‌دهد (نوبختی، ۱۳۵۳: ۷۶). این فرقه فعالیت‌های تبلیغی خود را در سواحل غربی خلیج فارس و یمن انجام می‌دادند (اشعری، ۱۳۶۱:

۸۶) و توانستند قیام خویش را در روستاهای کوفه رقم بزنند (طبری، بی تا: ج ۳: ۲۱۲۴).
ابن اثیر نقل کرده که یحیی بن مهدی به عنوان مبلغ قرامطه به بحرین رفت و تعداد
زیادی به وی قول دادند در صورتی که مهدی ظهور کند وی را یاری خواهند کرد (ابن اثیر،
۱۴۰۷: ج ۸، ۲۱۰۲).

همگی این موارد با توجه به آن که امامیه نیز چنین روایاتی را نقل می‌کرد و با قرامطه و در
یک ناحیه می‌زیستند و مراسم مذهبی یکسان داشتند، سبب تحریک خلافت عباسی علیه
شیعیان امامی نیز می‌شد. در این شرایط، امامیه از خطر قرامطه که مخالفان خویش را به
کوچک‌ترین بهانه می‌کشتند آگاه بود (اشعری، ۱۳۶۱: ۸۵)؛ چرا که حکومت بنی‌عباس ممکن
بود آنان را به این عقیده متهم کند و به امامیه متعرض شود.

اتهام قرامطی، خاندان بنی‌فراط وزیر را به نابودی کشاند (جاسم حسین، ۱۳۶۷: ۱۷۷) و در
همین زمان بود که امام زمان علیه السلام سعی کرد پیروان خویش را از خطر نفوذ قرامطه بازدارد و
حکومت وقت را وادارد تا میان قرامطه و هواداران خود تفاوت قائل شود.

تحلیل برخی از محققان از بعضی روایات، آن است که به علت شکنجه‌های معتضد و
مکتفی و سخت‌گیری‌های آنان بر امامیه بین سال‌های ۲۷۸ تا ۲۹۵ ق امام علیه السلام مقرر خود را از
سامرا به حجاز تغییر داد (طوسی، ۱۳۸۷: ۴۲۲، ح ۲۴).

همچنین اگر این گزارش را بپذیریم که خلیفه، جایگاه امام عصر علیه السلام را کشف کرد و به سه نفر
دستور داد به خانه پدر امام یورش ببرند و هر که را یافتند به قتل برسانند (راوندی، ۱۴۰۹: ۶۷؛
جاسم حسین، ۱۳۶۷: ۱۸۱). این خبر و موارد مشابه آن نشان از شدت حکومت و پی‌گیری
جدی عباسیان برای دستیابی به امام بوده است و تا به آن جا پیش رفتند که مکان و زمان
حضور حضرت را نیز کشف کردند.

۲. مشکل دیگری که در آن زمان بر شدت بحران در امامیه افزود، فقدان امام حاضر بود.
احتمالاً غیبت امام محصول همان فضای خفقان‌آوری بود که بیان شد. در این زمان شیعیان با
پدیده‌ای روبه‌رو شدند که پیش از آن تجربه نشده بود. همین امر نیز سبب چنددستگی در میان
شیعیان امامی شد، به طوری که عده‌ای حتی از پذیرش امام دوازدهم سر باز زدند. نوبختی
(۳۰۱ ق) گروه‌های منشعب در شیعیان امامی در آغاز غیبت صغرا را ۱۴ فرقه مختلف می‌داند
(نوبختی، ۱۳۵۳: ۱۳۹).

این در حالی بود که امام عسکری علیه السلام فرزند خویش را به دلیل شرایط سیاسی پدید آمده، تنها
به افراد انگشت‌شماری نشان داد (طوسی: ۱۳۸۷: ۴۱۷) و همین امر نیز بر این دسته از

گمانه‌زنی‌ها افزود. آن‌چه بر شدت بحران در عصر غیبت صغرا دامن زد، وجود وکیلان خائن بود. این افراد، با نفوذ در بعضی از قبایل شیعی، اسباب انحراف فکری آنان را فراهم آوردند. در شدیدترین این موارد شلمغانی توانسته بود قبیله بنی بسطام را جذب آرای غالبانه خویش کند (همو: ۷۰).

علماء، شرایط پدید آمده را به عصر حیرت و سرگشتگی شیعیان تعبیر می‌کردند، به طوری که نعمانی (۳۴۳ق) می‌گوید: «بیشتر شیعیان امامی درباره امام زمان و غیبت ایشان در تردید بودند» (نعمانی، ۱۳۹۰: ۸). شیخ صدوق نیز انگیزه تألیف کتاب خویش را تردید شیعیان نسبت به امام خویش می‌داند (صدوق، ۱۳۸۸: ۴).

بررسی انگیزه‌های دینی و سیاسی حاکمان شیعی

پس از بررسی اجمالی از اوضاع اجتماعی شیعیان، لازم است به انگیزه‌ها و ویژگی‌های رهبران اصلی دولت‌های شیعی در آستانه غیبت امام مهدی (عج) اشاره شود.

۱. علویان طبرستان

یکی از عوامل اصلی جنبش سادات زیدی از جمله حسن بن زید، انگیزه دینی بوده است. این عامل در شعارها و حتی رفتارشان قابل مشاهده بود. حسن بن زید در همان ابتدا بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) از مردم بیعت گرفت، اما در ادامه مسیر، رهبران علوی طبرستان با یکدیگر درگیر شدند، به طوری که پس از وفات حسن بن زید، داماد وی سید ابوالحسن علیه‌السلام جانشین او یعنی محمد قیام کرد و از مردم آمل بیعت گرفت و خزائن داعی کبیر را غارت کرد (ابن اسفندیار، بی تا: ۲۵۱). ناصر کبیر نیز توسط یکی دیگر از سادات زیدی به نام حسن بن قاسم زندانی شد (آملی، ۱۳۸۳: ۷۹) و فرزندان ناصر اطروش علیه داعی صغیر قیام کردند. حتی برخی از آنان نزد حاکم سنی مذهب ری رفتند و تعهد دادند که به نام امیر سامانی خطبه خوانده شود. در نتیجه عامل مذهب نقش تأسیسی در دولت شیعی علوی داشته، اما در ادامه مسیر انگیزه‌های غیرالهی سبب مناقشات بسیاری در میان آنان شد و به تدریج اسباب زوالشان را پدید آورد.

درباره ویژگی برخی از رهبران آنان از جمله حسن بن زید، گفته شده که وی فردی زاهد و باتقوا بوده و در عین حال در بسیاری از امور دینی سخت‌گیری بیش از اندازه‌ای داشته است (همو: ۱۳۷). وی حتی بر شیعیان امامی نیز سخت می‌گرفت، به طوری که سبب کوچ عده‌ای از شیعیان از این منطقه شد.

درباره ناصر اطروش نیز نقل شده که وی سبب گسترش اسلام و به‌ویژه تشیع در شمال ایران بوده است و همچنین آورده‌اند که وی فقیه و مؤلف کتاب‌های گوناگونی بوده است (همو: ۱۴۴).

باید توجه داشت که علویان طبرستان از شیعیان زیدی بوده‌اند و با توجه به آموزه‌های فرقه زیدیه، هر سید فاطمی که قیام به سیف داشته باشد، امام خواهد بود. از این رو همزمانی امامان متعدد زیدی در یک زمان امکان‌پذیر بوده، در عین حال هر یک نیز مدعی امامت بوده‌اند. از سوی دیگر، باید توجه داشت که زیدیه هرگز امامت امامی که تقیه پیشه می‌کرد یا غیبت می‌داشت را نمی‌پذیرفتند؛ عقیده‌ای که پیروان امام عصر علیه السلام سخت به آن معتقد بودند. این عقیده یکی از وجوه تمایز جدی بین این دو مذهب شیعی بوده است و بی‌گمان همین امر سبب می‌شد زیدیان امامت یک امامی را نپذیرند.

۲. فاطمیان (اسماعیلیه)

این گروه از شیعیان از همان ابتدا به دنبال قدرت بودند و به صورت پنهانی دعوت خویش را ادامه می‌دادند و انگیزه الهی نقش کم‌رنگی در میان رهبران آنان داشته است؛ به طوری که نقل شده عبیدالله المهدی - مؤسس فاطمیان - پس از به قدرت رسیدن، در همان ابتدا ابو عبدالله شیعی - کسی که وی و پسرش را نجات داده بود - را به قتل رساند (ابن‌اثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ۳۰۹).

عنصر قدرت سبب درگیری دو شاخه اسماعیلی، فاطمیان شمال آفریقا و قرامطه بحرین شد؛ زیرا با آن‌که هر دو گروه از اسماعیلیه هستند، اما با یکدیگر درگیر شدند و همین امر سبب حملات سهمگین عباسیان بر فاطمیان شد (همو: ۳۲۶). بعدها نیز جنگ قدرت در میان فاطمیان سبب دو دستگی عقیدتی اسماعیلیه شد و آنان به دو گروه نزاریه و مستعلویه تقسیم شدند (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۴، ۱۵). حتی در مقطعی از زمان، برخی از حکومت‌های اسماعیلیه به اباحی‌گری مطلق رسیدند (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۳، ۲۳۸). همه این موارد گویای قدرت‌طلبی در شکل‌گیری و تداوم این دولت را دارد؛ گرچه نباید غافل بود که به هر صورت ترویج مذهب شیعی اسماعیلیه نیز صورت می‌پذیرفت، اما عنصر اصلی نه انگیزه مذهب، بلکه فزون‌خواهی بوده است.

ویژگی دینی رهبران اسماعیلی

اسماعیلیه و سپس فاطمیان در امامت معتقد به دو عنصر شدند؛ ابتدا آنان خود را امامان به حق می‌دانستند و طبیعی بود در این عرصه امامت دیگری را نپذیرند. این گروه از همان ابتدا

امامت را متعلق به فرزندان اسماعیل دانسته و به صورت پنهانی به مسیر خویش ادامه دادند. در ادامه راه، علاوه بر امامت، مدعی مهدویت نیز شدند؛ امری که در نظام عقیدتی اسماعیلیه نیز سرو صدای زیادی به دنبال داشت. عبیدالله خود را همان مهدی موعود دانست و باور اسماعیلیه به مهدویت محمد بن اسماعیل را تغییر داد. حتی افراد دیگری از فاطمیان نیز همین مسیر را طی کردند (دفتری، ۱۳۷۵: ۱۶۹ - ۲۲۰).

الف) قرامطه: این گروه یکی از شاخه‌های نظامی اسماعیلیه بود که توانست در بحرین آن روز، حکومت تشکیل دهد. بدون تردید، عنصر فزون خواهی در به قدرت رسیدن قرامطه نقشی انکارناپذیر داشته است. نگاهی کوتاه به عملکرد این دولت، خودگویای این واقعیت است. کشته شدن ابوسعید - مؤسس این دولت - به سبب تقید نداشتن او به احکام شرع ذکر شده است (نوبری، ۱۴۳۳: ۴۷۶).

همچنین ناصر خسرو نقل کرده که قرامطیان بحرین، خود را بوسعیدی می‌خواندند و اعتقاد داشتند ابوسعید پس از مرگش باز خواهد گشت و وصیت کرده بود زمانی که برگشت برای شناسایی‌اش او را با شمشیر گردن بزنند که اگر ابوسعید باشد در دم زنده خواهد شد. این موارد علاوه بر جنایاتی است که ابوطاهر - قدرتمندترین حاکم قرامطی - انجام داده که نشان از قدرت طلبی آنان بوده است.

ب) حمدانیان: با آن‌که تشیع این فرقه مسلم بوده، اما به دلیل مخفی‌کاری‌شان در نوع گرایش به تشیع، در تاریخ به درستی مشخص نشده است که به کدام یک از گونه‌های تشیع تعلق داشتند. حمدانیان نیز به دنبال قدرت حفظ و بسط آن بودند و در این مسیر مرتکب اعمالی می‌شدند که نمی‌توانست با انگیزه دینی باشد که در همین نوشتار به بخشی از آن‌ها اشاره شد.

افزون بر موارد مذکور، به این موارد نیز می‌توان اشاره کرد: حسین بن حمدان بارها به دستور خلیفه عباسی با قرامطه شیعی درگیر شد (طبری، بی‌تا: ج ۸، ۳۲۵). درباره ناصرالدوله حمدانی نیز گفته می‌شود خصلت‌ها و کارهایش وی را دچار تهمت سستی و شکست سیاسی کرد. او روحیه قساوت و پیمان شکنی داشت و بر رعایای خویش سخت می‌گرفت. سیاست داخلی وی بهره‌کشی کامل محصولات قلمروش و سیاست خارجی وی مبارزه نظامی نامنظم مبتنی بر دورویی بود. او حتی نتوانست میان فرزندان یگانگی ایجاد کند، به طوری که در اواخر عمرش بر پدر شوریدند و بعد از وفات او با هم به جنگ برخاستند (سامر، ۱۳۸۰: ۱۵۰).

درباره سیف الدوله حمدانی آورده شده که وی فردی بخشنده، شجاع، خودپسند، فخرجوی

و ستایش دوست بود که بر رعیت ستم می‌کرد (همو: ۲۲۲). وی در بسیاری از مواقع بی‌دلیل آدم می‌کشت (همو: ۲۲۳). همچنین نقل شده سیف الدوله در اقدامی عجیب کسانی را که علیه او اقدام کرده بودند دستگیر کرد و دست و پایشان را برید (همو: ۲۲۴). همه این گزارش‌ها گویای آن است که مذهب، کمترین بازدارندگی را برای آنان در ارتکاب جنایات نداشت.

ج) آل بویه: بی‌گمان قدرت، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری این گروه از شیعیان - که احتمالاً به تدریج از گرایش زیدی دست شسته و امامی شدند - داشت و مذهب تنها به عنوان اهرمی برای پیشبرد مقاصد آنان استفاده می‌شد. چنان‌که گفته شد، برادران بویه هر جا احساس ضعف می‌کردند، از جرگه یاران خداوندگار خویش خارج می‌شدند و اربابی دیگر را برمی‌گزیدند. درگیری‌های آنان با حمدانیان شیعی، قرامطه اسماعیلیه که همگی شیعه بودند، عزل خلیفه عباسی و به میل کشیدن چشمان خلیفه (رازی، ۱۴۱۶: ج ۲، ۸۷)، درگیری با یکدیگر و کشتار امیران بویه علیه یکدیگر که پیوند قبیله‌ای داشتند و هم‌کیش شیعی نیز بودند، تنها نمونه‌ای چند از اعمال آنان است.

همان‌طور که گفته شد، مذهب آنان به طور مشخص معلوم نیست، گرچه در هنگامه قدرت به نفعشان بوده که امامی شوند؛ زیرا امام در پس پرده غیبت مدعی حکومت نیست، اما اگر زیدی باقی می‌ماندند، باید امامی از سادات زیدی انتخاب می‌کردند که در این صورت با قدرت طلبی‌شان سازگار نبود.

نتیجه

با توضیحاتی که داده شد در صورت ظهور امام عصر علیه السلام در این زمان آن حضرت با چند چالش جدی روبه‌رو می‌شدند:

۱. خلافت عباسیان در این زمان دچار مشکل جدی بود، از جمله آن‌که آنان در دوره دوم حکومت خویش (۲۳۲-۳۳۴ ق) به سر می‌بردند که - بر خلاف دوره اول حکومت عباسی (۱۳۲-۲۳۲ ق) که دوران شکل‌گیری و اقتدار عباسیان و خلفای قدرتمند آنان بوده است - مورخان از آن به دوران کاهش قدرت مرکزی عباسیان و ورود عناصر بیگانه به بالاترین سطوح حکومت تعبیر می‌کنند.

با ورود ترکان به حکومت و به دست گرفتن قدرت توسط آنان در بسیاری از موارد، خلیفه عباسی در دست ایشان جابه‌جا می‌شد یا حتی به قتل می‌رسید و این نشان از کاهش قدرت خلفای عباسی دارد.

در این زمان حکومت‌های قدرتمند محلی در سراسر جهان اسلام رشد می‌کنند که یا از اساس از حاکمیت عباسی خارجند، یا اگر هم نام خلیفه عباسی را در خطبه می‌خوانند، هیچ‌گونه تابعیتی از آن ندارند و تنها برای کسب مشروعیت از نام خلیفه سود می‌برند.

در این عصر فشار بر شیعیان به‌ویژه امامیه به سبب تشکیل دولت‌های شیعی و تقویت این نظریه که امام امامیه به زودی متولد شده و ظهور خواهد کرد، شدت گرفت؛ به طوری که ائمه علیهم‌السلام غالباً در پادگان‌ها روزگار می‌گذرانند و شهادتشان در سنین جوانی، گمانه‌قتل آنان توسط عباسیان را تقویت می‌کند. عباسیان به دلیل باور شیعیان به امامی که به زودی ظهور خواهد کرد، در غیبت صغرا فشار علیه شیعیان را بیشتر کردند. از این رو وجود فضای تقیه در این زمان در شیعیان امامی به اوج خود رسید؛ به طوری که بسیاری از شیعیان، امام خویش را نمی‌شناختند و بر فرض ظهور حضرت، ممکن بود استقبال بایسته‌ای از ایشان نشود و عباسیان نیز در این شرایط امام را به راحتی از سر راه بردارند.

۲. فرقه‌های مختلف شیعه با عقاید متفاوت از امامیه مبادرت به تشکیل حکومت می‌کنند. عده‌ای از آنان با انگیزه دینی و با دعوت مردم به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دولت تشکیل می‌دهند که البته در ادامه مسیر، انگیزه‌های مذهبی کم‌رنگ می‌شود. علویان طبرستان از نمونه‌های اصلی این دست از دولت‌های شیعی هستند.

برخی دیگر از این حکومت‌ها نیز برای کسب قدرت دست به تشکیل دولت شیعی زدند. آل بویه، قرامطه و... می‌توانند از این دست دولت‌ها باشند.

می‌توان این احتمال را در تغییرگفتمان زیدی آل بویه به ایدئولوژی امامیه در نظر گرفت که این دولت برای آن که زیر سیطره رهبری زیدی قرار نگیرد به امامیه روی آورد؛ زیرا امام آنان در پرده غیبت بود و ایشان تابع امامی می‌شدند که هیچ‌گونه امر و نهی ظاهری برایشان نداشت و طبیعی است که پیروی از چنین امامی بدون هزینه بود.

۳. باور این دولت‌ها از تشیع نیز گوناگون بود؛ عده‌ای زیدی، برخی امامی و گروهی نیز فاطمی بوده‌اند و هر کدام امام خویش را با اعتقاد مخصوص به خود می‌پذیرفتند.

برخی از رهبران این دولت‌ها خود را امام می‌دانستند؛ زیرا می‌اندیشیدند هر سید فاطمی که قیام با شمشیر داشته باشد امام است و خود را دارای چنین ویژگی‌هایی می‌دانستند. این گروه بر فرض ظهور امام زمان عج خود را در برابر حضرت می‌دانستند و هیچ‌گونه لزومی در تبعیت از آن حضرت برای خویش نمی‌دیدند.

گروه دیگری نیز بودند که خود را همان مهدی موعود می‌دانستند و معتقد بودند روایات

درباره مهدی، مخصوص آنان است. در این صورت نیز بر فرض ظهور حضرت، منکر مهدویت امام می‌شدند و امام عصر علیه السلام را رقیب خود می‌پنداشتند و بدون شک از دشمنان اصلی آن بزرگوار می‌شدند.

از سوی دیگر، بسیاری از رهبران این دولت‌ها از مؤلفه‌های شرعی و اخلاقی در حکومت خویش استفاده نمی‌کردند و برای ماندن بر اریکه قدرت، مرتکب هرگونه ظلم و جور و حتی قتل می‌شدند. در این صورت، آن‌چه برایشان اهمیت داشت، حفظ قدرت در هر شرایطی بود؛ در صورتی که حکومت امام عصر علیه السلام باید بر پایه عدل و شایسته‌سالاری و دیگر مؤلفه‌های دینی استوار شود؛ امری که در حکومت امیر مؤمنان تجربه شد و به دلیل دنیامحوری و آماده نبودن توده جامعه، بعضی از نزدیک‌ترین اصحاب پیامبر در مقابل امیر مؤمنان قرار گرفتند. در این زمان احتمالاً علاوه بر عباسیان، دیگر فرقه‌های شیعی نیز در مقابل حضرت شمشیر می‌کشیدند.

۴. به طور معمول بارها بین دولت‌های شیعی شدیدترین برخوردهای فکری و نظامی درگرفت. چنان‌که گفته شد، عده‌ای از این دولت‌ها حاضر به پذیرش حاکمیت سنی مذهب می‌شدند و هرگونه خدمت نسبت به ولی نعمت خود انجام می‌دادند، در عین حال دولت شیعی رقیب را نمی‌پذیرفتند و با آن دشمنی می‌کردند. بر فرض ظهور امام عصر علیه السلام با آن حضرت نیز چنین معامله‌ای می‌شد و برای چنین دولت‌هایی تفاوتی بین دولت امام عصر علیه السلام و دیگر حکومت‌ها نمی‌کرد.

۵. در این عصر عموم شیعیان، به گونه‌های مختلف از تشیع تعلق داشتند و بسیاری غیرامامی بودند و نسبت به امام عصر علیه السلام شناختی نداشتند. از سوی دیگر، شیعیان امامی نیز نسبت به امام عصر علیه السلام دچار تشقت بودند؛ امری که نوبختی در آغاز غیبت صغرا به آن اشاره کرده و بیان می‌کند که شیعیان امامی در آغاز غیبت به فرقه‌های متعدد تقسیم شدند. همچنین این عدم آگاهی شیعیان را باید به کل مسلمانان تعمیم داد، البته در مقیاسی سنگین‌تر و شرایطی بدتر از شیعیان.

در نتیجه، ظهور امام عصر علیه السلام در آن زمان بسیار چالش برانگیز می‌شد و بی‌گمان در بدترین شرایط ممکن - چه از جهت فکری (وجود جریان‌های رقیب معارض) و چه به لحاظ نظامی (وجود دولت‌های با عنوان شیعی معارض) - رخ می‌داد. بنابراین در چنین شرایطی ادامه غیبت آن بزرگوار امری اجتناب‌ناپذیر بود و به عبارت دیگر، بهترین اقدام ممکن به شمار می‌رفت.

منابع

- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح: محمد یوسف الدقاق، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، تصحیح: عباس اقبال، تهران، کتابخانه خاور، بی تا.
- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن، *النجوم الزاهرة فی ملوک، قاهره*، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، بی تا.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الامم والملوک*، تحقیق: محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، تحقیق: سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
- ابن خلکان، شمس‌الدین، *وفیات الاعیان*، قاهره، بی تا، ۱۳۶۷ق.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، *تاریخ فخری*، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- ابوفراس، الحارث بن سعید بن حمدان، *دیوان ابی فراس*، تحقیق: سامی الدهان، دمشق، ۱۳۶۳ق/۱۹۴۴م.
- احمدی کچایی، مجید، *جریان شناسی غلو در کوفه تا نیمه قرن دوم هجری*، قم، دانشگاه باقرالعلوم، ۱۳۹۰ش.
- آملی، اولیاءالله، *تاریخ رویان*، تصحیح: عباس خلیلی، تهران، بی تا، ۱۲۸۳ش.
- اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الائمة*، قم، نشر ادب حوزه و کتاب فروشی اسلامی، ۱۳۶۴ش.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، *المقالات والفرق*، تحقیق: محمدجواد مشکور، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
- پیشاوری، ابویوسف^۱، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری، بی تا.
- جاسم حسین، *تاریخ سیاسی امام دوازدهم*، ترجمه: سید محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ش.

۱. نویسنده کتاب ناشناخته است، اما برخی آن را به ابویوسف پیشاوری و برخی دیگر به اشعیا بن فریغون نسبت داده‌اند.

- جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری*، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵ ش.
- جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح و کوشش: محمد عبدالوهاب قزوینی، تهران، نشر ارغوان، ۱۳۷۰ ش.
- حلبی (ابن العدیم)، ابو حفص کمال الدین عمر، *زبدة الحلب من تاریخ حلب*، دمشق، نشر الدهان، ۱۳۷۰ ق.
- خضری، سید احمد رضا، *تاریخ تشیع*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- _____، *تاریخ در تشیع*، قم، نشر معارف، چاپ اول، ۳۹۱ ش.
- دفتری، فرهاد، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فروزان، ۱۳۷۵ ش.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: شعیب الأرنؤط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۰ ق.
- رازی (ابن مسکویه)، احمد بن محمد بن یعقوب، *تجارب الامم و تعاقب الایمم*، تحقیق: ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش، ۱۴۱۶ ق.
- راوندی، ابوالحسن سعید بن هبة الله، *الخرائج والجرائح*، تحقیق: مؤسسة الامام المهدي علیه السلام، قم، مؤسسة الامام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
- زکار، سهیل، *الجامع فی اخبار القرامطه*، دمشق، دار حسان، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
- سامر، فیصل، *دولت حمدانیان*، ترجمه: علی رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (سمت)، ۱۳۸۰ ش.
- سرداری، مصطفی، *بررسی دولت قرامطه از آغاز تا انقراض*، قم، دانشگاه معارف، ۱۳۸۹ ش.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، به کوشش: محمد بن فتح‌الله بدران، قاهره، مکتبة الانجلوس الحقریه، بی تا.
- شییبی، مصطفی کامل، *تشیع و تصوف*، ترجمه: علی رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴ ش.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین بابویه، *کمال الدین و تمام النعمه*، ترجمه: منوچهر پهلوان، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۸ ش.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی، *الاوراق*، قاهره، ۱۹۳۵ م.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع

- التراث العربی، بی تا.
- طوسی، محمد بن حسن، *رجال الطوسی*، نجف، مكتبة الحيدرية، ۱۳۸۰ ق.
- _____، *اختيار المعرفة الرجال (رجال كشي)*، تصحيح: سيد محمد حسن مصطفوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، *الغیة للحجة*، ترجمه و تحقیق: مجتبی عزیزی، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۷ ش.
- عسقلانی، شهاب الدین احمد بن حجر، *تهذیب التهذیب*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- قاضی، وداد، *الکسانیه فی التاریخ والادب*، بیروت، دارالثقافة، چاپ اول، ۱۹۷۴ م.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالاسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- مادلونگ، ویلفرد، *أخبار الأئمة الزيدية*، بیروت، مطبعة المتوسط، ۱۹۸۷ م.
- مرعشی، سید ظهیرالدین، *تاریخ طبرستان ورومیان و مازندران*، به کوشش: محمد حسین تسبیحی، تهران، شرق، ۱۳۶۱ ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، *التنبیه والاشراف*، مصر، بی نا، ۱۳۵۷ ق.
- _____، *مروج الذهب ومعادن الجوهر*، مصر، بی نا، ۱۳۴۶ ق.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الاختصاص*، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ ق.
- مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسيم فی معرفة الأقاليم*، مصر، مكتبة مدبولي، ۱۴۱۱ ق.
- مقریزی، احمد بن علی، *اتغاط الحنفاء بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء*، تحقیق: جمال الدین شیال، قاهره، بی نا، ۱۴۱۶ ق.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد، *المواعظ والاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، مصر، بولاق، ۱۲۷۰ ق.
- نصیبی، ابوالقاسم محمد بن حوقل، *صورة الارض*، بیروت، دارصار، افست لیڈن، ۱۹۳۸ م.
- نعمانی، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب، *کتاب الغیة*، ترجمه: محمد فربودی، قم، انتشارات انتخاب اول، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.

- نوبختى، حسن بن موسى، *فرق الشيعة*، ترجمه: محمدجواد مشكور، تهران، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۵۳ ش.
- نوبرى، شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب، *نهاية الارب فى فنون الادب*، قاهره، دارالكتب القومية، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق.
- همدانى، محمد بن عبدالملك، *تكملة تاريخ الطبرى*، بيروت، مطبعة الكاتوليكية، ۱۹۶۱ م.

The reasons for Absence of the Imam during the progress of Shiites Government

Nematullah Safari Foroushani¹

Majid Ahmadi Kachayi²

Abstract

In the middle of the 3rd and 4th centuries of Hejira, the Shiites faced with two essential issues. The first, those Shiites who believed in Imams, were deprived from seeing their Imam and absence procedure occur for their Imam. On the political field, they also faced the modern appearance of governments which came in to existence in the world of Islam that had a very significant tendency toward the Shiite Society and the majority of these governments depended on this hypothesis that the beliefs of Shiites must be dominant on the social field. Even some of them openly had the claim that they were the Imam Asr (contemporary Imam). Because of this reason, the expectation was being raised that the Imam of the Shiites will arrive and appears soon and will get the power and capability of managing the government, considering the transformation that had been occurred. This theory is important since it has been mentioned that one of the conditions needed for the arrival and appearance of Imam Mahdi is preparation of governments and nations: The thing that seemingly had been prepared at that time, but Imam Mahdi refused to appear and arrive and to be the leader of the Shiite. Thus, this paper aims to analyze the absence of Imam Mahdi in the era that the appearance phenomenon of Shiite in powerful governments and their geographical and mental dispersion throughout the Islamic world have been occurred and to clarify this issue that why Imam Mahdi didn't accept to appear and to take the leadership of the Shiite, although apparently all the conditions were in favor of the Shiites at that time. Hence, because of this reason, at the beginning it is mandatory that we explain the political atmosphere of that era and discuss the reasons of appearance & decline of Shiite governments. Then political and social relationships of Shiite governments with each other will be analyzed and we will mention the motives of the leaders of these governments to understand how they become able to assume the power. And also we will discuss about this important subject that in addition to the diffusion of ideas in these governments toward the Mahdaviyyat phenomenon, the motivation of these governments primarily had been towards something more than just religion and the belief of them in the phenomenon of Saviour had been very little and trivial.

Keywords

Imam Mahdi, Appearance, Shiite, Shiite Governments

1. Assistant Professor, Jamea-tol Mostafa Al Alamieh, Qom

2. PhD student in Islamic History and Civilization (Corresponding author)

Narrative Analysis 'to Stand Upright in Respect when you hear the 'Ghaem' Title"

Khodamorad Salimian¹

Abstract

Undoubtedly Social customs especially in religious cultures form based on some doctrines. If these doctrines originate from the holy verses of holy Quran or from the traditions quoted from innocent Imams or from the wisdom of humanity, they will be valid and precious, otherwise they won't be so important.

The Hadith which have been quoted from prophet (pbuh) and the innocent Imams are the most expressive and the vastest document in details of theologies of Mahdaviyyat. Thus, researching and focusing on the meaning of them will increase the understanding of the available doctrines in them and prove Mahdavi beliefs.

In this short paper, it was tried to analyze one of the common behaviors of Shiite society which is related to Imam Mahdi, i.e. standing up at the time of hearing the Ghaem title, (a behavior) which is based on the Hadith. Hence, we can acquire some facts by tracking the history and the procedures of Hadith from the time of issuance up to now which has passed a lot of ups and downs.

Keywords

Ghaem title, De'bel, Imam Reza, Standing Upright in Respect.

1. Assistant Professor, Qom Research Centre for Islamic Culture and Science

Mahdaviyyat and Caliphate

Hossein Elahinejad¹

Abstract

This paper begins with expression of an introduction and conceptualization of key words such as tradition, Mahdaviyyat and Caliphate. Explanation of features of God's tradition like sureness, eternity and infrangibility are mentioned in the next part of the paper. Classification of God's traditions to absolute, and bound, main and subsidiary, individual and social traditions forms the 3rd part of this article. In the 4th part, appointing a successor and its relation with Mahdaviyyat has been clarified. In the section that follows this, explanatory reasons of relationship between the concept of appointing someone a successor with Mahdaviyyat are discussed that is the most important discussion of this research. The evidence that has been noted in this paper of this relation is explained from 3 views of Ayat, Hadiths and The Wisdom. That is, further to the explanation of descriptive reasons of relation of appointing a successor with Mahdaviyyat, and numerous Ayats, and Hadiths, also the wisdom, mentioned in religious resources, wisdom and intellectual reasons were entered in this subject as well in proving (the necessity of) appointing a successor and its relation with Mahdaviyyat, which has been explained from theology view.

Keywords

God's Traditions, Features of God's Traditions, Absolute Tradition, Bound Tradition, Main Tradition, Subsidiary Tradition, Individual Tradition, Social Tradition, General Caliphate, Specific Caliphate, Caliphate Features, Mahdaviyyat, Absence, Absence Philosophy, Appearance, Divine Hekma, Aimfulness of World.

Abstract

1. Assistant Professor, Qom Research Centre for Islamic Culture and Science

The Belief in the coming of the Promised Saviour and creation of new sects in Islam and Christianity (The last two centuries)

Mehrab Sadqinya¹
Reza Kazemirad²

Abstract

The Judgment day is considered the common chapter among all the religions, and an era named Judgment day or the Last day has been mentioned in the training of all great religions. One of the most important features of this era is the arrival and appearance of the life saviour of the Judgment day. The doctrine of the arrival of the life saviour of the Judgment day has a very special position particularly in both religions of Islam and Christianity. The importance of this issue for the followers of these religions and eagerness and eternal wait of them to understand the phenomenon of appearance has made the situation suitable for a group of people to misuse their feelings. These people have misused this public tendency and they made different groups and branches (sectarian groups) under the name of life saviour all the time throughout the history. So during the last two centuries in both religions Islam and Christianity, depending on different factors and of course with accepting this belief in the arrival of the life saviour, different groups and branches have been formed. The interesting point about this issue is that common factors in both religions have been misused by the leaders of these groups and branches and this issue can put these branches under a common factor.

In this paper, we aim to analyze the factors that cause the creation of numerous sectarian branches in both religions of Islam and Christianity. The factors such as: claim made to be appointed (by God), claim made as the successor for The Saviour, the perception of deadline and historicity for appearance of The Saviour and the role of social conditions in appearance of the Claimants. As a result, and because of these reasons, we searched and analyzed different sects, groups and branches in Islam like: Sheikhih, Babieh , Bahaiism, Ghadyanieh and the movement of Mehdi Sudani and three branches in Christianity like: Odontism, Mormonism, Jehovah's witnesses .

Key words

Sheikhih, Babieh , Bahaiism, Mormonism, Odontists, Jehovah's witnesses

1. Associate Professor and Faculty member in Islamic religions and faith University
2. M.A in Abrahamic Religions

Examining the validity of some of the evidence presented by Basari The Yamani false claim

Mahdi Yousefian¹

Mohammad Shahbazian²

Abstract

The aim of this paper is examining some of the reasons based on the Hadith that one of the people who made claims to be the successor for life-saviour, named Ahmad – bin Ismail Basari. This person introduced himself as the one of the grandsons of Imam Asr (Contemporary Imam Mahdi) and he claimed that he is the person who makes the world suitable for the arrival of Imam Mahdi and he will receive the government and Caliphate after Imam Mahdi. He has tried to prove his claim by exploiting the traditions quoted from the innocent Imams. And also , his followers claim that all his remarks and his reasons are derived from the divine science and criticizing or questioning them is impossible. A thorough analysis of the reasons that have been explained by him, shows that this person had the intention to deceive his addressees by resorting to the unauthentic Hadith, and using unscientific resources, cutting the Hadith into pieces, distorting the meaning of and justification for them. Two thing made us to criticize some of his reasons based the Hadith, after introducing this person and his method of advertising. The first one is that this movement is new in Iran and the second one is that we felt the need to scientifically examine and analyze in such a way that has been derived from the valid resources. The method of this paper is descriptive and analytic and we have found the false claims of this man against the Imams and using the illiteracy of his followers in the field of traditions quoted from Imams. And also it has been tried to prove the invalidity of his claims by analyzing some of the reasons that have been claimed and by paying attention to this fact that the recommended (by prophet) and the successor of Imam Mahdi must have the knowledge and chastity.

Keywords

Ahmad., Basra, Yamani, Imam Mahdi, Alhasan, Dabbatol Arz, The 1st Mahdi

Abstract

7

1. Assistant Professor and Faculty Member in Mahdism Research Centre, Qom

2. Master in Mahdaviyyat – corresponding author

Apocalypse Scenarios and the e of the emerge of theory of the world like a castle led by the United States of America relying on the analysis of Hollywood cinema

Seyyed Vahid Aghili¹

Foad Habibi²

Abstract

In the following paper, the main scenarios about the future of the world are explained at the beginning , then the scenario of 'the world like a castle' will be determined and analyzed as the most likely destiny of the human beings by considering the persistence of the current status quo in all levels of the world. After that, the role of the United States in keeping and protecting the hegemony of 'disastrous capitalism' will be discussed and we will see that the persistency of the current situation can be a factor to a fall and failure on the threshold of barbarity. Finally by analyzing the best seller and controversial movies such as: 2012, Armageddon and the Independence Day, we evaluate the show of this depiction of the final day and revise the theory of 'the world like a castle' as a bitter but awakening image of the future of the world, provided that there will be no challenge to the hegemony that we mentioned earlier.

Keywords

Final scenarios, the world like a castle, disastrous capitalism, United States, 2012, Armageddon, the Independence Day

1. Faculty member in Communication Dep. Islamic Azad University, Tehran Branch

2. PhD student in Social Communication Science. Islamic Azad University, Tehran Branch and Faculty member in Communication Dep. Islamic Azad University, Sanandaj Branch (corresponding author)

The Mahdaviyyat Doctrine from Imam Ali to Imam Sajjad

Amir Ghanavi¹

Abstract

This article is a contemplation and thinking deeply about the methods and ways of stating the doctrines of Mahdaviyyat from Infallible (Shia) Imams – since the era of Imam Ali until the era of Imam Sajjad. Representing and showing the theologies of Mahdaviyyat from both holy Quran and the Imams have been formed by paying attention to the general aims of inviting to the religion, the needs of audience in the early era of Islam and the needs of people in the later eras. The emphasized elements and the main points in relation to the needs of each era can address two issues. On the one hand, a grand issue that is followed in the education and training, and on the other hand the needs of Shiite in recent centuries the moral and ethical effect of each of the Mahdaviyyat doctrines clearer. Considering that have been emphasized in these remarks and contemplating about the relationship of them with the general aims and the needs of each era can show a significant and magnificent plan that has been followed in this form of education and Upbringing, and on the other hand they make.

This research is based on analyzing the meanings of the Hadith which have been issued by the first four Imams of Shiites and tries to reveal the effects of Mahdavi doctrines to the Shiites, considering the conditions of era of its issuance. Hence, this research tries to discover the philosophy and the reason of stating each of the doctrines by determining the main points in the words of each of the innocent Imams with giving examples from them and contemplating about the relationship between these remarks and the conditions of addressees (audience).

Earlier, in an essay, we talked about the defaults and the methods of this (kind of) research. The current paper clarifies this statement that educating the Mahdavi doctrines in this special time of the history concurrent with Imams, pays attention to the important points in the upbringing the addressees. This is further to its presentation of the Mahdavi theologies and apocalyptic theologies, which is a kind of preparation for preventing from the problems in the Mahdaviyyat discussion and also follows and analyzes the deviations related to the era of early Imams.

Keywords

Mahdaviyyat doctrines, the era of absence, specifics of 'Ghaem', Sign of Appearance

Abstract

5

1. Assistant Professor, Qom Research Centre for Islamic Culture and Thought

Book publication, page. Such as: (Naamani, 1408: 253). Citation approach to multi-volume books are also as the following: (House, 1403: C 52, 174). In Hadith books ‘section’ and ‘Hadith’ may also be added and is mentioned in this form: (... , b 4, h 9). Citing journals is also like book publications and first the author’s surname, then the publication year of the journal, and finally the page number should be cited. Also, in citing from the Quran, only the Surah name and Verse number comes in this way: (Anbia’: 105)

2. References at the end of the article comes in the following order:

For referring to the details of Books: Author surname, Author forename, article title, book title, whether correction or translation or research: Name of the editor or researcher or translator, city of publication, publisher, print version, the year of publication.

Referring to journals: Author surname, Author forename, “article title”, journal title, number, place of publication, organization or institution responsible for publishing, release date.

C) Notes:

1. Opinions contained in papers are not necessarily representative of the views of its Journal and are responsibility to the writer(s).

2. The journal reserves the right for editing, summarization, acceptance or rejection of the articles.

3. Article submissions are not posted back in any way and authors are advised to provide copies of their paper before submitting.

4. Referring to this Journal is permitted with proper citation.

5. Ideas of thinkers to improve the quality journal are welcome.

Journal entitled "Promised Orient" welcomes research papers from seminary and university professors related to the subjects of Mahdaviyyat with following approaches: the Quran and Hadith, Theology and Mysticism, History, Educational sciences, Psychology, Law and Political studies, Sociology, Religions, Cults (deviant sects), Art, Futuristic research, Promised Art welcomes.

Article Submission Guidelines

A) Composing and submission conditions

1. The submitted article should not be submitted simultaneously to other publications or previously published in other journals.
2. Topics should be directly related to discussions about Mahdaviyyat.
3. The content of the article should be research-based original (problem-based and innovative).
4. The author of the article should have either a PhD or level four in seminary degree or should have benefitted from personal supervision equivalent to these conditions.
5. Paper must be 15 to 25 page A4 format and typeset in MsWord file and be submitted to the office both in print and electronically.
6. Structure of the article should contain the following: Title of the article (should reflect the content of articles and be as concise as possible), Abstract (Farsi and English Abstracts, at least one hundred up to two hundred words), Keywords (about seven words after the abstract), Introduction, Statement of the Problem and the rationale issue, Research question or Hypothesis, Methodology, Data, Detailed discussions, Conclusion and Suggestions, References (in alphabetical order by author surname.)
7. Abstract of the paper should contain, research methods, problems and research results.
8. Provide the full postal address, contact number, e-mail of the author or authors, academic degree (Ph.D. or academic orientation ...), area of study (Quranic sciences, or ...), academic rank (Professor, Associate professor ...) and nomination of corresponding author is required.

B) The citation method to the references in text and the end of the article

1. Article citation method must be APA (in-text) and insertion of footers should be avoided. Citation to books and periodicals in the text should be after the brackets and according to the following order: Name Author, Year

Index

5 \ The Mahdaviyyat Doctrine from Imam Ali to Imam Sajjad

Amir Ghanavi

27\ Apocalypse Scenarios and the e of the emerge of theory of the world like a castle led by the United States of America relying on the analysis of Hollywood cinema

Seyyed Vahid Aghili, Foad Habibi

59\ Examining the validity of some of the evidence presented by Basari (The Yamani false claim)

Mahdi Yousefian, Mohammad Shahbazian

83\ The Belief in the coming of the Promised Saviour and creation of new sects in Islam and Christianity The last two centuries

Mehrab Sadqinya, Reza Kazemirad

107\ Mahdaviyyat and Caliphate

Hossein Elahinejad

147\ Narrative Analysis 'to Stand Upright in Respect when you hear the 'Ghaem' Title"

Khodamorad Salimian

163\ The reasons for Absence of the Imam during the progress of Shiites Government

Nematullah Safari Foroushani, Majid Ahmadi Kachayi

In The Name of Allah

Elmi – Pazhuheshi (Research-Scientific) Journal

THE PROMISED ORIENT [MASHREQ MOUOOD]

periodical

Seventh year, No.27, autumn 2013 [1392]

The journal entitled 'Mashreq Mo'ood' [the Promised East] is recognized as 'elmi pazhuheshi' [Scientific & Research] based on the authorization letter No. 31/5781 dated on 1391/12/5 [25 Feb 2013] issued by the Iranian council of scientific merits and authorizations of the Seminary

Managing Director and editor-in-chief:

Seyyed Massoud Pour Seyyed Aghayi

Internal Director and Editorial-board Director:

Mostafa Varmazyar

Editor: Mohammad Akbari

Graphic: Ali Ghanbari

The design of the cover: A. Akbarzadeh

Typist: Naser Ahmadpour

Distribution Manager: Mehdi Kamali

Translation of English Abstracts: Majid Fattahipour

Publishing in this issue are: Dr Nosratollah Ayati,
Dr Mohammadreza Jabbari, Dr Mohammadreza
Hatami, Dr Mehrab Sadeqnia, Dr Seyyed Razi
Mousavi Guilani

Editorial board:

Hojjatoleslam Seyyed Massoud Pour Seyyed Aghayi
Qom Seminary Professor

Hojjatoleslam Mohammad Taghi Hadyzadeh
Qom Seminary Professor

Hojjatoleslam Dr Reza Akbarian
Professor at Tarbiat Modares University, Tehran

Hojjatoleslam Dr Fathollah Najjarzadegan
Professor at Tehran University, Qom Campus

Hojjatoleslam Dr Hamid Parsania
Associate Professor at Baqer ol Olum University, Qom

Hojjatoleslam Abdolhossein Khosropanah
Associate Professor at Research Institute of the Islamic
Culture and Thought, Qom

Hojjatoleslam Dr Faramarz Sohrabi
Assistant Professor and Faculty member at Bright Future
specialized centre (Research centre for Mahdaviyyat), Qom

Hojjatoleslam Dr Gholamreza Behrooz Lakk
Assistant Professor at Baqer ol Olum University, Qom

Hojjatoleslam Dr Javad Jafari
Assistant Professor and Faculty member at Research centre
for haj, Qom

Main office: Qom, Shohada Avenue (Safaiyeh), 25th Street, No. 27

Tel: 37840085 - 025 Fax: 37733346-025

PO Box: 471-37185 Postal Code: 45651-37137

Distribution Centre: Qom, Shohada Avenue (Safaiyeh), 23th Street, No. 5, Tel : 37840902

Circulation: 1,000 Price: 29500 Rials

Email: mashreq110@gmail.com - mashreq110@yahoo.com

Website: www.mashreqmouood.ir

Full text in: www.ISC.ir

www.SID.ir

www.magiran.com

www.noormags.com